

تماشای

سال دوم - شماره شصت و پنجم - ۱ تیرماه ۱۳۵۱ - بها ۲۰ ریال



گل‌تابستان

صندل **آتافوکو** به گل هم آراسته شد

صندل زنانه آتافوکو مدل **یوکا**

محصول مشترک ایران و ژاپن

در رنگهای متنوع فقط در

فروشگاههای کفش ملی



آتافوکو



کفش ملی

تماشا

در این شماره:

● دنیا از چشم تماشا
دو رگه

● گزارش وپردسی

- اشوکهاوزن، پتوون قرن بیستم
- نمایش مطبوعات مهم جهان
- منظر قدرت افریقا
- ویتنام میتواند اولین نقطه توافق آمریکا، چین و شوروی باشد
- در لبه راه پام دنیا (آخرین قسمت)
- پایان معجزه
- کنولیس در خاورمیانه عربی
- خسرو وزیر برای شرکت در مسابقات المپیک تلاش میکند
- پورتوگالی و آزادی
- ورزش: آلمان غربی فوتبال برتر از اروپا

● تلویزیون و ارتباط جمعی

- اخبار و تلویزیون
- مسابقه «برنامه هن در تلویزیون»
- گوشه‌هایی از تاریخ و ساینل ارتباط جمعی
- در تلویزیون و رادیو

● هنر و ادبیات

- نگاه به «سوک میاوش» و مروری در کار شاهرخ مسکوب
- غزل امروز: منوچهر نیستانی
- نامه‌هایی از دانوتزیو و موسولینی
- عشق در هنر
- شعر امروز دنیا: سیل-دی. لویس
- گفتگو با مشیری و شریفی

● تاریخ و تمدن

- سرگذشت انسان
- ضد خاطرات - آلدرده مارلو

● داستان

- پزشک بخش - از تورگنیف
- آدم تلویزیونی (پاورقی)
- خون برشته سرج (پاورقی پلیسی)
- رقابت (از مجموعه دون کامیلو)

● تاتر

- در جهان تاتر
- نقد تاتر

● سینما

- با استانی کوریک درباره هنر و سینما
- رویدادهای سینما
- نقد فیلمهای: پاداش تجاوز - تابستان ۴۴ - شعله‌های آتش

● کتاب

- نقد کتاب‌های: دارالخلافه تهران - لیما یوشیج - ناگهان - هنریک اینسن

● گوناگون

- نمایش نوجوانان
- جدول کلمات متقاطع
- مسأله شطرنج
- میان پرده

پتوون قرن بیستم

اشوکهاوزن، هنرمند بزرگ قرن، این هفته وارد تهران شد. این هنرمند ارژنده که منتقدین موسیقی با لقب پتوون قرن بیستم داده‌اند در جشن هنر امسال برنامه‌هایی اجرا خواهد کرد. صفحات ۴ و ۵ را مطالعه فرمایید.

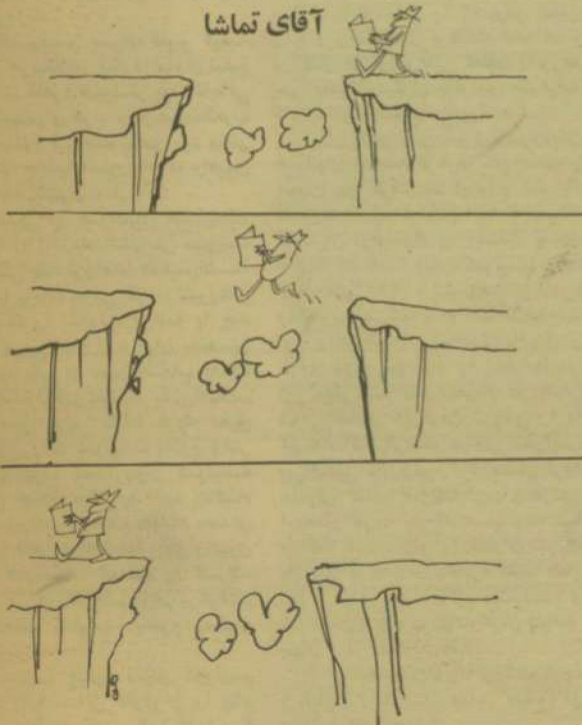
نامه‌هایی از دانوتزیو و موسولینی

دانوتزیو شاعر و سیاستمدار معاصر موسولینی از چهره‌های درخشان دنیای ادب و سیاست ایتالیاست. نامه‌هایی که میان او و موسولینی - در اوج قدرت - رد و پیدل شده حاوی نکات بسیار جالب و خواندنی است. صفحات ۲۶ و ۲۷ را مطالعه کنید.

تماشای مطبوعات مهم جهان

بغاطر استقبال گرمی که خوانندگان گرامی از ابتکار «تماشا» در زمینه انتخاب و چاپ مهمترین مطالب مطبوعات برجسته جهان بعمل آوردند، از این هفته سعی کردیم مطالب متنوع کوتاهی نیز از جراید و مجلات مهم دنیا انتخاب و در صفحات مختلف مجله چاپ کنیم باین امید که مورد استفاده و توجه شما قرار گیرد.

آقای تماشا



● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی ● زیر نظر: ایرج گرمین ● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شیوا

● دفتر مجله: خیابان تخت طاووس - چهارراه روزولت - ساختمان رادیو تلویزیون - طبقه ۲ - ۸۲۲۲۹ ● صندوق پستی: ۴۴۳۰۰ ● چاپ: چاپخانه بیست و پنجم شهریز (شرکت سهامی امت) ۳۵۲۶۹۶ ۳۵۲۷۶۸

● حق اشتراک: یکساله ۹۰۰ ریال - برای دانشجویان و فرهنگیان ۷۰۰ ریال - ششماهه ۵۰۰ ریال

دورگه

۱۹۶۰ عبدالناصر در اوج قدرت بود، جوانان دنیای عرب که بسوی کعبه نماز میگردند برای پیروزی قاهره نیز دعا میکردند
 کمونیسم بین الملل سخت نگران بود زیرا میدید که مذهب، عرب را به جانب کعبه و قومیت، بسوی قاهره اش جذب میکند لذا دین و دنیا را در دنیای عرب میجوید
 کمونیسم برای تغییر قبیله جوانان عرب تلاش میکرد اما در تبلیغ پیامش از قاهره ضعیفتر بود، تاجانی که کمونیستهای عرب را از صوت العرب که فرستنده نیرومند ناصر بود متاثر یافت لذا به آنها دستور داد که رادیوی قاهره را نشوندند

یکی از جوانهای کمونیست، بسال ۱۹۶۰ دریادداشتی مینویسد که با تنی چند از رفقای همکیش نشسته بودیم تا برنامه عربی یکی از کشورهای کمونیست را بشنویم، برنامه یا چند آهنگ عربی آغاز شد، زبان به تصحیح گشودیم، یکی بر حسن انتخاب آهنگ آفرین گفت و دیگری گفت که بخش آهنگ های اصیل عربی نشانه توجه عمیق دوستان بزرگ کمونیست به ذوق و هنر توده های عرب است! جوان کمونیست پسر این جملات میافزاید که بناگاه فرستنده رادیویی اعلام داشت: «صدای عرب از قاهره»، اشتباهای پجای رادیوی کشور کمونیست، قاهره را گرفته بودیم، من و رفقا چشم از هم برگرفتیم و چندلظه، که نمانید، با شرم در سکوت گذرانیدیم

سالها پیش، دنیای کمونیسم بحث درباره مسائل کارگران را بنام خود لبت کرده بود، سالها گذشت تا کارگر آلمان شرقی فهمید که ناشن محدود است و آزادیش مسدود، اما همزیانش در آلمان غربی، نان و آزادی گسترده تر دارد لذا کارگران کمونیست در آلمان شرقی به نظام سیاسی و اقتصادی دنیای شرق حمله بردند و از گلوله های ساکت کننده نصیب گرفتند

در دنیای شرق صحنه های چنین تکرار شد تا جائیکه استغاثه کارگران را از پشت دیوارهای ضد صوت شنیدیم یعنی طوفان خشم، از آن رگیارها، چند دانه ای به دنیای ما پاشیدند
 کارگران دنیای غیر کمونیست سالهاست که در ژنو بیدار یکدیگر میروند تا گامی را که برای تأمین رفاه و زندگی شان برداشته شده است در کنار هم ارزشیابی کنند، کشورها یکی بعد از دیگری با قوانین مترقیانه کار به این اجتماع می یوندند
 از یکسو کمونیسم و از سوی دیگر قدرتهای استعمارگر غرب که به استعمار انسان خو گرفته اند اجتماع ژنو در دشمن میدانند، اما از آنجا که جنبش کارگران آزادیخواه و روشنفکر جهان اوج گرفته است دیگر کمونیسم بین الملل مثل ۱۹۶۰، شنیدن صدای قاهره را تحریم نمی کند بلکه اقدامات شدیدتری را لازم میدانند، لذا همگام با استعمار غرب، مزدوران خود را به خیابانهای ژنو میفرستند تا بنحویکه در آلمان شرقی صدای کارگران شورشی را با گلوله ساکت کردند، صدای کنفرانس بین المللی کار ژنو را با صدای ترقه خاموش کردند، خیرگسارهای مزدور استعمار غرب نیز آماده میشوند تا «ساکت شدن» ژنو را بعنوان تبریک به دنیای پرده داران مغایره کنند، اما این او هر دو ناکام میشوند، و کنفرانس را ژنو برای کارگران سراسر جهان سخن میگوید

آیا بمبهای دورگه ای که در کوچه و خیابان دنیای سوم متفجر میشود از همین قماش نیست؟
 و آیا در این شرایط که پرده ها فرو افتاده است، باز هم تکرار داستان کمونیست عرب و صدای قاهره را میتوان انتظار داشت؟
 آیا دوران مسخ انسانها پایان نرسیده است؟

جغفریان

چشم هنر شیراز - تخت جمشید
 ۹ تا ۱۷ شهریور



چشم هنر شیراز يك انقلاب آرام است

«موريس فلوره»
 منتقد نوبل ابرو اتوار

اشتو کهاوزن بنهوون قرن بیستم



دو شماره پیش با کارلهاپنر اشتوکسپاوزن اهنگساز آلمانی و آثارش آشنا شدیم و همانطور که وعده کردیم قرار بود در یک جلسه مطبوعاتی درباره آثارش به طور کلی و برنامه هایی که برای ششمین جشنواره شیراز در نظر گرفته اطلاعات و توضیحاتی به علاقه مندان بدهد.

اشتوکسپاوزن طبق برنامه ای که تنظیم کرده بود قرار بود روز یکشنبه ۲۸ خردادماه این جلسه مطبوعاتی را تشکیل دهد و روز بعد، به آلمان باز گردد. لیکن اعتصاب خلبانان هواپیماها این سفر را یک روز جلو انداخت و در نتیجه جلسه بدون حضور او تشکیل شد.

در این جلسه که نمایندگان مطبوعات و سازمان رادیو تلویزیون حضور داشتند موريس فلوره، منتقد موسیقی مجله نوبل ابرو اتوار مدیر هفته های بین المللی موزیک در پاریس و همکار اشتوکسپاوزن - که در سالهای گذشته به عنوان منتقد و روزنامه نگار مرتباً در جشنواره شیراز شرکت داشته است - درباره اشتوکسپاوزن و برنامه هایش در جشن هنر امسال شیراز سخن گفت، که رئیس امسالی در اینجا به نظراتان می رسانیم.

شاید اولین سوالی که برای هر کس پیش بیاید آن باشد که چرا جشن هنر شیراز، برای نخستین بار، دوسوم برنامه خود را به يك آهنگساز داده است؟ دلایل متعددی - هم از جانب گردانندگان جشنواره و هم هنرمند - وجود دارد.
 در سالهای اخیر افراد بسیاری در ایران به موسیقی مدرن علاقه مند شده اند. این جماعت علاقه مندی شان آبی و گندرا نیست، آنها بی گری می کنند و می خواهند هرچه بیشتر و بهتر بدانند.
 وقتی يك کنسرت موسیقی سنتی اجرا می شود - چه شرقی و چه غربی - گوش کوشش زیادی در شنیدن آن به کار نمی برد. چون با آن آشنایی دارد. ولی موقعیت موسیقی مدرن فرق می کند. چون هر آهنگساز مدرنی دنیا و زبان خاصی خود را دارد، طبعاً برای شنونده شنیدن و درک چند زبان مشکل و غالباً غیر ممکن است، به همین جهت جشنواره امسال فقط به يك زبان حرف می زند.

اشتوکسپاوزن، چه بخواهیم و چه نخواهیم، مهمترین و مؤثرترین آهنگساز مدرن عصر حاضر است. هر شنونده ای که زبان او را بفهمد و درک کند، با زبان سایر آهنگسازان مدرن هم آشنا خواهد شد و به آنها عادت خواهد کرد.
 برای آبیات این گفته مثالهایی می-

زیم: این اشتوکسپاوزن است که در سال ۱۹۵۲ بری اولین بار کنسرت موسیقی الکترونیک خالص را اجرا کرد. اوست که همزمان با بواز نخستین موزیک بار (کلاویر-شتوک) را ارائه داد. اوست که در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰ برای بار اول موزیک فضائی را عرضه کرد. به طور خلاصه اشتوکسپاوزن، هر بار که دستگیره ای را در آب می اندازد موجهای تازه ای را سبب می شود.

همین دلایل کافی است برای انتخاب او و آثارش. علاوه بر آن، او، برخلاف غالب آهنگسازان دیگر در بند ملیت، مرز و سنت نیست و موسیقی او دنیائی است. ولی سهم شرق از این ترکیب جهانی در موزیک اشتوکسپاوزن چیست؟ او بارها به شرق سفر کرده. ۱۰ سال پیش به توکیو رفت و در آنجا موسیقی الکترونیک را با استفاده از موسیقی شرق به کار گرفت. در سال ۱۹۶۹ به اوزاکا، بالی، سیلان و هندوستان سفر کرد و موسیقی این نقاط را عمیقاً حس کرد.

دو اثر آخر او که در جشنواره خواهیم شنید نماینده این احساس اوست مثلاً سم شرقی مانترا برای دو پیانو (که توسط آلتونس و آلتونس کنتراسکی نوشته می شود) آنست که در این موسیقی واکنشی هست علیه موسیقی مقید. روشنفکرانه لیست ولی با احساس وافزون سرور کار دارد. این گفته من با سادگی کار اشتباه نشود. اشتوکسپاوزن همواره از مشکلترین مسائل فنی استفاده می کند، اما این او است که بر آلات و وسائل تسلط دارد نه بر عکس.

نتیجه ای که موسیقی اشتوکسپاوزن از نظر روحیه و تکنیک در جشن هنر دارد آنست که همه را مخاطب قرار می دهد و شنونده را از نظر بعدی وارد مرحله تازه ای می کند. به همین جهت چهار کنسرت او برای تمام اهالی شهر مجانی است و برای آنها از روشهای سنتی استفاده خواهد شد. یعنی علاوه بر آگهی های دیواری و استفاده از وسائل ارتباط جمعی، با چارچ در تمام شهر اعلام خواهد شد که در سرای مشیر کنسرت مجانی داده می شود. محیط به همان شکل قهوه خانه ای حفظ می شود و شنوندگان روی زمین می نشینند. و امیدواریم که به این ترتیب رابطه خوبی بین مردم و موسیقی اشتوکسپاوزن به وجود آید.

اجرای بعضی از کارهای اشتوکسپاوزن فقط در شیراز امکان دارد، مثلاً «هیمن» Hymnen (سرود) که شامل سرود ۴۰ کشور گونه گون است - و طبعاً سرود ایران جای خاصی بین آنها دارد - در تخت جمشید با شکوه و جلال خیلی بیشتری اجرا خواهد شد. همنظور قطعه ای که در يك جشن شبانه موسیقی در باغ دلگشا ارائه خواهد شد. و در اینجا درباره وسائل اشتوکسپاوزن سخن می گوئیم که بسیار جالب است.

با کمک دولت آلمان و انستیتو گوته ۴۰ تن موسیقیدان که مدت ۱۰ سال است با اشتوکسپاوزن همکاری می کنند همراه با آلات الکتروآکوستیک و دیگر آلات و ادوات لازم که پیچیده ترین و تکامل یافته ترین انواع آنها هستند - و امانت رادیو آلمان به جشن هنر شیراز است - مستقیماً به شیراز عزیمت خواهند کرد.

لکنه چالب اینجا است که به غیر از ۱۱ کلاویر شتوک بقیه کارهایش انحرافات صوتی لازم دارند که از طریق وسائل الکترونیک به دست می آید یا سوئیچهایی که در اختیار اشتوکسپاوزن است صدا در فضا سیر می کند و او، صدای سه بعدی را به شنونده می دهد. اشتوکسپاوزن با سوئیچها فقط صداها را انتخاب نمی کند بلکه انسانها و شخصیتها را نیز برمیگزیند. و این جنبه ایست که در موسیقی ایرانی هم هست، چون ترکیب بیانی از جنبه تکنیکی قوی تر است.

به حال این مأموریت جدیدی است برای شیراز. شیرازی که به همه چیز وفادار مانده و در این شهر شاعرانه و سحر انگیز جایی هم برای يك تولد تازه هست. تولدی که همچون همه تولدها شاید یادآورده راه باشد. و این بار اشتوکسپاوزن دو طفل متولد می سازد. دو اثری که به سفارش جشن هنر شیراز ساخته شده و اجرا می شود: «اسپکترن» Spekteren که از سلسله کارهای استنتاج شده به عنوان زمانی که خواهد آمد و «کونیگسبون» Kommunikation که حاصل همکاری موزیسینها با آهنگساز در بدیهه سازی او است.

باشد که عمر این دو طفل اشتوکسپاوزن و جشن هنر شیراز دراز باد.

در اینجا سخنان موريس فلوره درباره کارلهاپنر اشتوکسپاوزن و برنامه هایش تمام شد و بعد از اشاره ای به سایر برنامه های جشن هنر امسال گفت:
 «جشن هنر انقلابی آرام انجام می دهد. هیچگاه به سنت نیز خدمت نمی کند ولی بی آنکه ملموس باشد. پس من حال است که مسئله را مطرح می کنم چون ما به مرحله ای رسیده ایم که انقلاب و سنت پا به پای هم به آرامی پیش می روند.»

سپس تویت پاسخ گویی به سوالهایی حاضران رسید و فلوره در پاسخ یکی از سوالها تأیید کرد که «هیمن» اشتوکسپاوزن از نظر جهانی بودن شمه سفونسی نیم بنهوون است و بدین ترتیب می توان او را بنهوون قرن بیستم نامید. و اضافه کرد: «البته من روال کار وی را با واگنر مقایسه می کنم و این مطلب را در نقدهای خود درباره او نوشته ام.»



کامرون جمهوری نوین

فدراسیونی که به‌جسوری متحدتعبیر شکل‌یابد، آتمه درآفریقا، واقعه نادرست، بویژه که بنظر میرسد فدراسیون کامرون پس از ده سال موجودیت قابل دوام است. پس چه انگیزه‌ای موجب این دگرگونی شده؟

هنگامی که در ماه می گذشته آهیدجو(Ahidjo) رئیس جمهوری کامرون ایجاد دولت واحد کامرون را اعلام کرد شکستی آکامترین نظران را برانگیخت. گرچه داوینته ارکان تنها حزب کامرون نوشت که ایجاد دولت واحد در کامرون نتیجه تحولی منطقی است، لیکن در حقیقت تقسیم مزبور به‌بویژه قابل پیش‌بینی نبود. در جمهوری جدید، مقر دولت، پرچم، سرود ملی و شمار ملی‌هوان است که در فدراسیون پیشین بود. زبانهای فرانسه و انگلیسی همچنان بعنوان دو زبان رسمی کشور باقی ماند و در مقدمه قانون اساسی جدیدین نوشته شده است که مردم کامرون «به فرهنگ و زبان متنوع خویش که جزئی از شخصیت ملی است مباحث می‌کنند و در تقویت آن میکوشند».

دغدغه حفظ وحدت

قانون اساسی جدید کامرون که در بیستم ۱۹۷۲ یا ۹۷٪ و ۹۹٪ آراء نزدیک به‌سه میلیون رای دهنده کامرون به‌صویب رسید، چنان تغییرات عمیقی در استخوانبندی این کشور دیدد آورد که برخی بی‌تربیدین و تحول را به‌گودانی آرام تشبیه کردند و مسئول اصلی رفورم مزبور یعنی شخص «آهیدجو» سخن از انقلاب بمیان آورد.

بویچ قانون اساسی جدید کشور کامرون بصورت جمهوری باقی میماند اما از صورت فدراسیون بیرون می‌آید و دولت واحدی جانتین فدراسیون پیشین میشود. اندیشه حفظ وحدت ملی انگیزه اصلی این تغییرات بوده است. گرچه قانون اساسی سیستم حکومت یک حزبی را مقرر نمیدارد، اما متذکر میشود که «حزب سیاسی موظف به‌رعایت اصل وحدت ملی هستند». عبارات دیگر هتسکیلات‌سیاسی دیگری که احتمالاً بوجود آید باید منمکن کننده خواستهای مردم سرتاسر کشور شود حتی اگر گردانندگان چنین جملگی متعلق به‌فقط یکی از گروتهای فدراسیون پیشین باشند.

واقع‌بینی بیمورد

فدراسیون آفریقایی دارای دو گانگی زبان پس از ده سال موجودیت از میان رفت. آیا شاهد یک ناموفقیت هستیم؟ پاسخ یک روزنامه‌نگار کامرونی چنین است: «برعکس، توفیقی که نصیب فدراسیون شده بود ایجاد میکرد تا قدمی فرائز گذاشته شود در واقع هدفی که رهبران کامرون در سر داشته‌اند و بدان اعتراف دارند این بود که به‌وحدت واقعی کشور تحقق بخشند».

خارجی چین، از دنیا درخواست اصلاح‌یول، از طریق صندوق بین‌المللی پول را کرد. این موضوع درخور توجه است، که همزمان با پشتیبانی جامعه اقتصادی، اخیراً چین از تأکید برروی مسائل سیاسی مورد نظر خودداری کرده است. عدم شناسایی ادعای چین برتایوان از طرف ایتالیا، تفرق از معاهده دوستی بن - مسکو، اختلاف برتائیا و تایوان برسر هنگ‌کنگ؛ همه اینها در مقایسه با روش مثبت جامعه اقتصادی، بطورکلی اهمیت کمتری داشته‌اند. این به‌معنی آن‌نیست که اقتصاد درنظرچینی‌ها اهمیت بیشتری از دست‌بندی‌های سیاسی دنیائی دارد.

ناید فراموش کرد که مسئله مهم‌غیر از جامعه اقتصادی، برای چینی‌ها، آفریقا و بین‌کشورهای تحت فشار آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی، با امریالیزم است. اهمیت جامعه اقتصادی، در این زمینه، دقیقاً معلوم شده است - و آن می‌تواند به‌چین در مورد ساخت ماشین و صنایع الکترونیکی برای صدور، کمک کند.

هیئت اتاق بازرگانی لندن که اخیراً از چین بازدید کرده، چین را جای بسیار خوبی برای تجارت و تکنولوژی دقیق تشخیص داده‌است. نمایندگان شرکت‌های مثل کمپانی بین‌المللی کامپیوترپلسی - پای از کمبریج و جوزف - لاکاس، International Comp. uters, Plessey Co, Pye of Combridge & Lucas نیز در آنجا حضور داشتند.

منظور این نیست که بین‌چین و جامعه اقتصادی، در کشورهای در حال توسعه اقتصاد ممانع وجود دارد، بلکه برعکس، امکان همکاری هم می‌رود. بازار مشترک اروپائی در دومین دهه توسعه، کمک‌های خود را به‌برنامه‌گذاری افزایش خواهد داد، و طرح‌های هر یک از اعضای بازار را به‌صورت یک برنامه‌گذاری با برد متوسط یکگانه خواهد بخشید. تجارت دوجانبه بین چین و بازار مشترک برای کمک، تسهیلاتی بعمل می‌آورد، که هر دو طبق اصول جداگانه خود در کشورهای در حال توسعه، خواستار آن هستند.

بعلاوه هیچ دلیل رسمی وجود ندارد که بازار مشترک نباید اعتبارات تجاری و سرمایه‌های گسترش و قرع از سرمایه‌های بانکی را به‌چین بدهد. هیچ دلیل رسمی وجود ندارد که موافقتنامه‌هایی از آن نوع که اکنون به‌کشورهای مدیترانه‌مثل یونان، ترکیه و مراکش بسط داده شده، نتواند چین را نیز دربرگیرد.

در حال حاضر، بدون تردید، جامعه اقتصادی از نظر چین، حائز اهمیت سیاسی بسیار است. اهمیت اقتصادی آن هم از اینجا نمایان است که در ۷۱-۱۹۷۰ در فهرست تجاری چین، بازار مشترک سومین شریک مهم تجاری چین بود - یعنی یک‌هفتم کل مبادلات چین.

واقعیت برتائیا و کشورهای اتحادیه اروپائی مبادله آزاد، به‌جامعه اقتصادی اروپا تعلق دارد، و هم‌اکنون تجارت، نصف دیگر دوباره افزایش خواهد یافت.

ارزیابی چین از بازار مشترک اروپا، چنین نشان می‌دهد که در نیمه دهه ۱۹۷۰ بیوستگی بین طرفین طبیعتاً محکم‌تر خواهد شد. زیرا آزادی تجارت و گسترش بازار مشترک، گفتگوهای بین‌المللی تجاری و رشد اقتصادی خود چین مسلم شده است.

دور نمای روابط اقتصادی شکوفان چین و بازار مشترک

چین چشمان خود را به‌دور نمای تجارت افزاینده می‌گشاید

افزایش تجارت بین چین و غرب یکی از موضوع‌های اصلی مورد بحث سران‌یکن پايك هیئت انگلیسی به‌ریاست آنتونی رویل معاون پارلمانی وزارت خارجه و ممالک مشترک‌المنافع برتائیاست. چینی‌ها در برقراری رابطه سیاسی و اقتصادی با جامعه اقتصادی اروپا، ذیعلاقه هستند. وسعت‌یافتن جامعه اقتصادی در سال آینده، فرصت چشمگیری برای برقراری رابطه رسمی، فراهم می‌سازد. انجمن وزیران جامعه اقتصادی، در سیم خودش، اعلام داشت که اگر چینی‌ها مایل به‌مبادله سفیر هستند، به‌صورت جدی تلقی خواهد شد. به‌صورت، در حال حاضر، آنچه بیش از همه مورد توجه قرار دارد، تجارت است، که البته معاملات کنواری و کالاهای مصرفی همانطوریکه با بعضی از کشورهای افریقائی و نیز کشورهای حوزه مدیترانه، انجام شده است، احتمالاً از ارجحیت بیشتری برخوردار است.

چرا، در مرحله اول، رابطه رسمی با نیمه‌رسمی چین با جامعه اقتصادی مطرح است؟ پاسخ این سؤال را باید در نظریه چین در مورد جامعه اقتصادی اروپا جستجو کرد. همیشه چین بعنوان وزنه‌ای متعادل کننده در برابر امریکا و شوروی، دیده می‌شود: بدین ترتیب تشکیلات و توسعه آن با گرمی استقبال می‌گردد.

در ژانویه ۱۹۷۲، چینی‌ها، برعکس نظریه شوروی، از ورود برتائیا به جامعه اقتصادی اروپا، استقبال به‌عمل آوردند. تا سال ۱۹۷۰، نظر متداول چینی‌ها این بود که ممالک متحده آمریکا در زمینه اقتصاد بین‌المللی، از برتائیا بهره‌برداری میکند. البته این نظریه مارکسیسم بود که اجتماعات سرمایه‌داری در جنگ رفائی برپایان علیه یکدیگر، محبوس گشته‌اند. دست‌بندی‌های تازه اروپا، الزاماً به این معنی نیست که نظریه مارکسیسم دیگر قابل اجرا نیست، بلکه یعنی آن است که نقش آمریکا به‌عنوان رقیب برتر قاطعیت کمتری دارد.

این نظریه در مورد جامعه اقتصادی، که بعد از انقلاب فرهنگی ظاهر گشت، از تلاش چین برای یافتن متحدین سیاسی و اقتصادی، در مقابل احتمال تهدید نظامی از طرف شوروی، سرچشمه میگردد. اما این نظریه چین از نتیجه نیاز به‌داشتن بیشتر تکنولوژی هم، ناشی میشود. چین که تاکنون نیمه‌مکانیزه بوده، اکنون آماده است که تمام مکانیزه شود. از نقطه‌نظر چین، یک جنبه مثبت واردات روبا افزایش تکنولوژی غرب، ترخیص کالا برای صدور به‌کشورهای درحال توسعه است. وضع چین در جنبش‌های آزادی ممالک جهان سوم، همراه با افزایش

بوجود می‌آورد (سه میلیون نفر در سال) غیر از ۴ تا ۷ میلیون جمعیت خود شهر رم. تعداد آنها جزو تعدادی انگشت‌شمار «ملتی میلیونرها» (Multi-Millionaires) شهری هستند که هیچ صنعتی ندارند، و تنها راه نزدیک برای رسیدن به ثروت، ساختمان بدون پروانه خانه است برای هزاران دهقان زاده‌ای که ستاره‌های تازه‌کار و پوروکرات‌های آینده خواهند بود. اینها دست‌ساز از تمام ایتالیا به‌رم هجوم می‌آوردند.

وایتان بزرگترین «ملتی میلیونرها» ساختمان است - هر یک از تشکیلات کلیسائی از مقر خود پاپ گرفته تا کوچکترین دبیر راه‌ها، همیشه پس‌اندازشان را بر روی زمین در رم سرمایه‌گذاری می‌کنند. اکنون فامیل‌های اشرافی در رم هم با اوامر مذهبی هنگام شده‌اند.

تا یست سال قبل آنها مجبور بودند با کمال صرفه‌جویی در قصرهای نیمه خرابه خود زندگی کنند، اموال آنان، مزارع بی‌ارزشی بود که فقط برای جرای گوسفندان خوب بود. حالا این شاهزادگان و مارکیزها در زمان حکمرانی پاپ بطور فوق‌العاده‌ای ثروتمند شده‌اند.

برگزیده مقالات و گزارش‌های خواندنی مطبوعات جهان

مطبوعات جهان

مطبوعات جهان

مطبوعات جهان

مطبوعات جهان

مطبوعات جهان

مطبوعات جهان



رم: شهر تضادهای ابدی

ستایش بقیه، که اکثریت زیاد را تشکیل می‌دهند.

مطبوعات جهان

مطبوعات جهان

مطبوعات جهان

مطبوعات جهان



TIME

تروریسم در آلمان غربی رو با افزایش است

آقای گنتر، وزیر کشور آلمان اعلام داشت که تحریکات سیاسی از جانب گروههای افراطی سیاسی در جناح راست و چپ و گروههای خارجی رو به افزایش است. آقای وزیر در حالی که گزارش سال ۱۹۷۱ اداره فدرال برای حمایت از قانون اساسی (سازمان ضد جاسوسی آلمان غربی) را به مطبوعات ارائه داد، اعلام کرد که با

کاهش اهمیت احزاب جناح راست، تعداد گروههای سیاسی کوچک در جناح راست از ۱۰۸ در سال ۱۹۷۰ به ۱۴۴ در سال ۱۹۷۱ افزایش یافته است. این گروههای دست راستی وقت خود را صرف تبلیغ علیه سیاست تفاهم دولت با اروپای شرقی می کنند و خود را «راست جدید» می نامند. تعداد عملیات تروریستی و خلافی قانون «راست جدید» که در ۱۹۷۰ - ۵۴ فقره بود، در ۱۹۷۱ به ۱۴۴ فقره افزایش یافت و عناصر ضد بیود و ناسیونالیست در ۱۹۷۱ به ۴۴ عمل غیر قانونی دست زدند که در مقابل رقم ۱۸۴ در ۱۹۷۰ از افزایش قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است. جناح افراطی چپ از ایشان فعالیت یافته است و مستول ۵۵۵ عمل تروریستی در سال ۱۹۷۱ به شمار آمده که ۴۹۰ گروه (در مقایسه با ۴۵۰ گروه در ۱۹۷۰) در این عملیات فعال شناخته شده‌اند. تعداد اعضای این گروه رقمی بین ۸۵ هزار تا ۸۹ هزار نفر است.

آشوبگران خارجی ۴۴۰ گروه فعال تشکیل داده‌اند (در مقایسه با ۱۰۰ گروه در ۱۹۷۱) و دارای ۶۵ هزار نفر عضو هستند (در مقایسه با ۵۰ هزار نفر در ۱۹۷۱). از این عده ۴۷ گروه دارای تمایلات تروریستی هستند. کمونیستهای اسپانیایی و ایتالیایی که در میان هیووطنان خود در آلمان غربی کار می کنند، از همه فعالیت دارند. لیکن تعداد گناه کمتری مرتکب شده‌اند. گزارش سازمان ضد جاسوسی نشان می دهد که جاسوسی هنوز در آلمان غربی فعالیت عظیمی محسوب می شود. فعالیت های جاسوسی نسبت به سال ۱۹۷۰ به میزان ۴۰ درصد افزایش یافته است و آلمان شرقی همچنان مسئول ۸۰ درصد از فعالیت های شناخته شده جاسوسی به شمار می آید و از ۵۷۷ نفر اتباع کشورهای کمونیست که در سفارتخانه ها ، کنسولگریها ، آژانس های مسافرتی و دیگر مؤسسات آلمان غربی کار می کنند، رقمی بین ۱۱ تا ۴۰ درصد جاسوس هستند.

THE GUARDIAN WEEKLY

پلنگان سیاه منطق تفنگ را محکوم می کنند

سه سال قبل سازمان پلنگان سیاه در تیراندازی به سوی پلیس افراط می کرد. این سازمان با سخنان آنتنیک آمریکای سفید را به هراس افکنده بود و امروز دست در جایی است که یک دهه قبل از شهر اولاند شروع کرد: با پولی اندک و حتی نفوذی کمتر.

پلنگان سیاه محلی، گرچه هنوز لباس چرمی یا پوست پلنگ به پوش می کنند، دیگر تفنگ هاشان را به سوی پلیس نشانه نمی روند. بیشتر اعضای این سازمان یا در تبعید هستند یا در زندان و در رهبری حزب نفاق افتاده و بین دو دسته هیو نیوتون Huey Newton و آلدریج کلیور Eldridge Cleaver تقسیم شده است. بقایای گروه ساحل غرب که زیر نظر نیوتون هستند تفنگ هاشان را با کره معامله کرده اند!

در زندگینامه بابی سیل Bobby Seal به نام «زمان در دریاب» شرحی از همکاری او و نیوتون برای مقابله با پلیس اولاند در روزهای نخست سازمان پلنگان سیاه می آید.

لیکن آن روزهای پرماجرآ دیگر گذشته است و امروز نه در سازمان پلنگان سیاه و نه در روزنامه ارگان این سازمان تصویرهای فاجعه آمیز پلنگان سیاه پوستی که با مسلسل دستی به سوی پلیس تیراندازی می کنند، دیده می شود. در عوض، کاریکاتورهای مورد علاقه نمودار کودکانی است که لافر و بی حال هستند و غذا گدایی می کنند، این تصاویر یادآور اسلوب احساسات عمیق ملکه ویکتوریا است.

نیوتون، یکی از رهبران این سازمان می گوید: «ما منطق تفنگ را رد کرده ایم.» و اینک هدف ما اینست که جوامع سیاه-پوست را به بطور سیاسی سازمان دهیم، و این کار به پول نیاز دارد. بنابراین باید تاکتیک های درستی پیدا کنیم. تاکتیک هایی که سازمان پلنگان سیاه اتخاذ کرده اند چیزی جز سرمایه داری در قالب سیاه پوستی نیست. اینان درصدهندستند که کارخانه عطیقی که محصول آن کیف های مخصوص بازی گلف است بسازند یا برنامه ای به نام «آنجلا دیویس» برای غذا میجانی» یا «تعمیرات لوله کشی مجانی و نگهداری از مجاری فاضل آب» ترتیب دهند. همچنین، نقشه هایی برای سرورسی مجانی اتوبوس و آمبولانس و همچنین طرح تاسیس یک کارخانه کفش سازی به نام دیوید هیلارد پانتر David Hillard Panther هست. این شخص رئیس قسمت اداری سازمان است و اینک در زندان فولسام Folsam در کالیفرنیا به سر می برد.

برای تامین مالی این طرحها، در حالیکه تبلیغات سازمان پلنگان سیاه همچنان از واقعیت پشی می گیرد، شعبه اوکلند این حزب از یک تکنیک قدیمی برای جمع آوری پول استفاده می کند. این تکنیک براساس بانکوت کردن آن فروشگاههایی است که حاضر نیستند مبلغی به عنوان اعانه به کلیسای سیاهوستان بپردازند. در این کار سازمان پلنگان سیاه با موفقیت روبرو شد و اینک به هشتاد پانزگانه دیگر در اوکلند پیغام فرستاده است که یا به آن اعانه بدهند یا دیگر خود می دانند. لیکن دادگاه بعضی از آنان را به سبب باجگیری متهم کرده است و نمی توان انتظار داشت که این «اعانه داوطلبانه» تا مدتی دراز ادامه یابد.

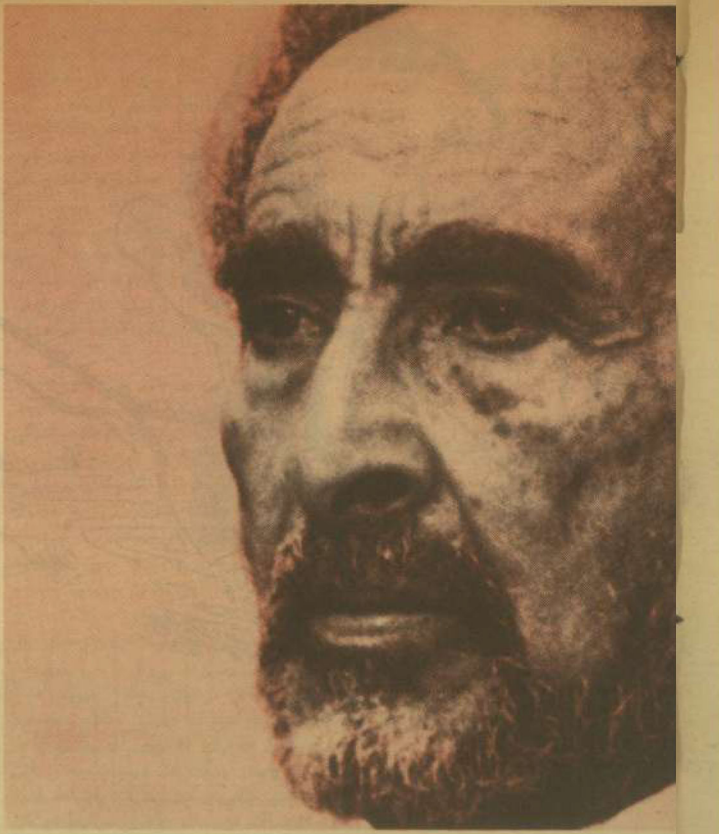
پلنگان سیاه مصمم هستند که قانون را نقض نکنند. اندکی با سیاست انتخاباتی لاس زده اند و حتی بعضی از آنان شروع به حاضر شدن در کلیساهای سیاه کرده اند. و این برای حزبی که روزگاری وزیر اطلاعات به کلیسا ناسزا می گفت، تغییر عده ای به حساب می آید. نیوتون توضیح می داد که پلنگان سیاه در گذشته مرتکب اشتباهات جدی

شده اند و آینده آن در اینست که از حمایت مردم در جامعه سیاهوستان برخوردار شود. بیشتر این اشتباهات را نیوتون به آن «آدم پست خائن مرتد»، آلدریج کلیور که به حال تبعید در الجزایر به سر می برد، نسبت می دهد.

نیوتون توضیح می دهد وقتی وی در زندان به سر می برد سازمان پلنگان سیاه از پشتیبانی جامعه سیاه پوست بر بهره مندند، زیرا کلیور فقط دوره در مقابل سیاهوستان می گذاشت: با دست به تفنگ و به راه انداختن انقلاب یا متهم شدن به عوالت!



آنجلا دیویس



گفتگویی با امپراتور اتیوپی مظهر وحدت آفریقا

هیلاسلاسی، امپراطور اتیوپی را بسیاری از آفریقائی ها در وهله نخست پلر وحدت آفریقا میدانند و در وهله دوم حکمران یکی از کشورهای آفریقائی، بنام اتیوپی. تلاشهای بی وقفه او برای ارتقاء وحدت و ایجاد تفاهم بین رهبران این قاره بوده است که چنین چهره ای را به او می بخشد. وی هنگام بحران نیجریه، در صدد وساطت برآمدگرچه اقدام او پایروزی مواجه نشد به هنگام برطرف شدن بحران، هیلاسلاسی به سرعت در صدد برآمدگر رهبران متخاصم آفریقائی را که در جریان بحران روبه روی یکدیگر ایستاده بودند، آشتی دهد. ابتکار بی پروای او برای همکاری با شورای جهانی کلیساهای، اخیراً باعث به دست آمدن یک پیروزی تاریخی برای از میان برداشتن ستیزه های ۱۶ ساله داخلی در سودان شد.

در ماه مه اتیوپی سی و یکمین سالگرد پیروزی خود را که تحت رهبری هیلاسلاسی با مبارزه علیه مهاجمان ایتالیائی، به دست آمده است جشن گرفت. از آن رخداد به بعد ، اتیوپی پیشرفت قابل ملاحظه ای برای توسعه اقتصادی و سیاسی کرده است. پیتر اناهورو Peter Enahoro خبرنگار مجله «آفریقا» به مناسبت روز پیروزی اتیوپی و سالگرد تاسیس سازمان وحدت آفریقا، در مصاحبه ای با امپراتور اتیوپی، مساله وحدت آفریقا و همچنین مسایل داخلی اتیوپی را مورد بحث قرار میدهد که اینک ترجمه آن از نظر خوانندگان گرامی تماشا میگذرد.

مجله آفریقا: آیا اعلیحضرت زمانی را در آینده نزدیک پیش بینی میکنند که به احزاب سیاسی اجازه فعالیت داده شود؟
امپراتور: اصلاحاتی که در دوران سلطنت ما در این کشور انجام گرفته بدون استثناء برای ارتقاء مقام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردم اتیوپی بوده است. و از آنجا که دیگرگونی زایدۀ دیگرگونی های جدید است، ما کاملاً راضی هستیم که تکوین هرگونه نوآوری را که لازم باشد، بدیسی بشماریم.

مجله آفریقا: کدام شرایط خاص موجود باعث تأخیر در پیدائی سازمانهای سیاسی گشته است؟
امپراتور: اشتباه آمیز است اگر تصور کنیم که در راه پیدائی سازمانهای سیاسی موانعی ایجاد شده است. اصلاحات بشماری که بعمل آمده و اقداماتی که طی سالها انجام گرفته - از جمله تدوین قانون اساسی و استقرار مجالس دوگانه - گواه براین واقعیت است که از هیچ تلاش و تسویقی برای تکوین آن نوع پدیده سیاسی ، که شما به آن اشاره میکنید، دریغ نشده است. مجله آفریقا: مثلاً، من اطلاع دارم که تعداد بسیاری از اعضای مجلس از مدیران مجرب ادارات دولتی - کارمندان سابق و فرمانداران پیشین هستند. آیا این بدان معنی نیست که مجلس نماینده گروه نخبگان (اقلیت) جامعه است؟ و اگر بگویم که جوانان و روشنفکران امپراتوری هنوز تا حدی از شرکت مستقیم در سیاست های پارلمانی این سرزمین محرومند، آیا سخن به نادرست گفته ام؟

امپراتور: گفتن این سخن که جوانان و روشنفکران اتیوپی از شرکت مستقیم در سیاست های پارلمانی در این سرزمین محرومند، یائینکه بسیاری از نمایندگان مجلس به یک قدر خاص اجتماعی وابسته اند هم نادرست و هم غیر منصفانه است. هنگامی که برای نخستین بار در ۱۹۴۱ قانون اساسی تدوین شد، ما اظهار امیدواری کردیم که مردم ما پندار نمایندگی را فرا گیرند تا روزی در حکومت این سرزمین شرکت جویند. و امروز ما خوشوقتم که مینیم حکومت پارلمانی در اتیوپی یک واقعیت است. قانون اساسی تجدیدنظر شده، که درسال ۱۹۵۵ تدوین یافت، رأی دادن را حق تمامی افراد بالغ اتیوپی میداند و برای آزادیهای دموکراتیک تامین های قانونی فراهم می آورد و حق انتخاب شدن در مجلس شورا را هم برای زنان و هم برای مردان، قائل میشود. شرایط نمایندگی برای مجلس شورا در اتیوپی فقط اینست که شخص نامزد نمایندگی متولد و تبعه اتیوپی باشد، بیش از ۴۵ سال داشته باشد و ساکن صدیق حوزه انتخابیه ای به شمار آید که از آنجا نامزد نمایندگی گشته است. هر شخص ۳۱ ساله، چه مرد و چه زن، در صورتی که بیش از یک سال از اقامت او در حوزه انتخابیه گذشته باشد، میتواند رأی دهد . هر منطقه ای با ۴۰۰ هزار نفر جمعیت میتواند یک نفر را انتخاب کند و باز، هر ۵۰ هزار نفر بیشتر میتواند نماینده جدیدی داشته باشد. اگر تمامی این واقیعات را در نظر بگیریم، می بینیم که توده های وسیعی از مردم اتیوپی برای بالاترین مرجع قانون گذاری نمایندگان خود را انتخاب میکنند، و از این گذشته هیچ گونه مانع قانونی برای ایجاد

مجله آفریقا: آیا به نظر اعلیحضرت، ازدیاد دخالت های نظامی در آفریقا پشرف آفریقا را به تعویق نینداخته است؟ آیا شرایطی هم هست که اعلیحضرت فکر کنند در آن صورت دخالت نظامی در یک کشور دیگر قابل توجیه است؟

امپراتور: این پرسش به امور داخلی کشور مورد نظر مربوط میشود. بنابراین سخن گفتن به تدقیق، از جانب ما دوباره این مسائل، مناسب نخواهد داشت. لیکن ، همین را میتوانم بگویم که ایجاد دیگر - گونی صرفاً برای دیگرگونی، هیچ هدفی نمیتواند داشته باشد.

مجله آفریقا: اینک تقاضای فزونی بایندهی در سراسر جهان در مورد حقوق و فرصت های مساوی برای زنان وجود دارد. برای یک ناظر بسیار شگفت آور است که در ایام در اتیوپی، که چندین امراتوریس افسانه ای داشته، طبق قانون اساسی جدید، حق سلطنت منحصر به وارث مذکور است. امپراتور: زنان اتیوپی سالهاست که از حقوق و فرصت های مساوی برخوردار بوده اند. در گذشته سلطنت ما کرده اند و امروز مقامات حاسمی را در دستگاه های دولتی و در نگاههای خصوصی حائزند . اینک، در قانون اساسی، سلطنت موروثی و برای اولاد مذکور است. این، به منظور باز داشتن زنان از حقوق مساوی نیست، ابداً...
بته در صفحه ۶۷

میان ماه تشدید جنگ عمل سبب هیچ دگرگونی نشده است، چنین بنظر می‌نماید برای سازش فراهم

پادگورنی - صدر هیات- جماهیر شوروی به هانوی - مشاور ویژه - عضو برجسته - سدگی ویتنام شمالی در - ریس - به پایتخت چین، دیدار آورده است که گشایشی - اسس پاریس پدید آید و - ملی برای بحران هندوچین

می که نیکسن در برابر - پلات ارتش ویتنام شمالی - توجه به سیاست کلی کاخ - ن به چنین مرحله‌ای را - میساخت.

ها پیش آمریکا و ویتنام - انتظار «حمله بزرگ» - بودند و طراحان استراتژی - ن خود را برای مقابله با - آماده کرده بودند. پنتاگن - که ارتش هانوی در پی یک - یغ توان یورش را از - اوضاع مدتی یکنواخت - و بعد ویتنام شمالی با - دم امکان دست‌یابی به - و در زیر فشار ضربیه

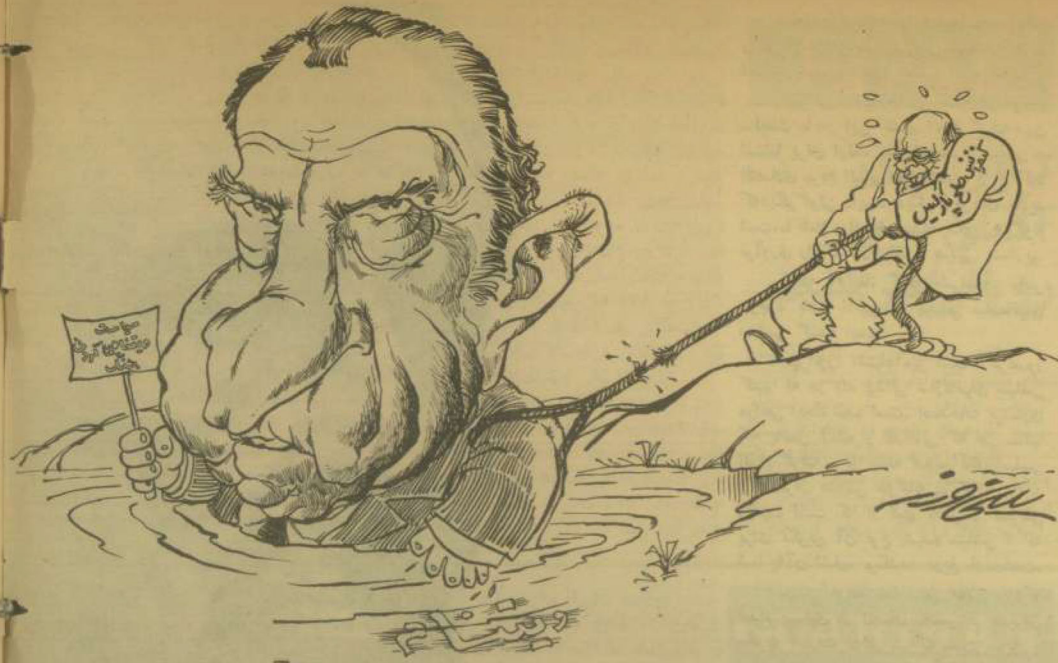
آمریکا روش معتدل‌تری در - سیاست آمریکا سرمبنای - ریزی شد.

برای این طرح آمریکا در - لب «یورش بزرگ» عکس - می نشان نداد. بعد میان - مسکو تبادل نظرهای وسیعی - نیکسن هنگامیکه مطمئن - ن به هانوی بر روابط - روی تأثیر نامطلوبی باشد، - ویتنام شمالی را مین - و بر سر ویتنامی‌های شمالی - جنوب سدار ۱۷ درجه - لب فرو باراند.

هفته پیش «ضد حمله» - خود را آشکار کرد. توقف - وی نیروهای کمونیست، - اع در بسیاری از جبهه‌ها - رزی ارتش سایگن یکبار - کرد که در ویتنام کسب - نظامی، دست کم برای - مقدور نیست.

ن شرایط زمان برای حمله - مناسب تشخیص داده شد - ن حمله دیپلماتیک سفر - به هانوی بود که هفته - م شد.

کا و شوروی بی‌تردید در - ملی مسکو طرح‌های متعددی - روابط خود تهیه دیده‌اند. - طرح‌ها، در عمل یا شرط - ی همراه است از جمله رفع



ویتنام می تواند اولین نقطه توافق آمریکا، چین و شوروی باشد

از دکتر منصور مصلحی

ویتنامی‌های کمونیست است. برخی از کارشناسان درباره علل و نتایج سفر پادگورنی به هانوی نظری سوای آنچه گفتیم دارند. «ژان رافانلی» مفسر «فرانس پرس» می‌نویسد: «می‌توان تصور کرد که سفر پادگورنی به هانوی بخشی از تلاش مسکو برای از میان برداشتن اختلاف نظرهای شوروی و ویتنام شمالی است و کرملین میخواهد بدین ترتیب ویتنام شمالی را به ادامه حمایت مسکو مطمئن سازد و سیاست دو کشور را در قبال حوادث ماه‌های آینده هماهنگ سازد.»

ولی این پرسش پیش می‌آید که برای شوروی تفاهم و همکاری با آمریکا با ارزش ترست یا ایجاد هماهنگی سیاسی با هانوی؟ گفتیم اولین مرحله «حمله دیپلماتیک» سفر پادگورنی به هانوی بود. سفر کیسینجر به پکن و دیدار «لودوک توه» از پایتخت چین را باید دومین مرحله این تلاش سیاسی بحساب آورد.

«فرنان مولیه» یکی دیگر از مفسران «فرانس پرس» می‌نویسد: «انتظار می‌رود ظرف چند روز آینده ویتنام جنوبی بار دیگر صحنه تصرف وسیع نیروهای ویتنام شمالی شود. نیکسن به پکن تلاش برای یافتن راه حل پایان جنگ در ویتنام است. این محافل میگویند در نهایت احتیاط باید گفت که در حال حاضر شرایط سیاسی و نظامی بیش از هر زمان دیگر برای حصول توافق مناسب است. حضور همزمان کیسینجر و لودوک توه در پکن و پادگورنی در هانوی را نمی‌تواند یک تصادف بحساب آورد. بی‌تردید در این چند روز اخیر «تلفن سرخ» میان کاخ سفید و کرملین بکار افتاده است و شاید میان مسکو، پکن و واشینگتن توافقی محرمانه برای برقراری آتش‌بس در هندوچین بعمل آمده است.»

قطع مبارزه هانوی و حومه این شهر در زمان اقامت پادگورنی و تأکید سخنگوی کاخ سفید که «بیماران ویتنام شمالی ببهیچوجه تهدید امنیت چین نیست و در این مبارزه‌ها برای اجتناب از اشتباه، مدرن‌ترین وسایل بکار می‌رود.» مؤید اینستکه پکن، واشنگتن و مسکو به نوعی توافق دست یافته‌اند. منتهی آثار این توافق در پاریس ظاهر خواهد شد. یعنی «حمله دیپلماتیک» کنونی در صورت بدتر رسیدن، سبب تجدید مذاکرات پاریس بنحوی جدیدتر از گذشته خواهد شد.

«ویلیام پورتر» رئیس هیات نمایندگی آمریکا در مذاکرات پاریس در این چند روز اخیر خوشبین‌تر از گذشته بنظر می‌رسد و در محافل نزدیک به هیات نمایندگی آمریکا گفته می‌شود: «این بار پیشنهادهای نیکسن برای کمونیست‌ها قابل قبول‌تر از پیشنهادهای قبلی است و می‌تواند مبنای مذاکراتی جدی قرار گیرد.»

خروج همه سربازان آمریکایی از ویتنام ظرف چهار ماه، برقراری آتش‌بس تحت کنترل بین‌المللی و

آزادی اسیران آمریکائی نکات اساسی پیشنهاد جدید نیکسن هستند و گویا این بار دیگر آمریکا اصراری بحفظ حکومت کنونی سایگن ندارد وفراموش نکنیم که یکی از مسئولان سیاست خارجی آمریکا هفته گذشته گفته‌بود: «ما به تنها امری که گردن نمی‌نیم، استقرار یک حکومت کمونیستی در ویتنام جنوبی است.»

اینکه که موج تعرض ویتنام شمالی متوقف شده است و رهبران نظامی این کشور میدانند که روزهای تیره‌ای در پیش دارند، می‌توان به پیروزی طرح نیکسن امید بست. اما نیکسن شتاب دارد که پیش از سی سرداد - تاریخ برگزاری کنوانسیون حزب جمهوریخواه - قدم مؤثر و آشکاری در راه رفع بحران ویتنام برداشته شود و شاید همین سبب شود که هانوی بامید گرفتن امتیازهای بیشتر سرسختی نشان دهد و شاید بیک تعرض دیگر که می‌تواند آخرین تعرض بزرگ بحساب آید، دست بزند.

«فلیکس بولو» خبرنگار جنگی «فرانس پرس» در سایگن می‌نویسد: «انتظار می‌رود ظرف چند روز آینده ویتنام جنوبی بار دیگر صحنه تصرف وسیع نیروهای ویتنام شمالی شود. نیکسن به پکن تلاش برای یافتن راه حل پایان جنگ در ویتنام است. این محافل میگویند در نهایت احتیاط باید گفت که در حال حاضر شرایط سیاسی و نظامی بیش از هر زمان دیگر برای حصول توافق مناسب است. حضور همزمان کیسینجر و لودوک توه در پکن و پادگورنی در هانوی را نمی‌تواند یک تصادف بحساب آورد. بی‌تردید در این چند روز اخیر «تلفن سرخ» میان کاخ سفید و کرملین بکار افتاده است و شاید میان مسکو، پکن و واشینگتن توافقی محرمانه برای برقراری آتش‌بس در هندوچین بعمل آمده است.»

بحران ویتنام اینک برآستی جنبه بین‌المللی پیدا کرده است و این برعهده رهبران هانوی است که با درک این مطلب ترش بیشتری نشان دهند. ادامه جنگ در ویتنام عواقبی دربر دارد که پیش‌بینی آنها بهیچ‌روی مقدور نیست.

آیا مسکو دست حمایت از ویتنام برمی‌دارد و این کشور رایه‌بهای توسعه روابطش با آمریکا در مقابل موج‌بالا گیرند حملات هوائی و دریائی آمریکا تنها می‌گذارد؟ آیا مسکو ملاحظات ایدئولوژیک را مقدم میدارد و با ادامه حمایت از هانوی دست از نزدیک با آمریکا می‌شکارت؟

بهیچ‌کدام از این پرسش‌ها نمی‌توان پاسخ صریح داد، ولی شاید بتوان به پرسش اولی آسوده‌تر جواب مثبت داد. آمریکا و شوروی می‌خواهند سه سال دیگر مردان خود را در کنار یکدیگر ببینند و به‌فضا بفرستند، آنها اجازه نخواهند داد بحران‌های منطقه‌ای ابعاد گسترده‌ای پیدا کنند و احیانا سبب برخورد دوا بر قدرت شوند.

و آمریکا بهیچ قیمتی و در هیچ شرایطی نمی‌تواند به شکست در ویتنام تن در دهد. در چنین شرایطی آمریکا و شوروی اگر بتوانند، از قربانی کردن «مقابله» در سایگن و هانوی اباثی نخواهند داشت.

جریان کنفرانس مطبوعاتی در هانوی، در برابرجمی از دیپلمات‌های خارجی گفت: «ظرف دو ماه اخیر بیش از ۳۷ هزار بمب محتوی مواد خفشان‌آور یا آتش‌زا بر ویتنام شمالی فرو ریخته شده است. در همین مدت هواپیماهای آمریکائی بیش از هزار بسته محتوی بمب‌های مختلف بر روی تاسیسات صنعتی انداخته‌اند و کشتی‌های آمریکائی ۲۶ هزارو پانصد گلوله و موشک به سوی مواضع ساحلی ویتنام شمالی شلیک کرده‌اند. در ضمن آمریکائیا سه هزارو هفتصد «مین» در برابر گذرگاه‌های بندری ویتنام شمالی قرارداده‌اند و دوهزار پرواز اکتشافی بر فراز خاک این کشور انجام داده‌اند.»

آمریکائی‌ها معتقدند چاره‌ای جزاین ندارند که گلوله را با گلوله پاسخ گویند و بگمان آنها دیگر واشنگتن کوچکترین امتیازی نمی‌تواند بدهد.

پادگورنی سر راه هانوی در کلکته اظهار امیدواری کرده بود که صلح هرچه زودتر در ویتنام برقرار شود. وقتی خبرنگاران نظر «چارلز بری» سخنگوی وزارت خارجه آمریکا را در باره این سخنان پادگورنی پرسیدند او گفت: «کلید صلح بدست ویتنامی‌هاست. هانوی به نمایندگانش در کنفرانس پاریس چنان دستورالعملی نداده است که ادامه گفتگوهای لم‌ریخش را مقدور کند.»

پاریس چنان دستورالعملی نداده است که ادامه گفتگوهای لم‌ریخش را مقدور کند. پاریس چنان دستورالعملی نداده است که ادامه گفتگوهای لم‌ریخش را مقدور کند.

پاریس چنان دستورالعملی نداده است که ادامه گفتگوهای لم‌ریخش را مقدور کند. پاریس چنان دستورالعملی نداده است که ادامه گفتگوهای لم‌ریخش را مقدور کند.

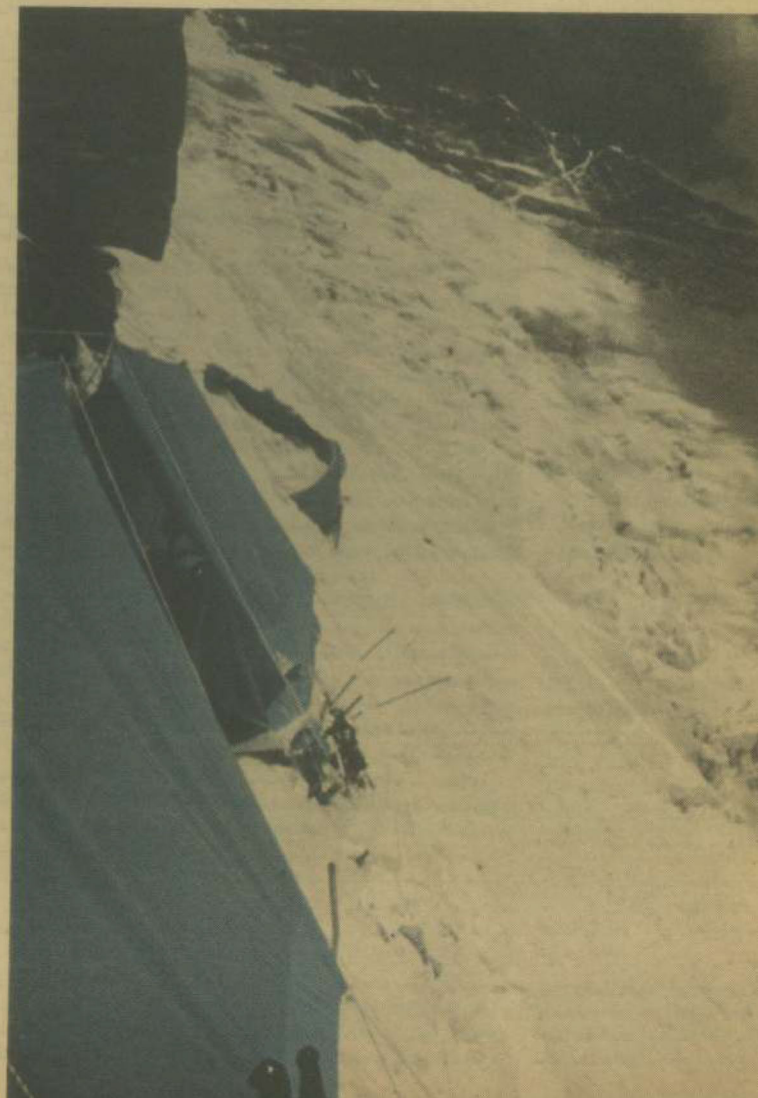
پاریس چنان دستورالعملی نداده است که ادامه گفتگوهای لم‌ریخش را مقدور کند. پاریس چنان دستورالعملی نداده است که ادامه گفتگوهای لم‌ریخش را مقدور کند.

روی دیوار ههای یخی

تا که بارگاه بر صخره‌های آویزان است و وزیر پا،
ی از یخ بلور وحشت مرگ را به رخ میکشد

در اینجا تغییر حرارت هوا در ۲۴ ساعت ۹۰ درجه است

گزیده‌های از خاطرات سفر پرماجرایی احد سالکی کوهنورد ایرانی به هیمالیا، که از شماره ۶۲ مجله تماشا چاپ آنرا شروع کرده بودیم در این شماره پایان میرسد و اینک آخرین قسمت خاطرات او از میان دیواره‌های یخی ارتفاعات هیمالیا ...



بارگاه سوم روی دیواره یخی - چادرها روی یک صفحه آئینومی برپا شده است یک چادر که در اثر توفان خراب شده در سمت راست تصویر دیده میشود. در زیر بارگاه شیب خطرناک دیواره را میتوان دید.

من حالا در بارگاه اول هستم و روزانه یازده کیلو بار به بارگاه دوم حمل میکنم. فاصله بین این دو بارگاه شش کیلومتر است زیرا برای رسیدن به بارگاه دوم باید از بالای آبشار یخی دورگردن غربی West Kol چرخید تا به پای دیواره جنوب غربی اورست - که محل استقرار بارگاه دوم است رسید.

بارگاه اول از خطرناکترین بارگاههای هیمالیاست چرا که بر روی یک جزیره یخی قرار گرفته و دور تا دور چادرها شکافهای عمیق وجود دارد. تمام یخچال در روز نیم متر حرکت دارد.

بارگاه اول را خیلی زود آفتاب میگرد، بنابراین میبایستی خیلی زود بیدار شد و آفتاب تیزتر نشده بسوی بارگاه دوم براه افتاد.

مسیر ما از زیر دیواره قله «نویسته» و سپس در طرف چپ دره، از زیر دیواره اورست است. خطر این مسیر شکافهای سروشیده است. بایستی هر سه نفر از یک طناب حمایت استفاده کنند تا در صورت افتادن یکی در داخل شکاف، دوتای دیگر او را بیرون بکشند. کفش یخ «کرامپون» خیلی ضروری است.

۹ شریا همراه من هستند - ۱۵ کیلو بار در این ارتفاع بیش از آن سنگین است که در شتر تصویر را میتوان کرد. اکثر شکافهای مسیر دهانه‌ای باریک - حدود یک تا یک متر نیم - دارند. ما از آنها بدون کمک نردبان و با پیش میگذریم. وای به روزی که دهانه یکی از آنها بازتر شده باشد! شریاها از خدا خواسته بارها را زمین می‌گذارند و برمیگردند و گرفتاری ما شروع میشود که باید دنبال نردبان بگردیم.

در مسیر هیات‌های سالمی گذشته، نردبانهای باقی مانده که در مدت زمستان در اثر توفان و حرکت یخچال زیر برف و یخ رفته‌اند و گاهگاهی سرشان بیرون است یا پرچی و چوبی پنجم میخورد که از وجود آنها خبر میدهد. ما باید دنبال این نشانیها بگردیم و تازه وقتی پیدا کردیم بیرون آوردن نردبان از زیر یخها و برفها کلی مکافات دارد و حمل آن تا محل شکافها...

مسئولیت تعمیر مسیر را من بهنده گرفته‌ام و برای این منظور، شریاها را داوطلب همکاری را قیلا با قیون حمایت حمل نردبان آشنا کرده‌ام اما عیب کار اینجاست که پای عمل که میرسد همه چیز بادشان می‌رود!

مشکل این مسیر تنها شکافهای یخی نیست. باد و توفان ناگهانی نیز یک خطر جدی است. میبایستی هوا صاف است و آفتاب می‌درخشد، اما ناگهان باد تشدی وزیدن میگیرد و ذرات ریز یخ را به سرو صورت آدم می‌اندازد. اگر یکی از این ذرات وارد ریه کوهنورد شود حمایتی پاک است. بسیار اتفاق می‌افتد که دفاعی طولانی روی زمین دراز می‌کنیم و سرمان را درون کت برف می‌کنیم تا توفان از بالای سرمان بگذرد و گر نه ما را می‌پیچاند و احتمال آن هست که داخل یکی از شکافها پرتمان کند. خطر دیگر، ریزش برف است چه از روی دیواره قله «نویسته» که بیش از هزار متر ارتفاع دارد و چه از روی خط‌الراس غربی اورست.

روی این دو دیواره خسروارها یخ و برف چسبیده که هر لحظه که زیر آن آب شود پالین می‌آید.

ریزش برف‌های عظیم بکلی بارگاهی را نابود کند.

خوشبختانه ما بدون هیچ اشکال فنی پیش می‌رویم. نزدیکی‌های ظهر به نیمه‌های راه میرسیم. اینجا آذینبارگاه دوم کوهنوردان آرژانتینی که چند ماه قبل - بعد از فصل زمستان منطقه‌ای - قصد صعود به اورست را داشتند بچشم میخورد. آنها تصمیم داشتند از مسیر عادی (گره جنوبی) به قله اورست صعود کنند اما متأسفانه بادی هوا و توفانهای شدید آنها را از پای قله مجبور به بازگشت کرد.

در بارگاه دوم از آنها مقدار زیادی مواد غذایی بجا مانده است. شریاها و حتی خود کوهنوردان صبحانه خود را از شکلات، قهوه و مواد غذایی بازمانده هیات آرژانتینی صرف میکنند.

از اینجا تا بارگاه دوم هیات ما - که درست زیر دیواره جنوب غربی اورست قرار دارد - دو ساعت و نیم راه است. هوا خوب است. در بعضی نقاط پودر برف جمع شده که نشانی از توفان میدهد. باید برف کوبی شود. شریاها بنوبت این کار را انجام میدهند.

سیرمان را با فروکردن چوبهای نازکی در برف‌ها مشخص میکنیم. هرچام پایمان در شکافهای پوشیده فرو میرود فوراً یک پرچم سرخ در کنار آن نصب می‌کنیم.

بارگاه دوم، دو چادر بزرگ و کوچک برای کوهنوردان و شریاها که در چند روز آینده ساکن این بارگاه خواهند بود آماده شده است. اطراف این بارگاه هم جایجا شکافهای عمیق دیده میشود. یک چادر غذاخوری و یک چادر وسایل نیز برپا شده است. در اینجا هشت هزار متر طناب انبار شده و یک صد و هشتاد انباره اکسیژن نیز به اینجا حمل میشود.

بازگشت به بارگاه اول خسته کننده است. هوا دم کرده است. حرارت به ۵۵ درجه بالای صفر میرسد. حتی چشم انسان عرق میکند.

من ماسور تعمیر یک پل در مسیر هستم. شکاف در اثر حرکت یخچال بازتر شده و نردبان آلومینیومی شش متری که قبلاً کار گذاشته شده از یک طناب روی شکاف آویزان مانده است. نزدیک شش ساعت طول میکشد تا در چند کیلومتری محل یک نردبان هشت متری از زیر یخ و برف پیدا می‌کنیم و با آنها می‌آوریم. ساعت یک بعد از ظهر به بارگاه اول میرسیم.

بارگاه اول - «ادی» (Ady) غصو اطرینی و مسئول مالی هیات که روز استراحتش است، برای ما غذای لذیذی تهیه کرده: سوپ چربی خوک، گوشت و حبوبات و سبزی... دسر هم ندارد دیده. شریاها از بارگاه اصلی شکلات آورده‌اند. بعدش هم چای، اومالتین و شربت ویتامین C. یک غذای شاهانه! اما ظرف ششتم داریم. من مامور می‌شوم برف برای آب کردن بیاورم. با پیل راه می‌آیم: یک قطعه تمیز که گرد و خاک نگرفته باشد. اولین پیل را که می‌زنم زمین می‌لرزد و پای من تا زانو در یک سوراخی فرو میرود. «ادی» بکمکم می‌آید، سوراخ را بزرگتر میکنم، یک شکاف وحشتناک پیدا میشود با دو دستم عمق و چهار متر پهن! شریاها به وحشت افتاده‌اند. جهت شکاف به زیر چادرهاست. ادی که یک کوهنورد با سابقه است طناب به کمر می‌بندد و داخل شکاف میشود. من او را حمایت میکنم. خوشبختانه اعلام میکند که شکاف از کنار چادرها میگذرد. با وجود این، یک طناب دو دستمتری با میخ و کلنگ و بومار در محل معنی‌کنار چادر آشپزخانه میگذاریم



چادر سالکی در بارگاه اول بعد از یک شب توفانی



باربرها در راه میان بارگاه اول و دوم



تونی، کوچکترین باربر هیات و آخرین همراه سالکی...



زیر دیواره قله (نویسته) هر لحظه خطر بهمین تهدید میکند

تا در صورت بروز حادثه یا آنها بکلم حادثه زده بستانند.

من طرز نجات را به شریاها تعلیم میدهم، البته به زبان انگلیسی که آنها بزحمت می‌فهمند!

ظرفشویی یا صرفه‌جویی کامل در مصرف آب گرم (نه بخاطر آب بلکه بخاطر صرفه‌جویی در گاز) و بکمک برف تصام میشود... و حالا باید بار شریاها را برای روز بعد آماده کنیم. وزن هر بسته بار باید ۱۵ کیلو باشد. ما باید ترازی فتری آنها را میکنیم. شریاها چهارچشمی مراقب‌اند.

هوا خراب شده، توفان برفی. از سرما دستپایمان کرخ میشود. خوشبختانه کار بسته‌بندی کم است چون شریاها فردا بیشتر اندازه‌های کمترین را حمل خواهند کرد. هر انبار ۵ کیلو وزن دارد، بنابراین هر شریا سه انبار به کوله‌پشتی خود میگذارد. کار امروز تمام است.

روز بعد، من باندازده شریا بسوی بارگاه دوم حرکت میکنم. باید خیلی مواظب آنها باشم. آنها اصولاً زیر بار بستن طناب حمایت نمی‌روند اما ما در برابر همه آنها تعهد داریم. اگر حادثه‌ای موجب مرگ یک شریا شود، همه صد هزار تومان به خانواده‌اش می‌پردازد، البته در صورتیکه تمام اصول و فتون کوهنوردی را مراعات کرده باشد. یکی از این اصول بستن طناب حمایت است.

بیمه‌کردن شریاها و باربرها طبق قانون نپال اجباری است. ما باید شرکت بیمه اشخاص در انگلستان قرارداد بسته‌ایم. شریاها وقتی طناب می‌بندند، پشروشان خیلی کند میشود. هر چند صد متر بایستی توقف کنیم. برای سرفه، برای سیکار کشیدن و... در آخرین ساعات، باد و توفان گریبانگیر ما میشود.

بارگاه دوم صحبت‌مان با انگلیسی هاجنان گرم و شیرین شد که متوجه گذشت زمان نبودم. حالا که بخود آمده‌ام می‌بینم شریاها رفته‌اند و من باید راه طولانی و خطرناک بارگاه دوم تا بارگاه اول رانتهایی طی کنم، چاره‌ای هم نیست.

بارگاه اول - ساعت ۶ بعد از ظهر - من و «ادی» با بی‌سیم، با بارگاه دوم و بارگاه اصلی تماس میگیریم و صورت احتیاجات را ردوبدل میکنیم و بعد رهسپار چادر آشپزخانه می‌شویم. ناگهان پای «ادی» در یک سوراخ فرو میرود. اینبار خطر جدی است. محل توات در بهترین نقطه این شکاف سروشیده قرار دارد. وقتی خطر اعلام میشود، یکی را می‌بینیم که «شلوار» کشان» از توات بیرون میدود!

ساعت پنج صبح بصدای «ادی» بیدار میشوم اما بجای خود میمانم. تصمیم گرفتم ۱۴ شبه بارونه‌ام را ببندم و علیرغم کارشکنی-های «ادی» به بارگاه دوم منتقل بشوم. شب گذشته تصمیم خودم را طی نامه‌ای به معاون هیات اطلاع داده‌ام.

پیتر Peter غصو چک هیات بهبود یافته و به بارگاه اول آمده است. ساعت ۹ صبح، بساطم را جمع میکنم با یک کوله‌پشتی بسیار سنگین راه می‌آیم. تنها از لابه‌لای یخها و شکافها میگذرم. سکوت کوهستان عجیب است. ریزش برف - های یخی گاه نگاه این سکوت را میشکند. ساعتی در خود غرق می‌شوم. فرصت خوبی است برای فکر کردن، برای اندیشیدن به گذشته و آینده... خنده‌ام میگیرد. در حالی که مرگ دور تا دور انسان را گرفته و هر قدم که برمیدارد میتواند آخرین گامش در روی زمین باشد، فکر کردن به

● کوزه گری، نخستین جلوه صنعت بشری و اولین نتیجه مهارت دست خلاق آدمی

● نخستین اجاقها و تنورهائی که طعم مطبوع گوشت کباب شده و نان گرم تازه را به انسانها چشاند



ترجمه تورج فرازند

حالت تجربی و آزمایشی خارج گردیده بود. هنوز گهواره این صنعت در آسیا پیداننده و معلوم نیست برای اولین بار در چه نقطه خاکرس را پخته‌اند. احتمال دارد که اختراع کوزه‌گری در مراکز متعدد بوقوع پیوسته زیرا تغییر ترکیب خاکرس وقتی آبی که از نظر شیمیائی با آن مخلوط شده در اثر حرارتی بین ۴۵۰ تا ۷۰۰ درجه سانتی‌گراد از آن خارج می‌شود بصورت مختلف در مناطق مورد توجه قرار گرفته است. هنگامیکه سبدهای آفشته به‌خاکرس مرطوب که ظاهراً برای نگاهداری مایعات از آن استفاده می‌کردند بطور اتفاقی در مجاورت حرارت شدید قرار گرفت ظروف محکمی بوجود آمد که بتوان در آنها آب کوزه‌گری بعدی را گذاشته است. از طرف دیگر خاکرس دیواره‌های اجاق‌ها و تنورها در اثر حرارت سخت و محکم شد و همین واقعیت کشاورزان اولیه را متوجه دگورگونی خاکرس مرطوب در مجاورت آتش کرد.

هنر یا صنعت کوزه‌گری بطور قطع خودبخود در امریکا اختراع شد و در چند مرکز مختلف آغاز گردید. احتمال دارد که انسان‌ها در نتیجه برخورد با یکدیگر، دیگران را از وجود چنین صنعتی در منطقه‌ای آگاه کرده باشند، سپس این صنعت خودبخود در نقطه جدید مراحل آزمایشی خود را شروع کرده باشد. مثلاً سرخ‌پوستان جنوب غربی ایالات متحده این صنعت و چگونگی آن را از همسایگان سه هزار سال پیش خود که در نواحی جنوبی‌تر زندگی می‌کردند فرا گرفته‌اند ولی خود مجبور شده‌اند که تکنیک و شیوه کار را در این زمینه از نوادگان کنند. همین وضع ممکن است در نقاط دیگر امریکا عیناً تکرار شده باشد... از طرفی میدانیم که مواد اولیه لازم برای کوزه‌گری در تمام دنیا به‌دوفور وجود دارد.

خاک رس که در اثر تجزیه صخره‌ها مخصوصاً گرانیت‌ها که قسمت اعظم آن از فلسدسیات تشکیل شده، در همجا یافت می‌شود. تجزیه شیمیائی فلسدسیات نتیجه واکنش اسید کاربنیک و آب بر روی صخره‌ها و سنگهای است که محصول آن معدنی خاکرس است. این ماده

در همجا انسان‌ها دارای نیرو و اراده تازه‌ای شده بودند که قدرت بشر را تقویت میکرد و جامعه انسانی را یکباره بمقیاس بزرگی وسعت و حجم می‌بخشید. سابقاً چنین تصور می‌کردند که صنعت اصلی دوران نوسنگی کوزه‌گری بوده است. مدت‌های مدید نظریه عمومی بر این بود که وقتی کشاورزی، داشتن مسکن ثابت و اوقات فراغت را ممکن ساخت، زنان کشاورز شیوه‌ای را که براساس آن گل را بصورت گوناگون در می‌آوردند و خاک رس را در کوره می‌پختند ابداع کردند. بمقیده دانشمندان نیاز به دراختیار داشتن ظرفهای مخصوص نگاهداری آب و مایعات و ظرفهایی که بتوان در آنها آب ریخت و دانه‌های غلات را در آن بر روی آتش پخت موجب اختراع کوزه‌گری و رواج این صنعت در دوران نوسنگی شد. البته همه این استدلال‌ها تا حدی صحیح است و اختراع کوزه‌گری و سفال سازی و چینی‌سازی تابع این عوامل مختلف بوده است، ولی از طرفی امروز میدانیم که کشاورزی و زندگی‌ده‌نشینی مدت‌ها در آسیای غربی و مدیترانه شرقی شروع شده بود و چند هزار سال پیش از اختراع کوزه‌گری ادامه داشت. مثلاً در ژریکو واقع در فلسطین و در جازمو واقع در کردستان غربی اقتصاد کشاورزی مدت‌های مدید ادامه پیدا کرده و پختن گل در کوره به‌هیچ‌وجه رواج نداشت. در ژریکو یا اریکا نخستین کارهای مربوط بساختن ظروف گل پخته به‌هزاره ششم پیش از میلاد مربوط میشود در حالیکه میدانیم کشاورزان اولیه از اوائل هزاره ششم قبل از میلاد در این ناحیه زندگی می‌کردند و خانه‌هایی ساخته‌اند. در اریکا هزاره‌های متعدد با اقتصاد کشاورزی گذشت و کوزه‌گری در حدود سال ۱۵۰۰ پیش از میلاد اختراع شد...

در بعضی مناطق امریکا پیدا شدن صنعت کوزه‌گری از این هم دیرتر شروع شد و مثلاً در پرو ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح صنعت کوزه‌گری رواج یافت. وقتی هنر کوزه‌گری در ژریکو و جارموهیدا شد مسلماً مراحل ابتدائی را گذرانده بود و از

مسئله‌ای که اینک باید به‌آن توجه کنیم توانائی رشد و گسترش جامعه بشری در عصر نوسنگی است. آنچه از اوائل دوران نوسنگی میدانیم در برابر آنچه از این مرحله زندگی بشر نمیدانیم بسیار اندک و بی‌مقدار است.

چند قرن نسل‌های متعدد پیش از آنچه بدست کشاورزان اولیه ساخته شده بوده چیز زیادی بجا نگذاشته‌اند، بملوه نبودن اثری از خیلی چیزها دلیل حتمی و قطعی بر عدم مطلق آن نمیتواند باشد. فی‌المثل ما از معابدی که مربوط به نخستین هزاره‌های عصر نوسنگی باشد اثری نمی‌بینیم ولی دانشمندان احتمال قوی میدهند که اقوام اولیه نوسنگی مخصوصاً اقوام کشاورز و شیان که از نقطه‌ای به نقطه دیگر نقل مکان می‌کرده‌اند مراسم مذهبی جمعی داشته‌اند، منتی نحوه زندگی آنها و این تغییر مکان دائمی اجازه ساختن معابدی که باقی بماند به‌ایشان نمیداده است. بهرحال دوران نوسنگی که همزمان انقلاب کشاورزی شیبانی است اساس و پایه تمام پیشرفتهای بعدی بشریت محسوب میشود و انسان در همین دوران شروع به تغییر دادن و دگرگون ساختن چهره طبیعت کرد. ۴ هزار سال پیش از میلاد مسیح در مناطقی که کشاورزی آغاز شد و در ۲ هزار سال پیش از میلاد در مناطقی از اروپا و آسیا و افریقا که کشاورزی به‌انجاها توسعه یافته بود انسانها برای اولین بار در وضع طبیعی دخالت کرده بودند و تغییراتی به‌دلخواه خود در آن داده بودند.

یکجا مجموعه کلبه‌های چوبی بود که با فاصله‌های کم و پیش‌کوتاه و بلندی بایکدیگر قرار داشت و جای دیگر خانه‌های گلی به یکدیگر چسبیده دمکده‌ای را تشکیل میداد.

یکجا انسان‌ها در خانه‌های بزرگ و درازو انبارمانند در وسط جنگل که دودآور انسان را گرفته بود زندگی میکردند و در جای دیگر خانه‌ها در ساحل دریاچه یا باتلاق‌های کنار رودخانه بنا شده بود. اما در همجا اجساد انسان‌ها از زن و مرد و کودک افزایش مییافت و در همجا زمین‌هایی به‌زیرکشت میرفت و از مراتع با دقت نگهداری میشد.

افراد رفتار غیر دوستانه‌ای نسبت بهم پیدا کرده‌اند. من از پارگاه اصلی این‌وضع را احساس میکردم اما حالا اختلافاً شدید تر شده است.

حمل وسایل به پارگاه سوم روزهای متوالی است ادامه دارد. همه خسته شده‌اند. اختلاف حرارت هوا خیلی زیاد است. در ساعت ۹ شب حرارت به ۴۵ درجه زیر صفر میرسد در حالیکه ساعت ۴ بعد از ظهر در پارگاه دوم حرارت به ۵۵ درجه بالای صفر هم می‌رسید. تغییرات حرارت در ۴۴ ساعت بیش از ۹۰ درجه است!

پارگاه سوم - حالا به پارگاه سوم کوچ کرده‌ام و آماده میشوم تا به پارگاه چهارم صعود کنم. ... و در یک سحرگاه سرد رهسپار پارگاه چهارم میشوم. «هنس» غشو سویسی هیات نیز همراه من است.

اوجلو طناب است و من پشت سرش... و هرچه بالاتر میرویم خود خواهی اویشرتر رنجیم میدهد و اختلافان شدیدتر میشود.

ارتفاع ۷۴۵۰ متر «هنس» بپیچوج حاضر نیست وضع مرا ترک کند. او اول طناب است و بخوبی از حمایت آن بهره میکشد اما من نمیتوانم از طناب استفاده کنم (چون اگر من طناب را بکشم او بخطر میافتد) و ناچار روی دو میخ کفتم تکیه میکنم و این سخت خسته‌کننده و غیر قابل تحمل است.

بدنبال یک مذاکره بیشتر تصمیم به بازگشت میگیرم و او را ترک میکنم و به‌تنهایی به پارگاه سوم برمیگردم. (قسمت اول خاطراتم را در شماره ۶۴ مجله تماشای مطالعه فرمایید).

مرانجام، همراه «برایتین برگر» که سخت مریضی است، به پارگاه اصلی می‌رسیم. گفتگوهای زیادی برانگیخته شده اما من حوصله چروبحث ندارم. به‌چاندن میروم و میخواهم تصمیم دارم فردا صبح بسوی کاتماندو حرکت کنم.

ساعت ۷ صبح از خواب بیدار میشوم. صدای زنگ متوجه می‌شوم که صبحانه حاضر است اما اشتها ندارم. دیگر حوصله دیدن قیافه ساکنین پارگاه اصلی را هم ندارم. مشغول بستن وسایل خود میشوم. قبل از اینکه حرکت کنم میشوم که در حدود ساعت ۹ هرلیخ کوفر سرپرست هیات وارد پارگاه اصلی میشود. کسی باور نمی‌کند که من جدا قصد ترک هیات را دارم. «تونی» Toni «سرتک» ۱۳ ساله که بخاطر پرچم فلزی ایران که من به سینه‌اش زده‌ام یک نوع احساسی غرور میکند، قسمتی از بارهای مرا بدوش میگیرد و بطرف محل فرود هلیکوپتر می‌رود.

ساعت هشت و نیم، من در انتظار آمدن هلیکوپتر هستم. قیلر پلر دارم، معاون سرپرست و چند شریای ساکن پارگاه اصلی، برای استقبال از سرپرست هیات آمده‌اند.

چه دردناک است لحظه‌ای که آدم پشت‌با به‌همه چیز می‌زند! هلیکوپتر. پایان ماجرا!

آینده مضطک نیست؟ شاید هم از امید «زیادی» ناشی میشود. بمجلی که سال گذشته در آنجا عضو هیات بین‌المللی اول اورست از شدت توفان و سرما و خستگی جان سپرده‌رسیده‌ام. آنمرد، کوهنورد یا سابقه و ورزشکار بود اما اینجا با سابقه و بی سابقه یکسان در خطر است. برای کسانی که پای در این راه میکنند، زندگی بصورت یک ریسک در می‌آید.

کسب افتخار، دستیابی به بلندبهای بکر و ارضای غرور چیزهایی که برای اینها در حد یک زندگی ارزشمند است!

پارگاه دوم - از دیدن من همه هم تعجب میکنند و هم خوشحال میشوند. شاید بیشتر به این خاطر که احتیاج بیک نفر داشتند تا همراه شریاها به پارگاه سوم بروند. پارگاه سوم همین روزها برپا میشود. شب خیلی زود بخواب می‌روم.

وقتی بیدار میشوم ساعت ۸ صبح است. پارگاه دوم در پناه دیواره اورست، دیرتر تن به سوزش آفتاب میدهد. به چادر آشپزخانه میروم، بنیر بخ‌زده را با گلنگ تک‌تکه می‌کنم و در روغن سرخ میکنم و روی نان میگذارم. بسیار لذت‌ناست. یک لیوان بزرگ شیر کاکائو... بقول معروف بخنودم می‌رسیم! دوستان رسیده‌اند. ساعت ۹ بسوی پارگاه سوم حرکت می‌کنیم.

یک ساعت و نیم تا پای شکاف زیر دیواره راه داریم. دقائق یکدی میگذرد. کوله‌پشتی‌ها بسیار سنگین است. طناب آت هیات‌های سابق گذشت روی بخ دیواره باقی مانده است. ما هم از آن استفاده می‌کنیم. ساعت ۹، روی دیواره هشتم شیب آن در حدود ۴۵ درجه است، یکپارچه بخ بلور میخ‌های گرامیون در آن فرو نمی‌روند...

سیصد متر باید روی این شیب یخی بالا رفت تا به پارگاه سوم رسید. دو ساعت بعد، در پارگاه سوم هستیم. در این پارگاه فقط سه چادر زده‌اند. حرفه‌ای غار مانند روی دیواره کنده‌اند و یک صفحه آلومینیومی روی یخ‌ها نصب کرده‌اند و چادرها روی این صفحه برپا شده است. اینجا همه چیز با طناب و میخ به تنهایی صخره‌ای که از پشت دیواره در آمده محکم شده است. برای رفتن از یک چادر به چادر دیگر باید طناب حمایت بست. بعد از کمی استراحت و صرف جای گرم به پارگاه دوم برمیگردم. فرود مستقیم تا پای دیواره یک ساعت تمام در حال فرود، جز دیواره‌های یخی چیزی در اطراف خود نمی‌بینی.

در پارگاه دوم غذا میخوریم و سپس مشغول باز کردن کلافهای طناب میشویم. هشت هزار متر طناب را باید صدمتر صد متر حلقه کنیم تا به پارگاه سوم حمل شود. سه هزار متر آن روی دیواره بکار خواهد رفت. روز بعد استراحت می‌کنیم. تمام کوهنوردان معمولاً یک روز در میان به پارگاه سوم می‌روند.

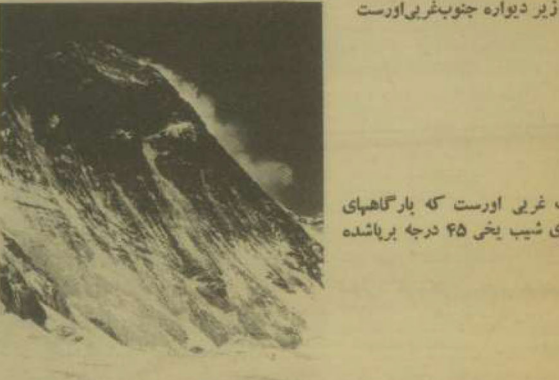
روز بعد، صبح زودتر عازم پارگاه سوم میشوم. در پارگاه سوم «برایتین برگر» کوهنورد ایتالیایی را کسل می‌یابم. میگوید چند روز است حالتش خوش نیست. او مسئول پارگاه سوم است و طبیعی است کسی نمیتواند یکمک او بشتابد. هیات پزشک ندارد، سرپرست هیات هم هنوز از آلمان برنگشته است.



وقتی این ابرها ظاهر میشود باید آماده توفان شد!



زیر دیواره جنوبی اورست



غری اورست که پارگاههای شیب یخی ۴۵ درجه برپا شده



ولاه و گردنه «ولاه» که سرز و نال را تعیین میکند

که باید بطور متناسبی بعداً با آب مخلوط شود در برارتهای بالاتر از ۴۵° درجه سانتیگراد میشهگون میشود و چینی بدست میدهد. اما آنچه در صنعت کوزهگری معمولی ماده اولیه محسوب میشود خاک رسی است که از سخته سنگ اصلی سیله عوامل و عناصر طبیعی ساده مثل آب و باد بیخ جدا شده و سپس با مواد مختلف دیگر مخلوط برتریدیه است. این نوع خاک رس در همهجا به سببشای صخاری شن وچزایر مرجانی یافت میشود. استفاده از خاک رس در کوزهگری بیشتر فاک رس ناقصتری که در بستر رودخانهها و سواحل دریاچهها و کوهپایهها یافت میشود توجه میکنند.

به این ترتیب در تمدنهای نخستین زنان نوزهگر گاه مجبور میشدهاند که سفرهای کوتاهی برای آیدن آوردن خاک رس مرغوب انجام دهند. خاک رس طبیعی و خالص وقتی با آب مخلوط بود و در اثر فشار دست یا پا کاملاً بهم بیامیزد ماده شکل پذیری میشود که اگر آن را پاکوارتر و بیلمس تر شن و پوسته حیوانات بی استخوان دریائی که بصورت گرد درآمده مخلوط کنند در حرارت نسبتاً زیاد خرد نمیشود و ترک برنمیدارد. گاه برای دست آوردن چنین نتیجهای آنرا با خردهکامه مرطوب آب مخلوط میکردند. کار مخلوط کردن خاک رس با مواد معدنی یا گیاهی دیگرکار نسبتاً دشواری است و مهارت و آگاهی بسیار لازم دارد. وقتی میخواستند از این ماده بمقدار زیاد تهیه کنند مسلماً آن را با پای مخلوط میکردند ولی در مقابل نوره خانوادگی زن این مواد را بادست بهم میامیخته است. هنگامیکه خاک رس به این صورت آماده میشود کوزهگران عصر نوسنگی از شیوههای گوناگون برای شکل دادن به ظرفی که میخواستند در کوره پزند استفاده میکردند. سادهترین شیوه که با آن قاپ و کاسههای معدنی میساختند عبارت از این بوده که مٹی خمیر خاک رس را بدست میگرفتهاند و بعد سستها را برکنز آن فشار میدادهاند و همینطور از اطراف آن را وسعت میداده و دیوارهها را بصورت مسطح یا نیمکره در میآوردهاند. اشکال عمده این شیوه این بود که ظروف بزرگ و پر حجم که دارای دیوار بلند باشد نمی توانستند بسازند. در نتیجه شیوههای پیچیده تر بداع شده ولی در تمام این شیوهها لازم بود که دیوارهای ظرف هرچه ممکن است نازکتر باشد و علاوه شکل منطقی بخود بگیرد. ناچار میباید ظرف به دور یک محور اصلی دائماً بچرخد و از همینجا بود که چرخ کوزهگری اختراع شد. بعد از اینکه طرف گل خام به این ترتیب آماده میشد آن را در بوی آزاد خشک میکردند بنحوی که آب موجود در آن به میزان ۱۵ تا ۹ درصد تقلیل یابد در این حالت میتوانستند آنرا طراحی یا نقاشی یا کنده کاری کنند و در مرحله آخر صیقلی دهند...

بعد از این مرحله ظرف را در هوای آزاد یا در آفتاب میگذاشتند تا درصد آب موجود در ماده اولیه به ۳ برسد و در آن موقع ظرف آماده پخته شدن در کوزه بود.

از لحاظ پوشاک اطلاعات ما در باره عصر نوسنگی بسیار محدود است.

در حالیکه از انواع و اقسام زینت آلات متداول در آن عصر اطلاعات کافی داریم از لباس مردان و زنان اوایل اقتصاد کشاورزی شبانی چندان آگاه نیستیم. ممبذا میتوان گفت که در تمام تمدنهایی که نخ رسی وجود داشته لباس نیز وجود داشته است.

مصریان پیش از فراغه دامنهای بلند که تا روی سینه آنها را می پوشاند داشته اند که در دوران فراغه مبدل به لباسهای باشکوهی بر همان اساس میشود.

در مصر جنوبی حتی در عصر نوسنگی از

اینکه استفاده منظم از بیشتر حیویات و تهیه لبنیات از چه وقت شروع شده نداریم ولی این را میدانیم که در اواسط دوران نوسنگی برای اولین بار بطور منظم شیر مورد استفاده در تغذیه قرار گرفت.

وسایل آشپزی

وسایل اصلی آشپزی و طبخاسی در عصر نوسنگی اجاقها و کورههای اولیه و آسیابهای سنگی دستی بوده است که با آن دانههای گیاهی را آرد میکردند. در بسیاری از خانههای عصر حجر جدید یک تنور استوانه ای که اطراف آن را باخاک رس اندوده اند وجود داشته است. در خانههای دو اتاقی منطقه دانوب و جنوب مدیترانه غرب ایران همیشه اجاق کوره در اتاق محل زندگی یا اتاقی که در قسمت خارجی بوده احداث میشده است. اجاقها را طوری میساختند و سنگچینی منظم آن اجاقها طوری بوده که بتواند ظروف سنگی یا گلی را که در آنها دانهها یا گوشت را می پخته اند بنحوی در فاصله معینی از آتش نگاه دارد.

احتمال قوی میرود که نمک را بمقدار زیاد برای مصرف سالانه ذخیره میکردند و در تمام غذاها آنرا بکار می برده اند. از تنورها برای پختن نان بدون خمیر مایه استفاده میشده ولی محتمل است که گوشت را نیز در این تنورها کباب میکردند. آسیابهای سنگی که زنان عصر نوسنگی می ساخته اند و مدت درازی از عصر خود را در برابر آنها می نشسته اند و بادسته آنها را میچرخانده اند یکی از سادهترین وسایل تهیه غذا بوده است. این آسیابها در نخستین محل سکونت انسانها در کلات جازمو و دره اریکو مورد استفاده بوده است.

عصر انقلاب کشاورزی

عصر نوسنگی یعنی آن مرحله از زندگی بشر که نزدیک به عصر ماس و در حدود ده تا چهار هزار سال پیش با ما فاصله دارد عصر انقلاب کشاورزی در جهان بوده بدین معنی که اقتصاد شکار یعنی دورانی که زندگی انسانها از راه شکار حیوانات وحشی تأمین میشد و قریب یک میلیون سال یا بقولی بیش از این ادامه یافته بود پایان پذیرفته و دوران تازه ای شروع شده بوده که طی آن انسانها به جای غارتنشینی و بیابانگردی و شکار خانه ساختند و در یک نقطه مایه گزیدند و زندگی خود را از راه کشاورزی و شبانی تأمین کردند.

معبارت دیگر انسانها که مدت یک میلیون سال مطلقاً تابع طبیعت بودند حالا با انقلاب کشاورزی - شبانی میخواستند بر طبیعت مسلط شوند و آن را در اختیار خود درآورند. اما چون ابزار تولید و وسایل دفاعی همچنان از سنگ بود دوران اول را به پاریهنوسنگی یا عصر حجر قدیم و دوران دوم یعنی از ده هزار سال یا چهار هزار سال پیش را به دوران نوسنگی یا عصر حجر جدید نامگذاری کردیم. این دوران نوسنگی از لحاظ زندگی مادی چه تفاوتی با دوران پارینه سنگی داشت؟ شرح دادیم.

انسان بیابانگرد و شکارچی، غارتشین بود ولی وقتی مجبور شد برای برداشتن محصول کشت خود در یکجا باقی بماند ناگزیر دست به ساختن کلبه و خانه زد و چگونگی این ساختمان را نیز شرح دادیم.

از آنجا که مجموع این خانهها تشکیل روستاها و شهرک را میداد وسایل دفاع از این مراکز جمعیت، خندقها و حصارها، طرق ارتباط بین روستاها - جادهها و کوره راهها و اماکن مذهبی آنها: نمایند پرستشگاهها و سرانجام قدرت توسعه و گسترش جوامع جدیدی که به وجود آمده بود به تفصیل بیان کردیم آنگاه به یکی از بزرگترین اختراعات تاریخ بشر یعنی کوزهگری و اهمیت آن در تحول فرهنگ جوامع مختلف اشاره کردیم و دیدیم که همین امر چگونه طرز تغذیه و نوع ذخیره مواد غذایی را دگرگون کرد و دیدیم که انسانها در آن دوران کهن چه میخوردند، چه می نوشیده اند و چه می پوشیده اند. و اینک می پردازیم به گفتگو درباره آخرین مباحث در این زمینه یعنی بیان آلات و ابزار سنگی این عصر، وسایل کشاورزی سلاحها و زینتها، معادن و مبادلات و بالاخره طرق ارتباط و وسایل نقلیه در دوران نوسنگی.

کلنگ و چکش

یکی از مشخصات عصر نوسنگی انواع تیر و کلنگ و چکش سنگی است که به ماهرانهترین وجهی صیقل داده میشد و در کشاورزی مورد استفاده قرار میگرفت. این وسایل و ابزار در اقتصاد جدید یعنی اقتصاد کشاورزی - شبانی - حائز اهمیت فوق العاده بود و با کمک آنها بود که انسانها توانستند جنگلها را با انداختن درختان آنها به زمینهای کشاورزی تبدیل کنند و زمین مزارع را شخم بزنند و محصول خود را درو کنند و صنعت چوببری و نجاری را به وجود آورند. بدین منظور در این عصر نوعی حرفه خاص پیدا شد و بسیاری از انسانها که در دوران پارینه

سنگی هم شکارچی وهم سنگتراش بودند حالا فقط به سنگتراشی می پرداختند. و وسایل افراد دیگری را که به کشت زمین مشغول بودند فراهم می آوردند. سیلکس یا سنگ آتشزنه و سنگهای سخت دیگر مواد اولیه کار آنها محسوب میشدند، تراش اصلی سنگت با کمک سنگهای سخت دیگر انجام میگرفت و صیقل دادن نهایی بوسیله مالش و اصطکاک مورد نظر با قطعه سنگهای سخت صورت می پذیرفت. در آغاز این وسایل مختلف از سنگ بود ولی بتدریج دستههای چدنی برای آنها ابداع کردند و تیر، چکش، کلنگ و بیلیچه دارای دسته چدنی شد و این خود مرحله تحولی بود در ساختمان ابزار تولید.

مهمترین آلات سنگی عصر نوسنگی تیر و تیشم سنگی بود که در بریدن و انداختن درختان و شخم زمین نقش اساسی را بعهده داشتند. این دو وسیله سنگی در تمام مناطق اروپای غربی در عهد نوسنگی آنتهان مشابه است که امروز بستی میتوان تیری را که در انگلستان در هفت هزار سال پیش مورد استفاده قرار میگرفته از تیری که در کردستان غربی در کشاورزی اولیه از آن استفاده میگردداند از یکدیگر تشخیص داد. با این همه باید گفت که در مناطق جنگلی شمال اروپا تیرها و تیشهها از مناطق دیگر بزرگتر و سنگین تر بوده و دسته آنها گاهی ۷۵ سانتی متر طول داشته است.

در بعضی دیگر از مناطق در عصر نوسنگی آلات و ادوات سنگی خاصی چون قیچیها و ورندههای سنگی نیز مشاهده میکنیم. بعضی از آلات سنگی مثل بیلیچههایی که با آن ریشههای قابل تغذیه را از زمین بیرون می آورده اند در عهد نوسنگی درست همان شکل و ظاهری را دارد که در دوران پارینه سنگی داشته و تفاوت محسوسی بین آنها مشاهده نمیکنیم.

یکی دیگر از مهمترین وسایل کار در دوران نو-سنگی داس است. همچنین باید انواع و اقسام کاردهای سنگی را بر این وسایل افزود. در جنوب غربی آسیا و شمال مصر داسهای چوبی یا استخوانی بکار می بردند که تیغه تیز آنها را قطعات برنده سنگ آتشزنه تشکیل میداد که صیقل یافته و با مهارتی خاص در چوب یا استخوان جای داده شده بود

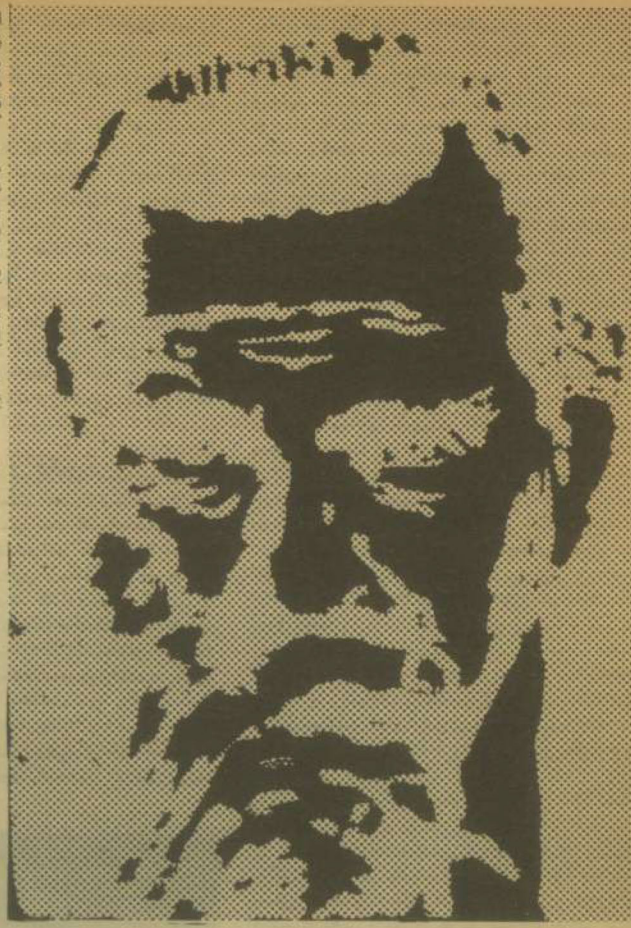
در بعضی از مناطق مثل کلات جازمو در کردستان لبه تیز این داسها صاف و صیقل بوده و در بعضی دیگر از مناطق مثل فلسطین آنها را دندانهدانده میساخته اند. در سیلک واقع در ایران لبه تیز داس مستقیم و شبیه روپان نازکی بوده و روی دسته سنگی داسها کنده کاری و طراحی می کرده اند. همین داس مستقیم و صاف سیلک را عیناً در مصر مشاهده میکنیم ولی ظاهر آ داسهای مصری که شاید هم از روی داسهای ایرانی اقتباس شده بوده دسته بلندتری داشته اند.

بهر حال در تمام مناطق جنوب غربی آسیا و شمال شرقی افریقا شکل داسهای کشاورزان اولیه مشابه یکدیگر بوده در حالیکه اصل و منشأ داسهای اروپایی را بدرستی نمیدانیم و احتمال دارد که اولین بار اقوام کشاورز ساکن سویس نوعی از آن را اختراع کرده باشند.

ادامه دارد

شکارچیان دوران غارتشینی با نشانهها و علامات قرمز قبیلههایشان و سر خرس هنگام رقصهای نیمه جادویی. این رقصها بمنظور توفیق در شکار خرس و نتیجتاً بدست آوردن غذای بیشتر انجام میشود. حدود ۱۰۰۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح نسل خرسهای غاری از بین رفت، اما انسان بشکار خرس قهوه ای ادامه داد. رقص کنندگان بمنظور نیرومندی آن و تسلط بیشتر بر حیوانات پوست خرس می پوشند و سر خرس بر سر میگذازند. در وسط عکس رئیس تشریفات رقص دستگاهی شبیه چنگ در دست دارد. سمت راست عکس يك شکارچی نرهای به خرسی که از گل ساخته اند و پوست خرس دارد فرو می برد. چنین مراسمی هنوز هم نزد قبایلی در قطب شمال متداول است...





۳-

● مختصری از تاریخچه اخبار تلویزیونی در آمریکا

● تازمان ریاست جمهوری کنفی

جمهوری بطور زنده از تلویزیون پخش نمیشد

از بابت وقت تلف شده به‌شکله تلویزیونی زبان وارد می‌ساخت بلکه تلویزیون ناچار بود جریمه قطع و یا ابطال برنامه را به صاحب برنامه بپردازد. زمانیکه آیزنهاور قید در برابر دوربین‌های تلویزیون قرار گرفت تا نقش ناوگان هتم آمریکا را در مورد جزایر کموی Quemoy و ماتسو در دریای چین به‌اطلاع مردم آمریکا برساند، شبکه‌های تلویزیونی تا پایان یافتن یک برنامه سرگرم‌کننده قبلی پخش‌نطق آیزنهاور را به‌تأخیر انداختند در سال ۱۹۶۱ دراج آسویهای نژادی آمریکا پزیدنت‌کنفی رئیس‌جمهوری قید آن کشور درخواست کرد که در ساعت ۸ یک روز یکشنبه بمدت نسیاعت در شبکه‌های تلویزیونی وقت در اختیار گذاشته شود تا وی اقداماتی را که برای تضمین ادامه تحصیل جزم‌پریدت James Meredith درایالت می‌سی‌سی‌پی به عمل آورده است برای مردم آمریکا تشریح کند.

اما شبکه‌های تلویزیونی که در آن ساعت بهترین برنامه‌های خود را پخش می‌کردند از انجام این درخواست سرباز زدند و وقت مورد درخواست کنفی در ساعت ده آن‌شب تعیین شد. وقتی که کنفی درخواست کرده بود به‌وقت ایالت می‌سی‌سی‌پی قبل از غروب آفتاب بود اما وقتی که شبکه‌های تلویزیونی در اختیارش گذاشتند بعد از غروب آفتاب بود و در فاصله این تأخیر شورش دامنه پیدا کرده بود. در زمان ریاست جمهوری لیندون جانسون به‌سبب رابطه شخصی و نزدیکی که با مدیران شبکه‌های تلویزیونی داشت انتخاب وقت برای سخنرانی معمولاً به‌عهده خود وی بود. در سالهای ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹ اخبار و مسائل جنجالی‌های جای بسیار کمی را در برنامه‌های شبکه‌های تلویزیونی اشغال می‌کرد. در زمان ریاست جمهوری آیزنهاور از مدیران شبکه‌های تلویزیونی خواسته شد تا هفته‌ای یک‌ساعت وقت برنامه خود را به‌مسائل عمومی اختصاص دهند و برنامه‌ای در این زمینه تهیه کنند اما انجام این کار چه آن‌قدر هزینه و چه از نظر محتوی برنامه‌ها مشکلاتی را ایجاد می‌کرد. شبکه‌های ا.بی.سی نمی‌توانست دست به‌چین کاری بزند. در این هنگام اتحادیه‌ای موسوم به درو Drew Associates فرصت یافت تا امکانات پیاده کردن وارته‌های سینمایی را در تلویزیون آزمایش کند، چند تن از کارشناسان این برنامه‌ها دست به کار شدند. اما آنچه در تهیه این برنامه‌ها مدنظر بود کمیت بود نه کیفیت. از اینرو قسمت اخبار ناچار بود برای به‌عهده گرفتن آن، وظایف سنگینتری را عهده‌دار شود. برنامه‌هایی که زیر عنوان مسائل‌عمومی تهیه می‌شد دلخواه نبود. از یک‌سو این برنامه‌ها باید به‌قیمتی فرخته می‌شد که کمی‌بیشتر از هزینه پخش آن برنامه‌ها بود و از سوی دیگر مسئولان اجرایی این برنامه سرانجام بی‌پردگی که گنجاندن آنها در برنامه‌های شب از هر لحاظ با ارزش‌تر است، و برای این کار لازم بود که برنامه پانزده دقیقه‌ای اخبار به‌نیساعت افزایش یابد. در سال ۱۹۶۳ شبکه‌های تلویزیونی سی.بی.سی. و ان.بی.سی. در فاصله دو هفته از یکدیگر برنامه اخبار نسیاعت شب خود را آغاز کردند. از این زمان به‌بعد با پیشرفت تکنولوژی ارسال تصاویر تلویزیونی مرحله جدید آغاز شد. بهره‌برداری از تلکاستاره به شبکه‌های تلویزیونی اجازه‌داد تا از مسافت‌های دور به‌پخش تصاویر تلویزیونی بپردازند و یا به کار افتادن ماشین‌های امیکس‌نخستین توارهای ویدئو به‌خدمت تلویزیون‌ها درآمد. در تکنیک دوربین‌های فیلم‌برداری استودیویی پیشرفته‌هایی حاصل شد و نیاز به ایجاد نور مصنوعی را کاهش داد. آغاز سال ۱۹۷۰ آغاز گسترش قسمت‌های خبری شبکه سی.بی.سی. و ان.بی.سی. بود و دو شبکه در زمینه خبری رقابت سختی را دنبال کردند. شبکه ا.بی.سی. از سال ۱۹۶۸ این رقابت وقت تلویزیون بسیار ساعتی و نیم ساعتی فروخته میشد و صاحبان آگهی‌ها خودتظنیه کننده برنامه‌های خود بودند قطع برنامه نه‌تنبها

قسمت‌های خبری هر سه شبکه هم تلویزیونی آمریکا به‌فعلیت‌های دامنه‌داری مشغولند. در میان روزنامه‌های آمریکایی که از بابت خبر جای برجسته‌ای دارند می‌توان از نیویورک تایمز و لوس‌آنجلس تایمز نام برد. قسمت اخبار سی.بی.سی. در سال ۱۹۷۱ هشتصد کارمند در اختیار داشت و بودجه آن به‌جمله و هفت میلیون دلار میرسد و بنا به گفته سالان Salan رئیس‌شکله سی.بی.سی. حدود هشتاد درصد از مطالب خبری به‌برنامه‌خبری کروئیکت‌اختصاص می‌یافت. قسمت‌اخبارشکله ان.بی.سی. وسعت و گسترش بیشتری یافته است زیرا این قسمت علاوه بر خبرهای روز و خبرهای محلی که از مراکز تلویزیونی آن پخش می‌شود. به‌پخش خبر شبکه نیز اقدام می‌کند. ریون فرانک ReuveFrank رئیس ان.بی.سی. می‌گوید این‌قسمت‌بودجه‌ای ندارد. او معتقد است که اعمال روشهای جاری در قسمت اخبار تلویزیون بهمان نحو که در باره روزنامه‌ها اعمال می‌شود اقدام صحیحی نیست. تشکیلات خبری ا.بی.سی. از دو شبکه یاد شده دیگر کوچکتر است اما ۳۵ میلیون دلار بودجه برای آن‌اختصاص یافته. شاه‌کلید تصمیمات کنفی در سروسس خبری تصمیمات مالی است که درباره‌میزان هزینه تهیه یک خبر اخذ تصمیم می‌کند و وسائل را برمی‌انگیزد تا ماجرای یک خبر در محل وقوع خبر در دسترس قرارگیرد. در یکی از شبهای ماهیج بهار سال ۱۹۷۱ در نیویورک شایع شد که فیمل کاسترو در راه سفر به‌شیلی است. و صبح فردای آن شب هر سه شبکه عمده تلویزیونی آمریکا افراد و تجزیه‌رات لازم را برای رساندن به شیلی و تهیه گزارشهای این سفر در قردگاه نیویورک آماده داشتند. اما این شایعه دروغ از آب درآمد و معلوم شد که آقای کاسترو در هاوایی به‌سر می‌برد.

هر یک از سه شبکه تلویزیونی آمریکا هر هفته یکمصد هزار فیلیم خبری دریافت می‌دارند که مدت آن به‌نجاه ساعت میرسد در حالیکه تنها ۲ درصد از این مقدار مورد استفاده قرار می‌گیرد. به علاوه سروسس‌های ارسال خبر هستند که مطالب خبری را از راه ارتباط‌های تلفنی به‌جانب روزنامه‌ها سرازیر می‌کنند. حدود یکمصد خبرنگار و خبرگزار نیز گزارشهایی را از سراسر جهان ارسال می‌دارند و جالب اینجاست که خود تهیه‌کنندگان خبر نیز روزنامه‌ها را می‌خوانند.

اخیری که طی یک برنامه نسیاعت از تلویزیون پخش می‌شود بخش کوچکی از خبرهایست که یک روزنامه انتشار می‌دهد ریچارد سالوات رئیس اخبار سی.بی.سی. یکبار متن خبری نسیاعت‌ای را که به‌وسیله کروئیکت خوانده شده بود با حروف و قطع نیویورک تایمز به‌جانب رساند. این خبر نسیاعت به‌زحمت فوآست چهار سئون از هشت سئون صفحه اول نیویورک تایمز را پر کند. رئیس اخبار سی.بی.سی. ضمن اشاره به‌این‌واقعیت متذکر می‌شود که این تشکیلات چهل‌وهفت خبرنگار ثابت در اختیار دارد و دفاع نمایندگش در نیویورک - واشنگتن - شیکاگو - آنالاتا - لوس‌آنجلس - لندن - پاریس - بن - رم - بریت - تل‌آویو - قاهره - مایکون - هنگ‌کنگ و توکیو فعالیت می‌کنند اما نتیجه فعالیت تمام این خبرنگاران و نمایندگنها از نظر کمیت همان است که ذکر آن رفت. البته همه دوسای اخبار شبکه‌های تلویزیونی آمریکا با عقاید آقای‌سالوات و مقامیه‌ای که وی بعمل آورده است موافق نیستند. مسئله انتخاب خبر و نحوه تنظیم آن نیز در اخبار تلویزیون مسئله مهمی است. مثلا برای اخبار تلویزیون‌های آمریکا وقوع حوادث دردناک - کودتاها - انقلابها و سایر تغییرات حکومتی و اختلافات و برخورد‌های مرزی میان کشورها از جمله خبرهای خارجی قابل توجه است و در زمینه داخلی نیز خبرهایی نظیر انتخابات ریاست جمهوری - بیانیه‌های سیاسی و یا جلسات کنگره - اعتصاب‌ها - سوانح‌هوایی جنایت‌های تکان‌دهنده - سرق‌های عمده -

آسویهای نژادی درخور توجه است به‌شهرت آنکه فیلم‌های جالبی از اینگونه وقایع تهیه شده باشد. تقریباً چهارپنجم خبرهای شبکه تلویزیونی آمریکا شباهه یکدیگر است و تنها ممکن است طرز تنظیم و مدت اختصاص یافته به هر خبر در سه شبکه تلویزیونی متفاوت باشد. در مورد چگونگی ارائه مطالب‌خبری میان تلویزیون‌های آمریکا و اروپا تفاوت‌هایی وجود دارد. تقریباً صاحب‌های زنده استودیویی در اخبار تلویزیون‌های اروپایی امری متداول است در حالیکه در آمریکا چنین چیزی وجود ندارد. در جریان جنگ‌های داخلی نیجریه آ.تی.ان I. T. N شبکه تلویزیون تجارتی انگلیس دوازده دقیقه از ۲۶ دقیقه وقت‌خبر خود را به‌مساحبه با ژنرال کسون رئیس‌جمهوری نیجریه اختصاص داد. در برنامه اخبار ساعت ۱۵ همین تلویزیون نیز مشاهده فیلم‌های خبری هشت دقیقه‌ای سئله شگفت‌انگیزی نیست. شبکه اول تلویزیون فرانسه راه‌نمای اخبار ساعت هفت و چهل‌وینج دقیقه خود را در ساعت چهار و نیم تنظیم می‌کند و وقایعی که بعد از آن ساعت اتفاق افتد به‌سختی ممکن است راه خود را به‌اخبار آن شب باز کند. دومین شبکه تلویزیون فرانسه همه روزه صبحها برای اخذ تصمیم درباره برنامه اخبار شب یک کنفرانس رسمی با شرکت مسئولان خبری تشکیل می‌دهد. برنامه خبر شب این شبکه از یک مجله خبری نسیاعت در ساعت هفت‌ونیم و یک برنامه خبری نسیاعت در ساعت هشت تشکیل شده است. اما راه‌نمای خبر تا آخرین لحظه قبل از شروع اخبار قابل‌تغییر است. گوینده اخبار در تلویزیون فرانسه برای اجرای برنامه خبر و سایر مساحبه‌های زنده که خود او انجام می‌دهد وقت را تکه می‌دارد و به‌همین دلیل با نظر دوختن او به صفحه ساعت به‌همان اندازه‌ای که بر صفحه متن خبر نظر میدوزد هائ اهمیت است - در تلویزیون فرانسه مدیر تهیه خبر پانزده دقیقه قبل از شروع برنامه متن‌های خبر را کنترل می‌کند. کارکنان‌قسمت‌خبرتلویزیون- فرانسه همه روزه ساعت دومین صبح برای بررسی مسائل جلسه تشکیل می‌دهند. نویسنده این مقاله در تابستان سال ۱۹۷۱ در یکی از جلسات حضور داشت. علاوه بر مدیر تهیه و سردبیر با سیزده نفر اعضاء هیئت تحریریه در این جلسه حضورداشتند که دو نفرشان زن بودند. جلسه با بحث داغ و کوبنده‌ای درباره مطلبی که شش‌قبل در برنامه اخبار پخش شده بود شروع شد. ایراد اصلی به‌طرز تدوین این نوار خبری بود. سپس مسائل دیگر خبری پیش آمد و کارشناس اخبار خارجی در این جلسه‌مقدمه و پیش‌گفتاری را درباره سرف تیکیسون به چین پیشنهاد کرد خبر مربوط به‌این سفر شش‌قبل انتشاریافته بود. ژاک‌اولیور شاتارد Jacques Olivier Chattard مدیر تهیه به حاضران گفت که کی‌سینگر مشاور ویژه تیکیسون بداشتن مشق‌های دیپاریس شهرت دارد. این زن فیلم‌هایی از زندگی خصوصی کی‌سینگر در اختیار داشت که حاضر شده بود آنها را به‌تلویزیون تسلیم کند. این فیلمها کی‌سینگر را در خانه معشوقه‌اشی در پاریس و یا در واشنگتن نشان می‌داد و صحنه‌های دیگری از قبیل عزیمت کی‌سینگر از مسافرت فرانسه - عبور از روی پارودخانه سن - و صرف شام با یک زن بلوند - البته بر روی این چیزها نمی‌شد نام فیلم گذاشت. یکی از حاضران پیشنهاد کرد که از معشوقه کی‌سینگر خواسته شود تا مقابل دوربین تلویزیون مطلبی درباره مشاور ویژه آقای تیکیسون در امور امنیتی بیان کند.

سرانجام مدیر کمت پیشنهاد کرد تا فیلم زندگی کی‌سینگر را نمایش دهند. یکی از صحنه‌های فیلم مربوط به زمانی بود که کی‌سینگر را در حال باز کردن قفل رمز کار صندوق اطاق کارش نشان میداد. کار صندوقی که محل نگهداری اسناد فوق‌العاده بحرمانه امنیتی بود.

ادامه دارد

مسابقه تماشاگر ای شما

برنامه من در تلویزیون

با شرکت در این مسابقه:

- ۱- ده هزار ریال جایزه نقدی
- ۲- یک امکان استثنایی برای پیوستن به جمع همکاران تلویزیونی در انتظار شمامست

در شماره پیش‌انتظار امیدواری کردیم که این هفته مطابق معمول برنده یا برنده‌گان نوره چهارم مسابقه «برنامه من در تلویزیون» را معرفی کنیم اما متأسفانه این هفته نتوانستیم رای هیات داوران مسابقه را در باره برنامه‌هایی که در ماه گذشته برای این مسابقه پیشنهاد شده اعلام بکنیم دلچسب این است که دو نفر از اعضای هیات ژوری برای اعلام نظر قطعی حاصل نشد. بنابراین برندگان دو دوره چهارم و پنجم (خراد - تیر) را در آخرین شماره تیرماه مجله‌اعلام خواهیم کرد.

و اینک به برنامه‌هایی که در آخرین هفته خرداد ماه برای مسابقه ما رسیده می‌پردازیم که این برنامه‌ها نیز جزو دوره‌چهارم مسابقه محسوب می‌شوند.

تعداد نامه‌های رسیده در این هفته

بر نامه‌های پیشنهادی شما

- «بچه‌ها در دامن طبیعت» آشنایی با حیوانات و گیاهان برنامه‌ای آموزشی به صورت مسابقه برای کودکان و نوجوانان. «باوقضصل شمامتی - تهران»
- «مهرنفس سرگردان» سریال کمدی و انتقادی از وضع بیمارستانها و گرفتاریهای بیماراران.
- «زردن تاج‌زائر - تهران»
- «دل پشیرفت» تهیه ریزات از پیشرفتهای صنعتی و کشاورزی و اجتهای سی سال اخیر ایران و مساحبه با اشخاص سنی که طی این سالها شاهد این پیشرفتهای بوده‌اند.
- «از همه‌جا» مجموعه‌ای شامل تازنه‌ها، نقد کتاب، نقد فیلم و تئاتر پاسخ به‌نامه‌ها. بریده جراید ایرانی و خارجی، مساحبه با هنرمندان، ورزشکاران و...
- «صداعلی خدایی - تهران»

- «۱- «میزگرد پزشکی» بحث و گفتگوی هتنگی با پزشکان متخصص در باره انواع بیماریها با استفاده از اسلاید و فیلم و...
- «گفتگو با مدیران و سردبیران نشریات پایتخت - جیت‌آشنایی‌باشکالاستان و همچنین قدرانی از کوشش‌هایشان»
- «آموزش سینما» از طریق گفتگو با کارگردانان و هنرپیشگان و تدریس فن، اصطلاحات و سایر نکات مربوط به‌این رشته هنری.
- «صلی محتشمی - تهران»
- «۱- «آقای خسیس زاده» داستان کمدی و انتقادی از زندگی یک فرد خسیس برای یک سریال تلویزیونی»
- «۲- «چگونه از قانون پیروی کنیم» طرح مشکلات مردم در امور قضایی با یک قاضی دادگستری و رفع این مشکلات با ارائه راه‌های قانونی»
- «محمدرضا موسی حدادی - تهران»

نام‌های این دوستان عزیز نیز رسیده است

فاطمه حقیقت - حیدر مستخدمین حسینی - سعید جعفری - فرزاد صدریان ادیک یوسفی بالاییان - محمد گجرانی - رضا صدراهیجانی.

شرایط مسابقه

- ۱- شما می‌خواهید برنامه‌ای در تلویزیون داشته باشید؟ بسیار خوب، طرح برنامه خود را بنویسید و برای ما بفرستید. طرح برنامه شما وقتی کامل است که باین پرسش‌ها جواب کافی بدهد:
- ۱- نام و موضوع برنامه شما چیست؟
- ۲- در برنامه شما چه مسائلی مطرح میشود؟
- ۳- هدف برنامه شما چیست؟
- ۴- چرا فکر میکنید برنامه‌شما جالب و تماشایی خواهد بود؟ کدام طبقه از مردم برنامه شما را خواهند پسندید؟ چرا؟
- ۵- نحوه اجرای برنامه شما چیست؟ آیا مجموعه داستان بی‌دوبی است: چند هفته طول میکشد؟ مجله تلویزیونی است: شامل چه قسمت‌هایی است؟ بحث و گفتگو یا مسابقه است؟ شرکت کنندگان چه کسانی هستند؟
- ۶- برنامه شما به چه‌وسایلی نیاز دارد: در دکور اجرا میشود یا در فضای باز؟ ضبط مقناطیسی میشود یا فیلم‌برداری یا زنده یعنی مستقیم پخش خواهد شد؟
- ۷- برنامه شما به‌چندنفر مجری یا بازیگر از چه گروه سنی و جنسی- احتیاج دارد؟
- توجه داشته باشید که مدت برنامه شما (هربرنامه) از نسیاعت تجاوز نکند.

نگاهی به «سوگ سیاوش» و مروری در کار شاهرخ مسکوب

«... نزدیک بینی ما را می‌فرید و های خسته‌مان را از رفتن بازمی‌دارد، هرگز داد چنین امیدی سرچشمه نومی‌دیدی تلخ خاکسترشین است، و مرد آن است که یون رستم بی‌چشمداشت پاداشی شیرین و انانیت خود را پاس دارد و نقشهای پاله دشمن خوی و محفل را پرآب ریزد. در آن است که چون اسفندیار یاری‌ی‌دین بیفت جانگزی را داشته باشد، اگر چه با آن دست چانگسار روزگار طرار را پس‌زند. سستی به‌سوی گذشته خود دراز کند و بدین دست چانگسار روزگار طرار را پس‌زند. مرد آن است که در زندگی و مرگ پای نشیند و اگر در زندگی نتوانست هرگز دست از ستیزه باز ندارد که این هفتی دردناک و سزاوار انسان است. زمانه آردمی پیروز است، اما امکانات انسان نهایت است و می‌تواند به‌بهای نفی خود درگی باشد.» (مقدمه بر رستم و اسفندیار - صفحه ۱۵۴ - چاپ دوم ناشر شرکت سهامی چاپی جیبی ۱۳۴۸)

با این جملات اولین کتاب تحلیلی ماهرخ مسکوب (م. بهیار) بیابان می‌رسد. باب گرانقدر «مقدمه بر رستم و اسفندیار» لیا پیش نوشته، شده است: در حدود ده ل پیش. بعداز سالها سکوت، «مسکوب» تحلیلی مؤثری بوجود آورده است. بنام سوگ سیاوش که در مردادماه سال ۱۳۵۵ در آن رسید و موضوع این بحث است. تازه‌ترین اثر او - کتاب سوگ سیاوش - با این جملات تمام میشود:

«... سیاوش آنکه که به‌توران رفت رشیدی بود که در جاهار شب فرود شد. نون کیخسرو خورشیدی است که به رشید می‌پیوندد، غروب نمی‌کند، می‌رود بی‌آنکه بریزد، ناپدید می‌شود تا باز ی‌دیار رود. «مرگ» او باز زادن است. «درحقیقت کر که چشم (چشم) چوچان شد، صورت به روان شد، و از غبار دره‌بان شد. حوادث و کی رسد» بینی که چون تمام شد، عیسی آسمان شد» رستاخیز کیخسرو را هیچیک پهلوانان در نمی‌یابند. چون او از جهان نامید شد و خواست به‌خدا پیوندد همه گیب و آشفته شدند. شک که همه جهان تراست، در این آغاز خوررداری و کامرایی چه جای رفتن است. در کار او در ماندند و زال و رستم به‌یاری خواستند. زال جهان‌دیده نیز در ریافت و او راه بیراه و فریفته دیوان

می‌دناشت: یکی گفت‌کاین شاه دیوانه شد خرد با دلش سخت بیگانه شد تا پایان نیز انگیزه کار او را نمی‌دانند «خروشان و جوشان» اما در مانده و ناچار تن به‌قضا می‌دهند و حق دارند که ندانند. کیخسرو دیوانه است. کنار او سیا هیچیک از معیارهای عقل سازگار نیست. او دارنده جهانی است که همه جویای آند، به‌اختیار رهایی می‌کند و به‌آنسوی زندگی می‌شتابد که همه از آن گریزانند. چون این‌یس در گذشتن از جهان، چون آن پدر است «درتک خویشان و وطن» اگر سیاوش در یگانگی با ایزد سپر به‌توران رفت کیخسرو در یگانگی با ایزد سروش - که ایزدی بی‌وسته به‌سپر است - به‌مینو رفت.

در او چون فرزاتگان است که عقل جز وی را بدان راه نیست. همچنانکه زمانی پیران از آن کورگ خواست بود، این مرد «دیوانه» است و همچنانکه افراسیاب می‌گفت «دل او بر جای» نیست. کیخسرو پیامبر است و چون همه پیامبران با فرشته یا ایزدی که پیام‌گزار عالم بالاست پیوندی دارد. او به‌راهمانی سیاوش خروشان یافته شد و رهائی یافت سروش را - که چون فریدونی از جلوه‌اش بی‌نیص بود (ج ۵ ص ۴۱۱) به‌خواب دید و هم از برکت او به‌خدا رسید. (ج ۵ ص ۴۱۲ و ۴۰۹) این ایزد رهنمون پدر و پسر و پیوندگاه آنهاست، در او با هم یکی می‌شوند و وحدت خود را باز می‌یابند. «همویست‌گوشی بچهره‌پیوست» (ج ۳ ص ۲۴۵) و فرجام کیخسرو چون آغاز سیاوش است جز آنکه در این میانه گیتی از افراسیاب رهائی یافت.

«... در زندگی سیاوش موهبت‌ها و فضیلت‌های فرد، رویاروی جز خود - جهان و اجتماع - لگدمال می‌شود. ولی در مرگ او هسان موهبت‌ها و فضیلت‌ها، گردش روزگار را درگرون می‌سازد. در اینجا مرگ‌از زندگی تواناتر است. امیدبه‌مرگ چون از سرچشمه ایسان سیراب باشد دشواری حیات را آسان می‌کند. دیگر زندگی چهره عیوس اما دل قهرمان دارد. پس محنت ایمن عمر ناپایدار را به‌رحمت پایدار پس از مرگ حالت کتیم و اگر نمی‌توان اکنون طرحی نو در انداخت باری آن نیامده ندیده را در یابیم.

تا هوس اجتماع برآزروی آدمی فرمانرواست و اجتماع و فرد دو ناساز ناپرابند شهید قهرمان است. زیرا حتی آنکه‌که با دنیای گرداگرد نمی‌ستیزد دست کم آنرا نمی‌پذیرد. و در هر حال شهید باید سزاوار زیستن باشد تا کشتن او به‌ر تقدیر و از هر جانب سرتی باشد و همدلی را موجب شود. بویژه مردی چون سیاوش تنها شهید



The Economist

بر نامه رفاه آقای مک‌گاورن

مک‌گاورن، نامزد انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحده برای برنامه رفاه عمومی خود پیشنهاد می‌کند که برای هر فرد آمریکایی، صرف‌نظر از اینکه کار بکند یا کار نکند، سالانه مبلغ ۱۰۰۰ دلار پرداخت شود. چهارسال قبل برزیدنت نیکسون نیز طرحی تقریباً به‌همین شکل برای جایگزین شدن نظام رفاه کنونی ارائه داد. از آنجا که به‌این «درآمد تکمیلی» نیز مالیات تعلق می‌گیرد، عملاً به‌سود کسانی که نیازی به آن ندارند نخواهد بود. بنابراین هزینه‌اجرای چنین طرحی حتی اگر به‌پس‌اندازهای ناشی از موفق‌گذاردن طرح‌های رفاهی کنونی اشاره نکنیم، سالانه ۲۱۰۵ میلیارد دلار نخواهد رسید و تخمین می‌زند که این هزینه سالانه بین ۴۰ تا ۵۰ میلیارد دلار میشود. بخش بزرگی از این مبلغ از طریق اصلاحات مالیاتی مک‌گاورن فراهم می‌شود که خود طرحی برای گرفتار کردن ثروتمندان است. اصلاحات مالیاتی بدین قرارند:

- ۱- معافیت مالیاتی برای درآمدهای کمتر از ۷۵۰۰ دلار در سال.
- ۲- افزایش اندک مالیات برای درآمد‌های ۱۴ تا ۲۰ هزار دلار در سال، و افزایش مالیات به‌میزان زیاد برای درآمدهایی که سالانه بیش از ۴۰ هزار دلار است.
- ۳- مالیات سنگین برهدایا و میراث که در مورد دارایی‌های بیش از ۵۰۰ هزار دلار ۷۷ درصد می‌رسد.
- ملازاد پولی که در نتیجه این سیستم مالیاتی، به‌هراه پولی که در نتیجه کاستن از هزینه‌های دفاعی، به‌دست می‌آید صرف برنامه‌های رفاه اجتماعی جدید و توسعه برنامه‌های قدیمی خواهد شد، که مجموعاً ۵۵ میلیارد دلار در بدو امر خواهد بود. بطور خاص: افراسیاب، کاوس، سوادیه، گرسبوز... که به‌ر تقدیر از هر شکل مرگ فزاینده هستند و در نتیجه زندگی تنظیم کرد مورد تردید است.

بینابین است که در وسط‌کار زرتشت بدینا می‌آید که از جهتی مرکز زمان است ولی از آغاز دوره‌اول تا آخر دوره‌سوم رویهم‌رفته دوران آمیختگی است و دوره‌ای که نیک و بد باهم در ستیزند و انسان هم در این دوره واقع شده است بعبارت دیگر آدمیزاد در آندوره است دوره‌ای که تاریخ است و در کتاب این دوره شب نامیده شده است. این دوره ظلمت که در وسط کتاب قرارگرفته در حقیقت به‌یک معنا دوره اول و آخر کتاب را هم دربرمی‌گیرد برای اینکه این دوره (شب)، دوره افراسیاب است و پادشاهی کاوس و در کتاب هم پادشاهی افراسیاب و پادشاهی کاوس از اول سیاوش است تا اواخر کیخسرو. یعنی در مجموع کتاب همه حوادث را در دوره شب می‌بیند منتها آن خوش‌بینی اساطیر ایران در رستگاری کیخسرو تجلی می‌کند بطور کلی‌این‌ساخت اصلی کتاب «سوگ‌سیاوش» است...

در ساختمان کتاب علاوه براینکه یک تکنیک قوی و استوار بکار رفته، یک مساله مهم فلسفی نیز با مهارت تمام گنجانده شده که شاید در وهله اول خواننده متوجه‌اش نشود و به‌همین سبب در ساختمان کتاب‌بنظر من مطلب دیگری هم مورد نظر بوده مطلبی که صرفاً مربوط به دوره آمیختگی است و بخصوص آتسفر آدم‌ها و اشیاء. در این مورد مسکوب معتقد است: این دوره که از اول تا آخر وجود دارد مثل یک محیط دایره است، و قصدش این بوده هر حادثه‌ای هر آدم و یا هر شئی را که توصیف و توضیح می‌کند در حقیقت در مرکز این دایره باشد و در این صورت هر آدم یا هر شئی و هر حادثه آتسفر خودش را دارد و یا بعبارت دیگر هیچکدام از این موضوع‌های اصلی به‌تنباتی قابل توضیح نیستند مثلاً کار کیخسرو بدین اشیاء (سیاوش و اسب سیاوش) انجام‌پذیرد نیست یا مثلاً سیاوش را بدون وجود سوادیه و گرسبوز ابتدا نمیتوان توضیح کرد و همینطور کاوس و افراسیاب را فقط در مقابله با همدیگر می‌توان شناخت.

ی‌اگر دنیای توران بنا شد پیران را نمی‌شود شناخت... بعداز ساختمان کتاب، مهم‌ترین و گرانقدرترین موضوع کتاب درکتابت شاهرخ مسکوب، موضوع ایده و فکر اصلی کتاب است. فکرکیابو درخشانی که نشان‌دهنده دیدعمیق و آگاهی فراوان و اصل «مسکوب» از مسائل هستی و انسان است زبانی فاخر و فخم و نثری استوار و پرعنویت و گاهی

اجتماع و اطرافیان نیست. او شهید روزگاری است که اجتماع خود دست‌افزاری است در دستهای او. «سوگ سیاوش - صفحه ۸۲ و ۸۳) قدرت زبان و شیوایی و بداعت نثر پرتین «مسکوب» علاوه برالقاء مفهوم، حالت خطایی عمیقی نیز دارد: «... حتی امروز هم آنکه سیاوش زمان خود است جز این نیست. آنکه‌که مردی به‌بهای زندگی خود حقیقت زمانش را واقعیت بخشید دیگر مرگ سرچشمه عدم نیست. جویباری است که در دیگران جریان می‌یابد. بویژه اگر این مرگ ارمغان استمکاران باشد. اما حقیقت امری کلی‌است که باید مصداق خود را دست‌کم در گروهی و جاعتی بیابد تا دریافته شود. و حقیقت هرچه کلی‌تر، شهادت جویای حق کلی‌تر و شامل‌تر!

برای انسانی که در اجتماعی و جهانی جبار فرس می‌افتد، برای این‌گرفتار فقر و مرگ، چه چیز کلی‌تر ازظمی که ازهر جانب سراو نازل می‌شود! برای آنی که هرچه خواست نتوانست و هرچه توانست و کرد، ای‌سا نه‌آن بوده که خواست، انسان جانوری لاجچ است که شتم مغز استخوانش را می‌چود. برای چنین انسانی چه تلاشی ناچارتر و کلی‌تر از درافتادن با جهان ستکار و ستکاران‌چیان. بیوسته شهیدان‌ستمدیگان بودند و هر کس که زمانی زهر پیداد را در جان چشید، اگر از ترس، هلاواز شهیدان نبود، در دل همدرد آنان بود. شهیدان‌پرورده دوران و اجتماع پیداگردند. در مدینه‌فاصله آزادان، اگر روزی بیاید، نیازی به‌شهادت نیست. افسانه سیاوش نیز پرداخته روزگار آزادان نیست، اماپرداخته آزادان یا مشتاقان آزادی است، در روزگار اسارت. سیاوش اوستا هم در سرزمین دشمن مرد اما نه با این زیر وبم غم‌انگیز. سیاوش شاهانه و ساخت افسانه او از آن اجتماع پیدادگر سامانی است... «سوگ سیاوش - صفحات ۷۵ - ۷۶) نقد و تحلیل و تفسیر همه‌جانبه کتاب «سوگ سیاوش» در حوصله این مقال نیست و آنرا به‌فرستی دیگر می‌گذاریم چراکه نقد کار «مسکوب» مجالی‌وسیع‌تر می‌خواهد. در اینجا قصد این است که درباره‌ آنی تازه مسکوب بطور اجمال حرف بزنیم، بی‌م‌تردید آگاهی از نظریات او بسیار مفید و باارزش است.

از آنجاییکه کتاب «سوگ سیاوش» کتاب فزاینده‌ای هم هست می‌بایست ساختمان دوره دوم در اساطیر ایران، یک‌دوره

نظریات لطیف و بیان لطیفه‌آمیز نیستانی در غزل وجه به امروز و در دیوان‌ها و دلها برای خود جای بزرگی باز کرده و بیشتر در دل‌ها...
گو اینکه در اوایل نشأت زبان و ادب فارسی بیشتر به «قصیده» برمی‌خوریم که اقتضای نظم و نیاز اجتماع آن روزهاست، ولی می‌بینیم که در همان قصیده هم «تغزل» جا و اعتبار خاصی دارد.

نیستانی با طبع و تلمیح و تمسخر می‌آغازد، انگار که سرشوخ دارد، اما ناگهان طبعه به تلمیح و مبالغه بدل می‌شود و به‌غم غریبی سوگوار می‌انجامد. رت او در استفاده از واژه‌های غیر شاعرانه و جا دادن آن واژه‌ها در جمیع واژه‌های ناهم‌رنگ، چنان است که... انگار و انتقاد نمی‌پذیرد.

غزل نیستانی چنانکه گفتیم فضائی زنده، خشک و بی‌لفظ، تلخ و شیرین، زشت و زیبا و خلاصه واقعی دارد. در رندیهای او، اظهارات صریح او و گاه دشنام‌ها و شتم‌های او جنبه فکاهی نمی‌گیرد.

نیستانی را با همه کهری و سکونگیزی بحرف نیندیم تا در زمینه نوعی از شکل‌های شعر فارسی، که در آن چیرگی دارد، حرف بزند و نظر بدهد؛ تغزل، از دورترین زمان با تاریخ شعر فارسی - نه در

کناره که در متن - پیش آمده، و از میان همه‌ی انواع شعر فارسی قبول عام بیشتری یافته. پیش آمده است تا به امروز و در دیوان‌ها و دلها برای خود جای بزرگی باز کرده و بیشتر در دل‌ها...
گو اینکه در اوایل نشأت زبان و ادب فارسی بیشتر به «قصیده» برمی‌خوریم که اقتضای نظم و نیاز اجتماع آن روزهاست، ولی می‌بینیم که در همان قصیده هم «تغزل» جا و اعتبار خاصی دارد.

و چرا غزل پیش از هر نوع دیگر شعر از قبول عام برخوردار است، معلوم است. قصیده زبان فاخر مدح است، مدایح طولانی، «دهای قیمتی» که نثار بزرگان و نامداران می‌شده و در ضمن ادیبان و مورخان را هم خوش می‌آمده، و می‌آید.

متنوی زبان داستان‌پردازی‌هاست. از همان اوایل و رباعی زبان حکمت و ابراز بیان اندیشه‌های فیلسوفانه... این‌طرف کوچک با شرفیت بسیارش.

و طبع آزمایی در دیگر انواع که بتدریج وسیله شاعران فارسی زبان تقلید و یا ابتکار شده، به تفتن بیشتر مانده است.

غنا و تغزل را در قالب «مستزاده» مثلا، ببینید: گر به‌جهان ای صنم خلخی

درخور گفتار بی‌آهوی تست
و می‌بینید که به‌طنز و تفتن بیشتر می‌ماند تا به «تغزل».

و یا آن ترکیب‌بند عاشقانه‌ی مشهور و حتی باطنی که به قول «آزاده» به یک ادعای نامیه بیشتر شبیه است.

این است که غزل همه دل‌ها و دیوانها را تسخیر می‌کند، همه را از هر طریقه‌ای.
مثلا این بیت از یک غزل:

عقل می‌گفت که: دل منزل و ماوای من است
عشق خندید که: یا جای تو یا جای من است!

که آغشاز غزلی است از یک مقام عالی رسمی و یک مرد سیاسی «قوام السلطنه» و این مصرع «من شاعر و منجم و نقاشم، ابدیخ...»

که معلوم است، شاعر رمال یا لا قبیای بی‌اندعا - ببخشید بردعائی - از مردم شهر ماست که سالها پیش مادرم - حفظها لله تعالی - در بند در جستجوی یخت و اقبال و گشایش کار دامان مندرس او را می‌گرفت؛ و اینها را من از کودکی به‌خاطر دارم، و از این قبیل بسیار است.

اوج غزل را در قرن هفتم و هشتم می‌بینیم، در دیوان «سعدی» که «تغزل» صرف است و دیوان گرامی حافظ که «همه بیت‌الغزل معرفت» است، و بعد بتدریج سقوط و

منوچهر نیستانی

آهوی آزاد

تپست سینه، ولی داغ عشق او پیداست.
ز موج و مویه‌ی بادیاچه، مرگ‌اف پیداست.

هنوز عشق وی از چشم خلق می‌بوشم،
به چشم من بنگر خود که عکس او پیداست.

به پای بادیه‌یما شتاب رفتن باند،
که واحه‌ها که در افطار آرزو پیداست.

دریغ آهوی آزاد آسیایی من،
که زخم کهنه‌ی بندیش در گلو پیداست.

کدام صید و صدق؟ اشک آسمان پس!
که چار موج بلا از چهارسو پیداست.

به‌باغ سبز رهایی گشوده می‌شد کاش
دری که بسته به دیوار روبرو پیداست.

شبی به هاویه‌ی روح من فرود آمد،
ز جای پای وی این ماجرا تکو پیداست.

بدا معاصر ارواح رفتگان بودن
که شان به‌کوی و در، آثار پای و پو پیداست.

ورای جذبه‌ی زیبایی مزاحم او
هزار تکتی باریک‌تر زمو پیداست

بهار و غمزه‌ی رسوای روسی و وارث
زطرز و سمه‌ی ایرو، زرتنگ مو پیداست

چه مایه طرح و تبابی - میان دشمن و دوست
زشت پردی رنگین گفت و گو پیداست

تهران ۱۳۴۹



از يك ديوان

و آفتاب بر این آستانه می‌افتد،
دوش شهر، ردای شبانه می‌افتد.

خود رونده،
پراکنده ما،
شتابنده،
و مور کور که آتش به‌لانه می‌افتد.

بوت ار نه معلق زند به‌میل حریف
سلم است که از آب و دانه می‌افتد.

تندباد حوادث - نکرده پروازی-
تو جوجه مرغکی از آشیانه می‌افتد!

میشبه دست نسیم از پی نوازش نیست،
ساز، زشاخه - به‌تیشش - جوانه می‌افتد.

به آفتاب؟ و
کجا سایه‌ای؟ که برس ما،
بغیر سنگ زبام سرا نمی‌افتد.

ملاک پشهای لاغر تلاش باطل او،
که لای دنده‌ی چرخ زمانه می‌افتد.

ز این طنین و تلاطم - که گوش و هوشم برد-
مگر نه عاقبت این کارخانه می‌افتد؟

نزول و حتی تنزل و افول و تقلید و تکرارهای مسخره در زیر عنوان «بازگشت ادبی...» که برآستی بازگشت‌بعضی «تراجع» است نه چیز دیگر....

در این میان دو استثنا هست: یکی دیوان پرغوغا و غریب «شمس» از «مولانا جلال‌الدین» و دیگری غزلهای بعضی شاعران سبک هندی یا اصفهانی که نازک خیالی و مضمون پردازی در آنها به‌کمال می‌رسد. اما غزلهای دیوان شمس چیز دیگری است. فریادهای عاصی‌تنهایی که درست‌آسمان طنین می‌افکند و شور و دست‌افشانی‌ها و پایکوبی‌ها....

و در این میان از بعضی قواعد و هنجارها گذشتن و یا آنها را به‌فراموشی سپردن، و شاید بعد در این سماع دیوانه‌وار آنها را در زیر پای افکندن.

تکرار قوافی که جرمی بود، و یا یکسلی از خیر قافیه‌گذشتن که جرمی بزرگتر - و از غزل تنها به‌رقص و ریتم پرداختن و از همه مهمتر اینکه غزل که قالبی بود در ابتدا، تنها برای بیان مضامین عاشقانه، کم‌کم از زمزمه‌های عارفانه‌ی «سنایی» به‌بعد رسالت اصلی و اولی خود را کنار می‌گذارد و وسیله‌ی همه‌گونه اندیشه‌های شاعرانه می‌شود تا به‌زمان مولوی....

اگر کسی در زمان ما با توجه به سنت‌شکنی‌های

این پیچاست که غزلسرای در روزگار ما، غزل خوب را به «سلفونی‌هایی تشبیه می‌کند مرکب از آواها و ریتم‌های متفاوت که در کل یکپارچگی و هماهنگی دارند.

اینکه در غزل باید وحدت باشد حرف درستی نیست. اگر بود چه بهتر و اگر نبود هم دنیا بهم نمی‌خورد. مهم آن رشته‌ی واحدی است که از میان منجوق‌های رنگ و رنگ‌الفاظ - بچیره‌دستی - بگذرد و در آخر «مجموعه‌ای» چون گل - اما نه کافندی پست دهد.

روزی دیگر

تدفین و تماشا؟!...

برچید شب از دشت فلک خیمه و خرگاه
مشرق همه دود است،
و مه‌اندود نظرگاه.

طلوع تخیل خورشید، و باز آغاز ماتم‌ها
و در گهواره‌ی گلبرگ دیدن مرگ شبنم‌ها...

چه گلگشتی؟ که هر نرگس چو بیماری که در غربت
پی شبنم - مسیح پاک - اشک گرم «مریم»‌ها

چه گلگشتی؟ که هر لاله زداغی کهنه افسرده
نشسته گردی از غم‌ها، به‌رخسار سپرغم‌ها

چو پاییزم نشستی، بی‌سخن، در پیش و می‌دیدم
که یک عالم سخن داری و چشمان تو عالم‌ها

به فردا دل سپردن‌هایمان طفلانه بود، آری
مگر ما مردن هم را نمی‌دیدیم یاهم،‌ها؟

«دمی» گفتیم: «خوش‌باشیم» اما در جوارما
مصیبت آنکه می‌مردند، یک‌یک، بی‌صدا «دم»‌ها.

خدارا! دختران، ای سیب‌های سرخ در معبر!
در این دوزخ، شما هستید، و شیطان هست، و

چرا زیبا نباشد عشق ما و، جلوه نفروشد؟
که یک لاله است او، تنها کنار کوهی از غم‌ها.

جوابم را که گفتیم: «کی؟» تو گفتی:
[«صبر کن، کم‌کم!...»]

ما کم‌کم توان فرسود، این هرروزه «کم‌کم»‌ها!

مولانا دنباله کار او را بگیرد بگمان من بسیار خوب است یعنی بیاید غزل را از اقتیاد موسیقی و آواز در بیاورد، بدان استقلال بیخند و با وزنهای متناسب و آوردن کلمات و ترکیباتی که خشونت و صلابت آنها راه برظرافت و شکنندگی آسوزان رمانتیک، و سانتی‌مانتالیسم قلابی از سالها پیش بجای مانده را بگیرد.

غزل را نه بعنوان یک‌طرف محدود، بلکه بعنوان جولانگاه وسیعی برای فریادهای آزادانه و صمیمی خود ببیند و بداند، و در آن، مثل موش در زیر سروش بلوری نفسش بشماره بفتد. از قافیه بعنوان یک قید دست‌وپاگیر نهراسد، بلکه آنرا عامل ندای و حتی ترین جالبی تلقی کند و در ضمن تطف و شیرازه مناسبی برای دقتی از فکرهای رنگین‌رنگ.

این پیچاست که غزلسرای در روزگار ما، غزل خوب را به «سلفونی‌هایی تشبیه می‌کند مرکب از آواها و ریتم‌های متفاوت که در کل یکپارچگی و هماهنگی دارند.

اینکه در غزل باید وحدت باشد حرف درستی نیست. اگر بود چه بهتر و اگر نبود هم دنیا بهم نمی‌خورد. مهم آن رشته‌ی واحدی است که از میان منجوق‌های رنگ و رنگ‌الفاظ - بچیره‌دستی - بگذرد و در آخر «مجموعه‌ای» چون گل - اما نه کافندی پست دهد.

این پیچاست که غزلسرای در روزگار ما، غزل خوب را به «سلفونی‌هایی تشبیه می‌کند مرکب از آواها و ریتم‌های متفاوت که در کل یکپارچگی و هماهنگی دارند.

اینکه در غزل باید وحدت باشد حرف درستی نیست. اگر بود چه بهتر و اگر نبود هم دنیا بهم نمی‌خورد. مهم آن رشته‌ی واحدی است که از میان منجوق‌های رنگ و رنگ‌الفاظ - بچیره‌دستی - بگذرد و در آخر «مجموعه‌ای» چون گل - اما نه کافندی پست دهد.

نقطه پایان

در شبنمی، از اشک تو، پنهان شده بودم
چون دیو که در شیشه به زندان شده بودم

یا نقش بر آبی
(نه، که تصویر سرابی)
این‌سان شده بودی تو،
من آتسان شده بودم.

با اشک تو، از چشم تو برگونه دویدم
با آه تو، بازبیدی توفان شده بودم!

انگشت گزیدی چو به دندان تحسیر،
حیرت‌زده، انگشت به‌دندان شده بودم.

در همبهمی کوچه شب، گم شده بودی،
تا من پی دیدار، بر ایوان شده بودم!

دیدند همه - همچو حیابی که بر آبی -
از وحشت آن واقعه ویران شده بودم.

در جمله‌ی طولانی عشق و هوس تو،
ایکاش که من نقطه‌ی پایان شده بودم.

چون مرغ سبکیال، نه در بند خط و خال،
بر بام تو، یا نام تو پران شده بودم.

در گشتن - و بدگشتن - و از نام‌گذشتن،
سرحلقه‌ی انگشت نمایان شده بودم!

تا سر پدیم برس این کار، سردار،
چالاک و طربناک، به میدان شده بودم!

من گنبد بی‌رنگ بلورین حیابی،
در زلزله‌ی وسوسه ویران شده بودم!

گفتم نشوم عاشق و، چون دیده گشودم
دیدم که دریفا که چه آسان‌شده بودم.

در کوچه در آن همبهمه شب، گم شده بودی
تا من، پی دیدار بر ایوان شده بودم!

برای اکثریت قریب به اتفاق مردم، دوران کار کردن در درجه اول ایده‌ها و تصورات غلطی را که غالباً در مورد عمل توسعه و پایداری می‌رسد. در این سن است که سات و کارخانه‌های بزرگ، در نهایت همکاران سابق خود را بدون داشتن نوع حق اعتراض یا بازتستنگی اخراج کنند اما غالب مردمی که در این سازمان‌های عظیم صنعتی قرار دارند خودشان از هفتاد تا بیست و پنج درصد از این جوامع است که بوسیله ایران می‌شود.

یکی از منتقدترین این رهبران آل آقای «شیگو تاگانو» مدیر عامل کارخانه‌های فولادسازی آمریکا است که کارخانه‌های فولادسازی آمریکا را از نظر میزان تولید پشت سر گذاشته است. ریاست اتاق بازرگانی و صنایع ژاپن با اوست و علاوه بر این از اعضای مهم و مؤثر شورای عالی صنایع ژاپن نیز هست. زمانی که در حقیقت اداره کننده واقعی و در واقعیت و آنتاب تابان است. «شیگو تاگانو» یکی از شورویها درباره امکان سرمایه‌داری مشترک در صنایع استری مذاکره و پس از آن سفری به پکن رفت و با ن‌لای به گفتگو پرداخت.

وی در مصاحبه‌ای با خبرنگار مخصوص «نیو یورک تایمز» گفت:

در عرض بیست و پنج سال اخیر، برای پنجمین بار با نوعی رکود اقتصادی روبرو شدیم. این مرتبه دوران رکود اندکی از دفعات گذشته طول خواهد کشید و بیشتر بخاطر تصمیم اخیر رئیس‌جمهوری آمریکا درباره پایین آوردن ارزش دلار و کاهش سد گمرکی در برابر صادرات ژاپن است. کمترین است. تصمیمی که ما آنرا «یک نیکسون» می‌نامیم... و بهر صورت پیش‌بینی می‌کنم که اوضاع حداکثر تا سال دیگر بهبود یابد.

وی فکر می‌کند که بعد از این مدت تا زمانی که همان آشنگ سابق پیشرفت‌های ما را که سالانه میان ۹ و ۱۰ درصد بدست می‌آوریم!

مسئله نه. این میزان پیشرفت که سال ۱۹۷۰ به ۱۴ درصد نیز رسید مربوط بران توسعه و شکستگی صنعتی ما بود. اما ما به بلوغ کامل اقتصادی نزدیک می‌شویم. اما آدم در تمام مدت عمر در سن بلوغ باقی نمی‌ماند. بعد از بلوغ به مرحله کامل می‌رسد. ما نیز اکنون به همین مرحله رسیده‌ایم. در دوران رشد کامل، هر آدمی در دوران بلوغ بزرگ نمی‌شود... پیش‌بینی می‌کنم که اسیال رشد اقتصادی ما بین ۵ تا ۶ درصد باشد که البته نسبت به میزان ۱۴ درصد دوسال قبل خیلی کم می‌رسد. ولی باز هم نسبت به میزان کشورهای اروپایی برتری آشکاری دارد و بعد از پشت‌سر گذاشتن دوران رکود اقتصادی، پیش‌بینی می‌کنم که این میزان رشد اقتصادی ما به حدود ۱۰ درصد در سال پیش خواهد یافت.

به عقیده شما این کاهش میزان رشد اقتصادی معلول چه علتی است؟ آیا خطر اشتکالاتی که بسیاری از کشورهای در حال توسعه دارند ایجاد کرده‌اند نیست؟ در اینجا آقای تاگانو لیستی زد و گفت:

برخلاف آنچه اروپاییها فکر می‌کنند اصولاً نقشه‌ای برای توسعه صادرات خود در نظر گرفته‌ایم. میزان قابل ملاحظه‌ای نداریم. بطور کلی ما در صادرات و واردات در جریان است. برای موافق کاهش صادرات هستند و موافق افزایش صادرات نیستند. هیچکس ما را به مقدار قابل ملاحظه‌ای دلار ندارد. ما از هفت میلیارد. اگر ما بخواهیم وضع صادراتی استواری داشته باشیم و از ارزش ما کاسته نشود باید از میزان بازرگانی ما چیزی بکاهیم. نه اینکه آنرا افزایش دهیم. راهی که در پیش داریم خیلی صاف روشن است: کمتر فروختن و بیشتر

برای خرید بیشتر. این همان سیاستی است که آقای «تاگانو» بلندگویی آن است. سیاستی که مخصوص بعد از زدگی شدن آمریکا به چین طرفداران بیشتری یافته است. بعد از جنگ بین‌المللی دوم، ژاپن برای آمریکا بصورت متحد فقیر و ذلیل درآمد. و عجیب است که همین متحد فقیری که سالانه دویار از روی منافع خاصی به کارگران پرداخته می‌شود اثر گذاشته است. سرمایه‌داران آمریکایی که قصد سرمایه‌گذاری در ژاپن داشتند روی خوش نشان داد. و هنوز چند سال از آغاز این اتحاد قوی و ضعیف نگذشته بود که متحد ضعیف، خودش را بر بازار متحد قوی نیز تحویل کرد... رسیدن به این دو موفقیت بزرگ امکان‌پذیر نمیشد اگر جنگ گره و جنگ ویتنام و بعبارت کلی‌تر اگر سیاست امپریالیستی ضدچینی آمریکا وجود نمی‌ساخت. آمریکا به ژاپن احتیاج داشت و ژاپن از این فرصت برای فروش محصولات و برای محکم کردن جای پای خودش در کره و تایوان، جزایر جنوب شرق آسیا و چین استفاده را برد و بدون آنکه نیازی به لشکرکشی داشته باشد این دو کشور را از نقطه نظر اقتصادی بصورت دو مستعمره خود در آورد... تعدادی از سازمان‌های صنایع ژاپن آرزو می‌کنند این وضع هرچه بیشتر دوام یابد.

ایجاد سدهای گمرکی، سفر لیکسون به پکن و اعلام تجدید نظر در سیاست آمریکا نسبت به تایوان، برای رهبران اقتصادی و صنعتی ژاپن بمنزله دوش آب سرد بود! بلافاصله بعد از مراجعت لیکسون از پکن، سبب فایده‌گاران مؤسسات بزرگ صنعتی و اقتصادی ژاپن بوی چین سرازیر شد، اما در پکن زیاد روی خوشی به ژاپنی‌ها نشان ندادند. چین با گرفتاریهای اقتصادی خودش نه متواست مشتری خوبی برای کالاهای ژاپنی باشد و نه متواست احتیاجات ژاپنی‌ها را از حیث مواد اولیه برآورد. علاوه بر این «چون‌لای» چهار شرط نیز برای معامله با ژاپن تعیین کرده بود:

۱- کشور ژاپن هیچ کوششی برای تقویت کشورهای ویتنام جنوبی و کامبوج و لاوس نکند.

۲- برای بالا بردن سطح نیروهای نظامی چیاکنای چک دست به هیچ اقدامی نزنند.

۳- در کره و تایوان به هیچ‌نوع سرمایه‌گذاری اقدام نکند.

۴- با هیچکس از مؤسسات صنعتی

جست است که صنایع فوق‌العاده پیشرفته الکترونیک ژاپن، تا کنون حتی یک دستگاه ماشین مخصوص دیکته کردن که اکنون در همه مؤسسات بزرگ و کوچک اروپایی و آمریکایی مورد استفاده قرار میگیرد ساخته است. دلیلی بسیار روشن است. با توجه به اینکه برای ژاپنی‌ها از دوزخ حراف و علامت تشکیل یافته است هیچ ماشین تحریر یا ماشین دیکته‌ای نمیتوان ساخت که قادر به تهیه دو هزار حرف و علامت باشد و به همین جهت هم اکنون نیز تمامه تجارتی ژاپنی را با بانست می‌نویسند یا چاپ می‌کنند. در ژاپن هیچ ماشینی که کارش فقط ماشین‌نویسی یا کتایه‌نویسی (شورت هند) باشد وجود ندارد و در نتیجه احتیاجی هم به ماشین دیکته کردن نیست.

با وجود این قشور را که تجارت خارجی ژاپن در سیاست این کشور بعهده دارد نمیتوان ناچیز گرفت. در ده سال اخیر با یا اساسی همه روابط سیاسی دوسانه و یا خصمانه ژاپن با کشورهای مختلف جهان، تجارت داخلی این کشور بوده است. از نقطه نظر سیاست داخلی نیز همیشه دولت‌های ژاپن دلیله‌رو و مجری نظریات اقتصادی این کشور بوده است. درباره دشوارترین این گرفتاریهای سیاسی، دولت‌های ژاپن همیشه با شورایی صنایع این کشور مشورت کرده‌اند و هر بار هم که صنایع ژاپن با مشکلاتی روبرو شده‌اند متقابل است مساعدت بسوی دولت دراز کرده‌اند. در جهان هیچ کشوری نمیتوان یافت که تا این اندازه و چنین آشکار، محافل اقتصادی و دولتی به‌همدیگر بستگی داشته باشند.

از نظر روابط بین‌المللی مسائل دشوارتری برای ژاپن مطرح می‌شود. ژاپنی‌ها طبعاً و فطرتاً مردمی ناسیونالیست و سنت پرست هستند ولی برای پیشرفت کار خوش احتیاج دارند چین و وانود کنند که عقاید ناسیونالیستی ندارند. ژاپنی‌ها خود را طرفدار آزادی ملت‌ها نشان می‌دهند برای آنکه بتوانند در پرتو این آزادی محصولات ساخته شده خود را به این کشورها بفروشند و در همان حال همه دوازدهای کشور خود را برای هر نوع وارداتی به استثنای مواد اولیه و محصولات غذایی می‌بندند. ژاپن سالانه بیش از شصت هزار دستگاه اتومبیل به کشورهای متحد آمریکا می‌فروشد اما خودش زحمت چهار هزار دستگاه اتومبیل آمریکایی خریداری می‌کند و این موضوع را نباید به حساب وطن‌پرستی ژاپنی‌ها گذاشت چون هنوز هم تا کسی‌الهای ژاپنی حسرت شورولت‌های کهنه و قدیمی خود را می‌خورند.

این سیاست که تا چندی قبل کاملاً در جهت مطلوب ژاپنی‌ها پیش می‌رفت اخیراً موجب ناراضی و ناراحتی بسیاری از کشورهای معامله کننده با ژاپن شده است و به همین جهت در ماه‌های اخیر، رهبران سیاست

یابان معجزه

مطالبی که تاکنون درباره زندگی اجتماعی



اقتصادی ژاپن به دو گروه متمایز تقسیم شده‌اند و در همان حال که وزارت اقتصاد و بازرگانی ژاپن اعلام می‌کند که قصد دارد از میزان فروش محصولات الکترونیک ژاپن به کشورهای اروپایی بکاهد هشتی از طرف اتاق بازرگانی ژاپن راهی آمریکا می‌شوند تا درباره امکان افزایش صادرات آمریکا به کشور ژاپن مطالعه کنند. فروش کمتر و خرید بیشتر. این همان سیاستی است که آقای «تاگانو» بلندگویی آن است. سیاستی که مخصوص بعد از زدگی شدن آمریکا به چین طرفداران بیشتری یافته است.

بعد از جنگ بین‌المللی دوم، ژاپن برای آمریکا بصورت متحد فقیر و ذلیل درآمد. و عجیب است که همین متحد فقیری که سالانه دویار از روی منافع خاصی به کارگران پرداخته می‌شود اثر گذاشته است. سرمایه‌داران آمریکایی که قصد سرمایه‌گذاری در ژاپن داشتند روی خوش نشان داد. و هنوز چند سال از آغاز این اتحاد قوی و ضعیف نگذشته بود که متحد ضعیف، خودش را بر بازار متحد قوی نیز تحویل کرد... رسیدن به این دو موفقیت بزرگ امکان‌پذیر نمیشد اگر جنگ گره و جنگ ویتنام و بعبارت کلی‌تر اگر سیاست امپریالیستی ضدچینی آمریکا وجود نمی‌ساخت. آمریکا به ژاپن احتیاج داشت و ژاپن از این فرصت برای فروش محصولات و برای محکم کردن جای پای خودش در کره و تایوان، جزایر جنوب شرق آسیا و چین استفاده را برد و بدون آنکه نیازی به لشکرکشی داشته باشد این دو کشور را از نقطه نظر اقتصادی بصورت دو مستعمره خود در آورد... تعدادی از سازمان‌های صنایع ژاپن آرزو می‌کنند این وضع هرچه بیشتر دوام یابد.

ایجاد سدهای گمرکی، سفر لیکسون به پکن و اعلام تجدید نظر در سیاست آمریکا نسبت به تایوان، برای رهبران اقتصادی و صنعتی ژاپن بمنزله دوش آب سرد بود! بلافاصله بعد از مراجعت لیکسون از پکن، سبب فایده‌گاران مؤسسات بزرگ صنعتی و اقتصادی ژاپن بوی چین سرازیر شد، اما در پکن زیاد روی خوشی به ژاپنی‌ها نشان ندادند. چین با گرفتاریهای اقتصادی خودش نه متواست مشتری خوبی برای کالاهای ژاپنی باشد و نه متواست احتیاجات ژاپنی‌ها را از حیث مواد اولیه برآورد. علاوه بر این «چون‌لای» چهار شرط نیز برای معامله با ژاپن تعیین کرده بود:

۱- کشور ژاپن هیچ کوششی برای تقویت کشورهای ویتنام جنوبی و کامبوج و لاوس نکند.

۲- برای بالا بردن سطح نیروهای نظامی چیاکنای چک دست به هیچ اقدامی نزنند.

۳- در کره و تایوان به هیچ‌نوع سرمایه‌گذاری اقدام نکند.

۴- با هیچکس از مؤسسات صنعتی

انداز کند متکی است. به همین جهت است که در ژاپن میزان پس‌انداز مردم نسبت به درآمد ملی بسیار بالاست و به ۴۹/۴ درصد میرسد. در حالی که این رقم در آلمان ۲۸ درصد در فرانسه ۴۶ درصد و در کشورهای متحد آمریکا فقط ۱۷ درصد است. در حساب‌های پس‌انداز خود دارند که آنرا صرف سرمایه‌گذاری در صنایع می‌کنند و صنایع ژاپن نیز معمولاً با سود بسیار کمی که غالباً یک سوم یا یک چهارم سود مؤسسات مشابه اروپایی و آمریکایی است تکرار خود ادامه می‌دهند. بدین ترتیب است که گردش پول سریع‌تر می‌شود و چون مؤسسات بزرگ و بانک‌ها باهم پیوستگی دارند امکان ورشکستگی بسیار کم است.

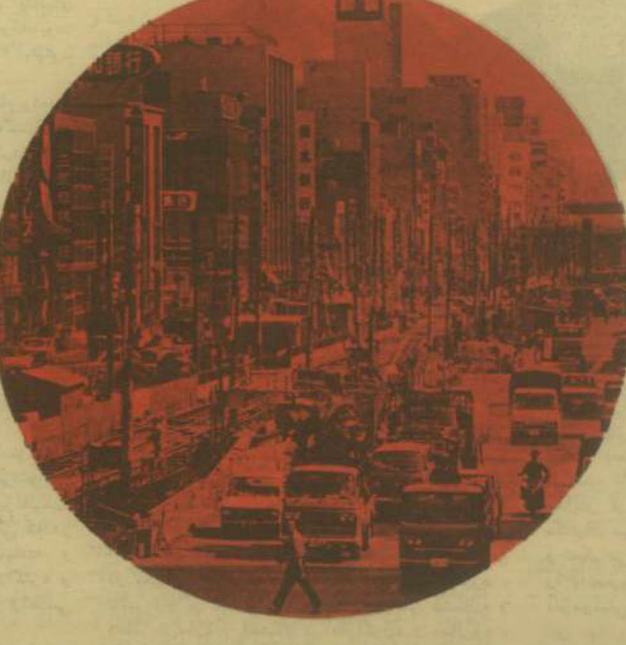
در ژاپن همانطور که خرج‌های مربوط به تأمین اجتماعی فوق‌العاده ناچیز است مبالغ اختصاص یافته برای خدمات شهری و خارج شهری نیز بسیار منسخره بنظر می‌آید. جاده‌ها فوق‌العاده باریک و همیشه دچار ترافیک و مسدود بودن ترافیک است. ۶۰ درصد خانه‌های پایتخت ژاپن از جاهایی فاضلاب استفاده می‌کنند و به آگوی شهر جهان درآورده‌اند.

طی سال‌های تصادفی چنین بنظر می‌رسد که ژاپنی‌ها از این وضع کوچکترین ناراضی و ناراحتی ندارند. ظاهراً تنها هدفشان در زندگی کار کردن بود. اکثر از تعطیلات خود صرف‌نظر می‌کنند تا بتوانند دستمزد بیشتری بگیرند و بیشتر پس‌انداز کنند. اکنون همه تا خرخره در انواع ترانزیستور، یخچال، دوربین عکاسی و تلویزیون فرو رفته‌اند و کم‌کم چهره غم‌انگیز و منگی یک تمدن صنعتی را به چشم می‌بینند. هنوز زشتی و ناهنجاری شهرها آزارشان نمیدهد ولی بالایی که دوده و هوای آلوده شهرها برشان می‌آورد آنها را دچار وحشت می‌سازد...

مردان اقتصاد و تجارت نیز مثل مردان سیاست کم‌کم توجه این بیداری و انقلاب آرام می‌شوند و خواه ناخواه به این حقیقت می‌برند که فقط انباشتن خانه‌های مردم از یخچال و تلویزیون و رادیو کافی نیست. باید در جهت دیگری نیز در اندیشه رفاه و دادن خدمات بهتری به مردم بود. و آنگاه ناچار قسمتی از پولی را که سابقاً به تمامی صرف توسعه صنعت و اقتصاد می‌شد در این راه خرج می‌کنند و این امر باعث کاسته شدن از سرعت‌گردش چرخ‌های کارخانه‌ها می‌شود.

از هم اکنون چنانچه‌ای خطر در گوشه و کنار روشن شده است. به همین جهت است که یازده میلیون جمعیت توکیو-پرجمعیت‌ترین شهرهای جهان - بیرونده‌اند «ریوکی چی‌میوه» را که یک نفر موسیالیست است به عنوان شهردار توکیو انتخاب کرده‌اند. مردی که نکات برجسته برنامه‌گارش خدمات شهری و تجدید نظر در شهرداری و سپردن بسیاری از امور شهری به دست خود مردم و مبارزه با آلودگی هواست. چند هفته پیش شهردار جدید در مصاحبه‌ای با خبرنگار نیو یورک تایمز در جواب اینکه تا چه اندازه در مبارزات خود موفق شده است گفت:

موفقیت‌های بدست آمده هنوز اندک است و کافی نیست. مثلاً ما در زمینه ترافیک توفیقی بدست نیآورده‌ایم چون این امر بیش از آنچه به شهرداری مربوط باشد مربوط به کار پلیس است. اما بهر صورت یک چیز محقق است: افکار به حرکت در آمده است و فشار این افکار دولت را متوجه مسئولیتی که در قبال زندگی و آسایش مردم بعهده دارد خواهد ساخت. دولت‌هایی که تا کنون می‌نداشتند نقش اصلی آنها فقط اینست که جاده ویل و کانال بسازند... به نفع صنایع و صاحبان صنایع، نه برای مردم.



اقتصادی کشور آفتاب تابان نخوانده‌اید



اقتصادی ژاپن به دو گروه متمایز تقسیم شده‌اند و در همان حال که وزارت اقتصاد و بازرگانی ژاپن اعلام می‌کند که قصد دارد از میزان فروش محصولات الکترونیک ژاپن به کشورهای اروپایی بکاهد هشتی از طرف اتاق بازرگانی ژاپن راهی آمریکا می‌شوند تا درباره امکان افزایش صادرات آمریکا به کشور ژاپن مطالعه کنند. فروش کمتر و خرید بیشتر. این همان سیاستی است که آقای «تاگانو» بلندگویی آن است. سیاستی که مخصوص بعد از زدگی شدن آمریکا به چین طرفداران بیشتری یافته است.

بعد از جنگ بین‌المللی دوم، ژاپن برای آمریکا بصورت متحد فقیر و ذلیل درآمد. و عجیب است که همین متحد فقیری که سالانه دویار از روی منافع خاصی به کارگران پرداخته می‌شود اثر گذاشته است. سرمایه‌داران آمریکایی که قصد سرمایه‌گذاری در ژاپن داشتند روی خوش نشان داد. و هنوز چند سال از آغاز این اتحاد قوی و ضعیف نگذشته بود که متحد ضعیف، خودش را بر بازار متحد قوی نیز تحویل کرد... رسیدن به این دو موفقیت بزرگ امکان‌پذیر نمیشد اگر جنگ گره و جنگ ویتنام و بعبارت کلی‌تر اگر سیاست امپریالیستی ضدچینی آمریکا وجود نمی‌ساخت. آمریکا به ژاپن احتیاج داشت و ژاپن از این فرصت برای فروش محصولات و برای محکم کردن جای پای خودش در کره و تایوان، جزایر جنوب شرق آسیا و چین استفاده را برد و بدون آنکه نیازی به لشکرکشی داشته باشد این دو کشور را از نقطه نظر اقتصادی بصورت دو مستعمره خود در آورد... تعدادی از سازمان‌های صنایع ژاپن آرزو می‌کنند این وضع هرچه بیشتر دوام یابد.

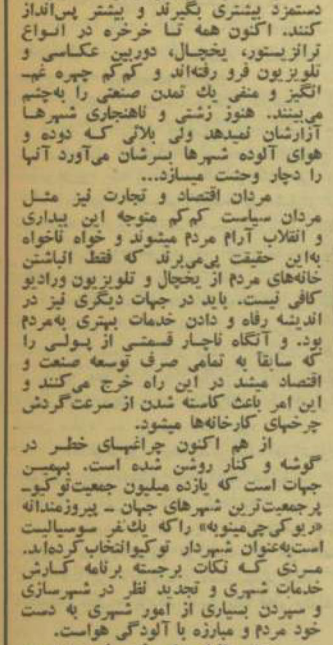
ایجاد سدهای گمرکی، سفر لیکسون به پکن و اعلام تجدید نظر در سیاست آمریکا نسبت به تایوان، برای رهبران اقتصادی و صنعتی ژاپن بمنزله دوش آب سرد بود! بلافاصله بعد از مراجعت لیکسون از پکن، سبب فایده‌گاران مؤسسات بزرگ صنعتی و اقتصادی ژاپن بوی چین سرازیر شد، اما در پکن زیاد روی خوشی به ژاپنی‌ها نشان ندادند. چین با گرفتاریهای اقتصادی خودش نه متواست مشتری خوبی برای کالاهای ژاپنی باشد و نه متواست احتیاجات ژاپنی‌ها را از حیث مواد اولیه برآورد. علاوه بر این «چون‌لای» چهار شرط نیز برای معامله با ژاپن تعیین کرده بود:

۱- کشور ژاپن هیچ کوششی برای تقویت کشورهای ویتنام جنوبی و کامبوج و لاوس نکند.

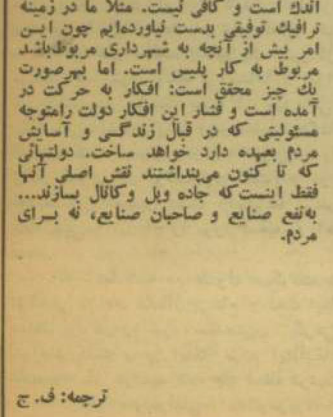
۲- برای بالا بردن سطح نیروهای نظامی چیاکنای چک دست به هیچ اقدامی نزنند.

۳- در کره و تایوان به هیچ‌نوع سرمایه‌گذاری اقدام نکند.

۴- با هیچکس از مؤسسات صنعتی



مطالبی که تاکنون درباره زندگی اجتماعی



دانوتزیو و موسولینی

دانوتزیو، شاعر و قهرمانی که ستایشگر هنر باقی ماند



le-Tam

«لئون تروتسکی» در مورد «آدولف هیتلر» گفته است: «هزرهبر، پاسخی فردی به نیاز جمعی نیست...»

اما وقتی نیاز جمعی به رهبر، برای ایتالیای سال ۱۹۱۹ باشد، آنوقت پاسخ دوچندان خواهد بود: گابریل دانوتزیو «Gabriele D'Annunzio» و بنیتو-موسولینی «Benito Mussolini».

هر دو، در زمان جنگ، در خدمت نظام بوده‌اند. هر دو سیاست بیطرفی «جیولیتی» مخالفت کرده. طرفداری ایتالیا از فرانسه را تبلیغ کرده‌اند. دانوتزیو، که بیست سال بزرگتر بود و از سالهای ۱۸۹۰ بشهرت جهانی رسیده بوده، قبل از «موسولینی» افتخ خود را از نظر به‌جان‌فداری ایتالیا از فرانسه بلام کرد. «موسولینی»، ابتدا پشدمت با این نظریه نالغ بود.

اختفای پانزده ماهه «دانوتزیو» در «فیوم» که سپتامبر ۱۹۱۹ آغاز شد، همزمان با نخستین کاف در نظم اروپای بعد از جنگ بود، نظمی که سایه معاهدات «ورسای» و «تسریانو» - در «یاتی» که «ویلسون» می‌خواست آنرا برای دیکراسی من سازد - بوجود آمده بود.

«دانوتزیو» به‌اندونوستنده فرانسوی همزمانش پوریس باره، شور و حرارت عاشقانه و خودخواهی ق بی‌شری‌اش را کنار گذاشته و یک ناسیونالیست اد شده بود. برای این دو نویسنده جهانی که در ریس به بزرگترین موفقیت‌های خود دست یافته، و دست تأثیر «نتیجه» «ستریندرگ»، «واگنر» و «استایوسکی» بودند، این یک قدم منطقی و اساسی بود.

«دانوتزیو» با ابراز شجاعت خود و اظهار این طلب که شهر آزاد «فیوم» باید جزو ایتالیا باشد، نوته دراماتیکی از «فاشیزم» بدست داد. و پیشروی دانوتزیو در «فیوم» مورد تبعیت «موسولینی» در رد پیشروی در رم قرار گرفت «دانوتزیو» در ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۹ فقط در مورد الحاق «فیوم» به ایتالیا که از نظر دولت ایتالیا یک شهر آزاد شناخته شد، اقدام کرد، بلکه بروستاها و جزایر کرواسی بز رفت. در حقیقت بیسه آن چیزهایی که امکان ستیایی به آنها برایش وجود داشت، جنگ‌انداخت... آنجا که تا جنوب و «زارا» نیز پیش رفت. (زارا، ادار کنونی در یوگسلاوی است) و در این راه، فقط از تحسین دست راستی‌ها برخوردار شد، بلکه چپی‌ها نیز او را مورد تمجید و احترام قرار دند.

از آنجا که در طول حکومت بر «فیوم»، قیمتی در حد سلطان بی‌تاج و تخت ایتالیا داشت، منتقد بود در رم نیز، مقدمش را بگرمی خوش‌آمد واهند گفت و در اینکه مردم ایتالیا قدرتی محدود پا خواهند داد، یک لحظه تردید نمی‌کرد. در نظر «موسولینی»، «دانوتزیو»، یک همگام

«ما باید در مقابل بلشویسم از خود محافظت کنیم! ۴۵۰/۵۰۰ کارگر، هم‌اکنون در حال اعتصاب هستند. بهر حال کثرت تصدات کارگران، وضع نابسامان «فیوم» را تأیید می‌کند.»

در ۲۵ سپتامبر، «موسولینی» به «دانوتزیو» توصیه کرد که تا «تسریست» پیشروی کند، سلطنت را معزول اعلام کند و خود در رأس شورای دولتی قرار گیرد. بزبان دیگر، یک انقلاب جمهوری بوجود بیاید. همانطور که میدانیم خود موسولینی اینکار را نکرد. وی هنگامی قدرت را در دست گرفت که پادشاه از امضای متقابل تصویب‌نامه‌های فوری دولت - که از اعتبار ساقط بود - خودداری کرد. تقریباً تحت حمایت‌شخص مقام سلطنت، ممبدا اینکار می‌بایست انجام می‌گرفت. در آن روزها «دانوتزیو» مشغول ارسال پیامهای پیروزی و مقاومت از «فیوم» بود:

«بگذار ایتالیا بداند که کار متبورانه من بطرز مقاومت‌ناپذیری دارد پیشرفت می‌کند. باید بدانم که هیچ دولتی و هیچ قدرت دوستانه‌ای نمی‌تواند در مقابل عزم آهنین من ایستادگی کند. ویلسون در مرز دیوانه‌شدن است... او دارد پاسی‌ودو دندان، دندان فروچه می‌کند...»

۶ اکتبر ۱۹۲۰
وقتی این کار بزرگ انجام رسید، «موسولینی» خاطره آنرا بطرز درخشانی زنده نگاهداشت:

«چنگجوی بی‌رقیب، شاعر بزرگ، زندگی بخش نسل جدید ایتالیا...» از نامه او در ۱۷ - اوت - ۱۹۲۲

«دانوتزیو» بموقیت قدرت فاشیزم در رم اعتماد نداشت. آزروی موفقیت آنرا هم نمی‌کرد. به موسولینی نوشت:

«ایتالیای امروز مرا نمی‌خواهد... به‌من اعتقاد هم ندارد!»

۱۶ - دسامبر ۱۹۲۲
در نامه‌ای که می‌خواهد راه خروجی برای احساس تلخ بیبودگی خود باز بگذارد، با خطاب «رفیق عزیزم، موسولینی»، می‌نویسد:

«بهترین قسمت وجود خودم را که بمملکت، دادم، باطل، رسوا و زیرلگد له شده است... ادعای پوچ عشق و اطمینان، دیگر مرا نمی‌فریبد. تبعید، پاداش فداکاری‌های طولانی و صمیمانه من است. خوب میدانم؛ من سرنوشتم را می‌پذیرم و خودم را با آن تطبیق میدهم!...»

وقتی به «دانوتزیو» اعتراض‌شد که در فرانسه، با رژیم «فاشیست» مخالفت می‌کند، او پاسخ زیر را نوشت:

«تلگرام شما مفهوم عجیبی داشت. ممکن است این مفهوم واقعا «فاشیست» باشد، اما با فکر من کاملاً بیگانه است. شما نمی‌توانید حد نفوذ بیشش با و می‌نویسد:

مرا درک کنید و اوجی را، که آزادی روحی من پان دست‌یافته است... آیا این کاملترین جهش «فاشیست» - بانصورت که منظور شماست، نیست؟ افسوس! آیا این حیات ملی نیست که تجدید شده و چهل سال قبل از این بوسیله من پیشگویی شده بود؟...»

مشکلات گوناگون و از جمله قانون مربوط بدریانوردان، هنوز حل‌نشده بود این بار «دانوتزیو» در نامه‌اش لحن گله‌آمیزی دارد:

«میدانی؟ من دو تاج پسر دارم. یکی از گلنهای افتخار و دیگری از خارا!»

و وقتی «موسولینی» پاسخ داد که «امیدوار» است همه مسائل بخوبی حل‌شوند، وی مؤدیانه برایش نوشت:

«دیگر تلگرامی با این مضمون: «امیدوارم که پرآخرین مانع غلبه کنم» برای من نفرست!.. در کتاب بعدی من فصل مخصوصی خواهی یافت که عنوانش «ضد امیدواری» است!»

در ۱۹۲۴، پادشاه، وی را بمقام دوک مون نواسو نائل کرد. «موسولینی» پا نوشت:

«موضوع تمام است، اگر آرزویش را داشتی!...»
و «دانوتزیو» با تلخی پا پاسخ داد:

«نام من بخودی خود، برای معاصرین ما و جانشینان آنها، نام بلندآوازه‌ایست. من نمی‌توانم و نباید چیزی را «آرزو» کنم. این وظیفه دولت و ملت است که مرا بالاخره بشناسد و بارزوهای من و فرور من ایتکار بگذارد. و بگذار اینکار را بکنند! بگذار نقش بزرگ و همه‌جانبه‌ای را که من در جنگ مقدس ایفا کردم، بدروستی تشخیص دهد و بداند که چطور با تلاشهای قهرمانانه‌ام، از مرزهای جریحه‌دار شده ایتالیا، محافظت کردم. بگذار عملیات جنگی و کارهای مبتکرانه‌ام را در ادراپتیک، تأیید کند. این وظیفه ملت است...»

در مارس ۱۹۲۴ «دانوتزیو» علیه دیکتاتور اسپانیا «پریمو» - د «ریورا» که «میگول» - د «نامونو» نویسنده را مورد آزار و شکنجه قرار داده بود، کاملاً مسلح شده بود. از موسولینی انتظار داشت که در خشم او سهیم شود و کاری بکند. وقتی از مخایره تلگرام اعتراض وی بیاریس، بوسیله مقامات پست ایتالیا جلوگیری شد، نوشت:

«من دنیای سیاسی اسپانیا را می‌شناسم. شاه را می‌شناسم و «ریورا» را. من خیلی آدمها را می‌شناسم. من میدانم که حالا دماغ «بوربونها» بطرز مضحکی پتاک مالیده شده است. اگر کار به تعقیب «میگول» - د «نامونو» بکشد و تا آنجا ادامه یابد که به‌حاکمه و محکومت وی منجر شود، من نیزه دوز - کیشوت را تیز بخوابم کرد! تو باید در طغیان و اعتراض پا من باشی. همانطور که سالها قبل، طرفی مرا می‌گرفتی...»

در آوریل ۱۹۲۴، «دانوتزیو» همه امیدش را در مورد سرو صورت دادن مسئله «دریانوردان» از دست داد و پا خشم به «موسولینی» نوشت:

«ما باید از همین حالا، برای همیشه از یکدیگر جدا شویم! من مرتب از یک نویسی بنویسمی دیگر، از یک خیانت، بیخانت دیگر و از یک ریساکاری بریساکاری دیگر گشاده شده‌ام! امضای فسرارده دریانوردی یک شوخی ریاکارانه بود که هرگز صورت عمل بخود نگرفت! این کار حالا تماش می‌کند. تو راه خودت را خواهی رفت و من راه خودم را. همانطور که تو میدانی و تمام دنیا هم میداند، من انواع شجاعت‌ها و جرات‌ها را در قلب و مغز خود دارم. تو متارکه جنگ را بمن قول دادی. تو این قول را بهتر من دادی - که بمانند یک روحخانه، یک دریاچه و یک چشم‌انداز ایتالیایی، ابدیت‌داره، و زیباست... و حالا مرا مجبور میکنی بچنگم! ممکن است تو هوش خونتیزی در سر داشته باشی. ما را یک قبر دهان‌گشوده پذیرا خواهد شد. ما در میان قهقهه هراسناک جمجمه‌ها، از یکدیگر خداحافظی

خواهیم کرد...
اما این فقط يك ادعا بود. جدائی مفهوم نداشت...

بزودی چنان اعتماد بین آنها ریشه گرفت که موسولینی در حالیکه از عکس‌العمل‌های جنایت «ماتیوتی» رنج می‌کشید، توانست پا بنویسد:

«دوماه قبل آنها جسدی میان پاهای من انداختند که نزدیک بود سنگینی‌اش تعادل مرا برهم بزند. چقدر به‌انزوای تو حسادت می‌کنم که از خاطرات فوق‌العاده تو پرشده و از کارهای بزرگت... اگر میتوانی دو دقیقه وقتت را از هم جدا کنی، بمن نامه بنویس، اما نه درباره سیاست!...»

موسولینی زیرکله آخر خط‌کشیده بود. آثار «دانوتزیو» مورد پسند روز بود. وقتی کلیسا فیهیدیکه یک نمایشنامه او را روی صحنه می‌آورد، اشکالاتی در راه او ایجاد کرد. روزنامه‌ای که نامه اعتراض او را چاپ کرده بود، توقیف شد و او به «دوچه» نوشت:

«من عقیده خودم را در مورد تعقیب شرم‌آور آنها در چند سطر نوشتم، بلحنی که هیچکس در دنیا فکر نمیکرد بتوانم بکنم! روزنامه بطرز خشنی توقیف شده و گفته می‌شود اینکار بتحریک تو صورت گرفته است. من تقاضا میکنم توضیح کامل بدهی که من بدانم ما دوست یکدیگر هستیم یا دشمن؟»

«موسولینی» سادقانه پاسخ داد:

«دوست! این فقط يك سوءتفاهم بود. کاری بود که تحت فشار اصواتها صورت گرفت...»

«دانوتزیو» در نامه فوق‌العاده جالبی که در تاریخ ۹ - اکتبر - ۱۹۲۲ نوشته، موسولینی را از «آدولف هیتلر» برحذر میدارد. این آدم فرومایه پا صورت بیمارگونه‌اش و توده موهائی که بالای دماغ نازی‌اش ولو شده‌اند:

«کافی است. تو میدانی منظور من چیست. فرانسه نباید خلع‌سلاح شود. ایتالیا نیز نباید خلع سلاح شود.»

و موسولینی پا لحنی تردیدآمیز جواب میدهد: «من درباره نامه تو فکر کرده‌ام. ارزش دارد که در انزوای پرآرامش تو، روی این موضوع بحث کنیم!»

«دانوتزیو» مقاله‌ای بزبان فرانسه، برای مردم فرانسه نوشت و یک نام مورد نفرت عموم را روی آن گذاشت: «انگلستان مغفور جوناتان سوپت» - چرا مخصوصاً سوپت؟

این نوشته در ۲۱۲ صفحه طولانی تنظیم شده و کسی که زبان فرانسه را میداند چند صفحه از زیباترین تشر فرانسه را که تا بحال نوشته شده، در آن خواهد یافت.

در طول دوسال ونیم بعد، حادثه سهمی برای او پیش نیامد. حقیقت اینست که از سال ۱۹۲۴، او خود را از فعالیت‌های سیاسی کنار کشیده بود. اگر او نمی‌توانست سازنده سرنوشت یک ملت باشد، لااقل می‌توانست بعنوان یک هنرمند، مورد احترام قرارگیرد. نامه‌های او، همه در یک سبک بسیار عالی نوشته شده و همانقدر کلاسیک و اسپیل‌است که آرامگاه «ویکتور اونژل» در رم.

انتشار این مکاتبات تأییری در بالا بردن مقام و شهرت «دانوتزیو» ندارد. برعکس ادای کامل احترام و افتخاری را که او بخاطر سهم اساسی‌اش در ادبیات، سزاوار آنست، مشکل می‌سازد.

او با دنیای دیکتاتورها بیگانه بود و در مقام یک قهرمان و یک شاعر، ستایشگر هنر باقی ماند. سیاست در نظر او هیچوقت چیزی جز یک «نقش» نبود نقشی که می‌بایست در میان دیگران بازی شود. سیاست در زندگی او هیچوقت آن چیزی نبود که در زندگی «موسولینی» بود: تنها راه درک کامل زندگی! بهر حال، هرچه قدرت، شهرت، و احترام او فزونی می‌گرفت، خلایق ادبی او، از مقامی که بعنوان شریفترین وظیفه برای او داشت عدول نمی‌کرد.

بهترین اسراییل کدامست؟

توده‌های عرب و کمونیسم

راه را بر نژاد زرد باز میگذاشت امروز اسراییل قاره زرد بود نه مقر حکومت فرزندان اروپاییان که از قرن شانزدهم قدم به این قاره گذاشتند بنابراین ریشه کم‌لطفی سیزده میلیون ساکنان اسراییل نسبت به نژاد زرد که چشم به‌قاره‌های باوخت چین دوخته‌اند روشن میشود. عرب که در پرتو اسلام بقدرت رسید و قلبها مسلط زیست، استقلالش پایدار نماند. و قرنهای اخیر را زیر نفوذ قدرتهای دیگر گذراند لذا قهرآ با خصوصیات تازه‌ای خو گرفت؛ جمال عبدالناصر که به‌مطالعه تاریخ عرب سخت دلچسپی داشت میگوید که از راه مطالعه تاریخ گذشته و خصوصیات امروز مردمسخت دریافتم که این مردم در اثر استمرار تسلط بیگانگان بخود اعتماد ندارند و تصور می‌کنند که همیشه باید بمنت دیگران اداره شوند و من تلاش میکنم که اعتماد بنفس را به‌عرب بازگردانم تا برای قبول شرایط استقلال آماده شوند؛ چنانچه از این قبیل را نهری نیز درباره مردم هند گفته است.....

در چند شهر بزرگ شمال آفریقا زیر سیطره قدرت استعمار فرانسه بود لسویا اطراف شهرهای قدیمی را دیوار دیده بودند و ساکنان شهر اجازه نداشتند از دروازه‌های شهر قدیم به‌شهر جدید بیرون از حصار ساخته شده بود قدم آرند مگر کسانیکه زیر نظر فرانسویا حکومت وظایفی داشتند؛ با اینکه مدینه یعنی شهر است عرب در شمال آفریقا شهرهای محصور دیرین که امروز دروازه‌های را گشوده‌اند مدینه میگوید؛ بروزگار فقط فرانسویا غریبی که میخواست در مدینه نماند سر برآستان میگذاشت و روز که استقلال نوبیناد کشورهای شمال آفریقا آغاز شده است ساکنان «مدینه» با ر خاص از دروازه‌ها بیرون می‌آیند و شهر «منوع» آزادانه قدم‌های زنده؛ تجسم کیفیت نیز برای یک ایرانی سخت وار است، همچنانکه مفهوم تبعیض نژادی نمی‌شناسد و همچنانکه نمیتواند تصور کند که ادامه زندگی مستلزم مدح حکومت است؛ این نوع آزادیها و وابستگیها را من در ایران بوجود نیآورده است بلکه هیچ آن خصوصیات ملی، نژادی و حکم روال تاریخ سرزمین ماست. اگر قانون این زمینه‌ها نظری داده است تاکید بر ای امر خون، نژاد، خصوصیات ملی و نبع ما بوده است که در مجموع متأثر از ادت و رویدادهای تاریخ سرزمین ماست. نور از توضیح این نیست که ایرانی را بت به‌عرب فضیلت شناسیم همچنانکه می‌نگویم ایرانی مفهوم تبعیض نژادی نمی‌فهمد قسدمان این نیست که بگوئیم مردم اسراییل بیشتر می‌فهمد زیرا میدانیم در اروپائی که بر اسراییل حاکم شد اگر

های استثنائی بود که حالات «نوق‌زدگی» عرب را به‌سرعت دریافت و از اینکه عرب خود را باز می‌یافت خوشحال شد و بر همین پایه بود که رجز را با رجز پاسخ گفت و بانتظار نشست تا بپردازد دینی از قضاها را قومی فارغ شود و مثل همه ملت‌های مستقل براه عادی و طبیعی زندگی خود قدم گذارد.... صرف نظر از ضربت‌های پی در پی اسراییل که عرب با شکست تحمل کرد و بار دیگر به‌تزلزلش کنشاید قدرتهای استعمارگر غرب تصمیم گرفتند که با قدرت شعارهای ملی و قومی با شعارهای ملی و قومی عرب رویرو شوند تا دو قدرت مشابه در جهت مخالف، یکدیگر را خنثی کنند؛ در نتیجه اجزاء قدرت مشابه دو نفر بنشد مؤثر بودند؛ عبدالکریم قاسم و احمد حسن البکر. عبدالکریم قاسم بجای کسانی نشست که دیگر نمیتوانستند با شعارهای ناسیونالیستی عرب دست و پنجه نرم کنند، او که مردی پر قدرت و با حرارت بود میخواست که در میان توده‌های عرب شخصیتی ملی و قومی شناخته شود تا بتواند از همه نیروی خود برای درهم کوبیدن عبدالناصر سود جدید و در ستاد متحد نیرو های ملی عرب شکاف ایجاد کند، البکر از راه حزب بعث به‌وحدت و شعارهای قومی عرب توجه‌های عرب که سالهای اخیر از «مدینه‌ها» بیرون آمدند و بقول ناصر برای اداره خود به‌خود اعتماد نداشتند به‌دورانی طولانی برای بازیافت شخصیت خویش نیاز داشتند.... مطالعه زندگی و یادداشتهای عبدالناصر و دیگر سران عرب در سی سال اخیر نشان میدهد که بارها از توده‌های عرب با کمی یاس اظهار دلنگری کرده‌اند. کوشش ملیون عرب از راه تعمیر و برجسته کردن شعارهای قومی و ملی، صرف نظر از سایر عخل سیاسی که بعضاً ریشه برون مرزی داشت، با این هدف بود که دوران «بازیافت شخصیت» را کوتاه کنند و تا جایی در این هدف غرق شدند که گاهی توده‌های عرب از شعار «نحن العرب» یا ما عرب هستیم» تحقیر دیگران و تعرض به‌دیگران را اراده می‌کردند، طبعاً همسایگان کشورهای عرب نمیتوانستند برنصب بمانند و عرب که می‌اندیشید قدرتهای بزرگ را از پای درآورده است در هم کوبیدن دولتهای کوچکتر را از جیب آب بوسیله زمین‌های عثش آورد صحرا آسان‌تر میدیدد ایران یکی از کشور

کمونیسم در خاور میانه عربی

نوشته محمود جعفریان



و کمونیسم بین‌الملل همیشه این جمله ناصر را زیاد داشت: «من چگونه میتوانم با کمونیستها موافق باشم زیرا آنها از خارج دستور می‌گیرند و با دستور خارجی عمل می‌کنند».

اعتلای قدرت ناصر که با تجربه اندوختن‌ها، تاکامپها، پیروزیها و اشتباهات فراوان توأم بود، نسائی نیروهای متحد استعمار که از اشتباهات ناصر و فرسوده شدن نیروهای او در جبهه‌های مختلف سود میرد، در مجموع، توده‌های عرب را که به استقلال عشق میورزیدند، اما، هنوز به‌باز یافت اعتماد به‌نفس نائل نشده‌اند بسوی قدرت تازه‌ای که بخاورمیانه قدم گذاشته بود جلب کرد و بدین ترتیب زمینه برای پیشرفت کمونیسم فراهم شد زیرا در هر حال عرب هنوز از نظر «اعتماد بنفس» در شرایط نامساعد بود. اگر آرزوی میخواست با کمک انگلیس از سیطره عثمانی برسد امروز میخواهد با کمک قدرتهای کمونیست بر نفوذ غرب پایان دهد، اما، آن روز قدرت انگلستان را بجای عثمانی نشانند و اطاعت کرد و امروز نیز که بتدریج مراکز فکری، سیاسی و نظامی خود را به قدرتهای کمونیست تسلیم میدارد و دور از قدرتی را بجای قدرتی دیگر پذیرا میشود، با این تفاوت که بر اساس تجربه، قدرت استعماری تازه نفس هرستگری را که فتح کند هرگز از دست نخواهد داد لذا در صورت سقوط، توده‌های عرب برای همیشه به‌اعتماد به‌نفس محتاج نخواهند شد و دیگر ناصری نخواهد آمد که بگوید: «من تلاش میکنم که اعتماد بنفس را به‌عرب بازگردانم تا برای قبول شرایط استقلال آماده شوند».

قدرتهای کمونیست برای تسلیم کامل توده‌های عرب چه می‌کنند؟ وقتیکه سرایزان و افسران عرب از سنگرهای مقدم جبهه عرب و اسراییل برای استراحت به‌آسایشگاه خود باز میگردند با افسران و کارشناسان کمونیست رویرو میشوند که هدیه کشورهای کمونیست هستند، این آسایشگاهها که محل تجمع افسران و سرایزان خسته و خشم‌آلود عرب است بهترین و مناسب‌ترین محیط برای تبلیغ کمونیسم است؛ بر این تبلیغ مستقیم باید تبلیغ غیرمستقیم کشورهای کمونیست را افزود که بوسیله احزاب کمونیست عرب

از راه پخش بیابیه‌ها و اعلامیه‌های نیمه‌مخفی صورت میگیرد. وضع، پیرامون کشاورز گرسنه عرب و کارگر پریشانیروزگار نیز چنین است..... میلان کمونیست به‌سرایزان و کشاورزان و کارگران عرب میگویند گلوله‌ای که از آسموی مرز شلیک میشود به‌امپریالیسم غرب تعلق دارد، این حرف را در جبهه هند و پاکستان به‌سرایزان هندی نیز گفته‌اند؛ اسراییل برای هند سرزمین پاکستان است و برای اریتره کشور اتیوپی و برای شورشیان جنوب سودان از جعفر-المنیری نوعی گلدامایر تجسم کرده‌اند و باین ترتیب کمونیسم بین‌الملل از اسراییل-ها در سراسر جهان سود میبرد، اما، اسراییل خاورمیانه غربی برای کمونیسم بارآورترین نوع اسراییل در جهان است؛ احساس خطر کمونیسم در خاورمیانه باین مفهوم نیست که عرب حقوق ملت فلسطین را فراموش کند و برای نجات خود از کمونیسم وجود اسراییل را که حاصل تأیید سازمان ملل متحد و تأیید کمونیسم بین‌الملل در سال ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ است نادیده بگیرد بلکه احساس خطر کمونیسم باین مفهوم است که عرب بمنظور تحصیل حقوق فلسطین استقلال و سیادت خود را برای همیشه در کام کمونیسم از دست ندهد و این همان حقیقتی است که کمونیسم بین‌الملل برای پوشاندن شدت تلاش میکند و باین منظور: روزنامه‌های محلی کشورهای عرب را میخرد یا با تهدید از نوشتن بنام میدارد، رادیو تلویزیون کشورهای عرب را به‌سکوت میکشاند، شخصیت‌های ملی را از طرق مختلف مثل ترور، اتهام، برکنار ساختن از مشاغل حساس و غیره برآسر میکند.....

۱- حزب نان و کار و آزادی را برای همه تقصین میکند (اشاره عقی به دیکتاتوری پرولتاریا)

- ۲- حزب خواهان دموکراسی است نه دیکتاتوری و آناشسیم (بدون توضیح)
- ۳- هر هوطن مالک است
- ۴- کارگر با کارفرما شریک است
- ۵- تعاونیهای ترقیخواهانه سازنده نسل نو و دنیای نو هستند.
- ۶- کار آدمی چه فردی و چه جمعی بازده سازنده نخواهد داشت مگر با داشتن شخصیت، رهبر و مسؤل.
- ۷- شغل‌های آزاد و وظائف اجتماعی است.

- ۸- حزب ما رفاه اجتماعی و زندگی آزاد را یک جاتامین میکند.
- ۹- حزب ما از خطاها و اشتباهات فاشیسم، کمونیسم و کاپیتالیسم میراست.
- ۱۰- انسان یعنی اسم یعنی یک موجود زنده و یک موجود اجتماعی و یک موجود اقتصادی و یک موجود روانی که دارای جان و احساس است پس آن تمدنی که مایه‌گویی به‌تمام این جوانب از شخصیت انسان توجه دارد. این بود قسمتی از شعارها و ضوابط حزب سوسیالیست لبنان که نشان دهنده نوعی زندگی است که روشنفکران عرب دور از دسترس امپریالیسم شرق و غرب با توجه به‌مصالح ملی خود جستجو می‌کنند اما دانستیم که دور از دسترس نیستند لذا این افکار نیز در صورت غفلت توده‌های عرب و سکوت سران عرب برای همیشه خاموش خواهد شد.....

گروه‌های ملی که هنوز در این جریان شدید سیل پای پروی زمین دارند بناگزیر برای حفظ خود باید شعارهای کمونیستی را تکرار کنند یا لاقلاً بدشمنان نیروهای مسلط کمونیست ناسزا بگویند و این همان شرایطی است که در آغاز این نوشته به‌آن اشاره کردیم از آفریقای جنوبی تا رود زیا

عشق در هنر

از: جی. اس. وایت
G. S. Whitte
ترجمه: مهرداد مهرجو

دائیه گابریل روستی - پیتا باگراس (۱۸۶۳ میلادی) رنگ‌وروش بر روی بوم (۸۶/۵×۶۶ سانتیمتر)



جان اورت میلی - اوفلیا (۱۸۵۱-۲) رنگ‌وروش بر روی بوم (۱۱۲×۷۶ سانتیمتر)



ویلیام هلمن هانت - وجدان پیدار شده (۱۸۵۳ میلادی) رنگ‌وروش بر روی بوم (۷۴×۵۵ سانتیمتر)



آرتور هیوز - عشق آوریل (۱۸۵۶ میلادی) رنگ‌وروش بر روی بوم (۸۹×۴۹/۵ سانتیمتر)



سر ادوارد برن جونز - شاه کوفتوا و دختر گدا (۱۸۸۴ میلادی) رنگ‌وروش بر روی بوم (۲۹۴×۱۳۶ سانتیمتر)

ویلیام اورچاردسن - صدای مادرش (۱۸۸۸ میلادی) رنگ‌وروش بر روی بوم (۱۰۱/۵×۱۶۸/۵ سانتیمتر)



شده اولین موفقیت او بود. این تابلو نشان می‌دهد که تمام قدرت ساسون، پس از تراشیدن هفت طره مویش، از او گرفته شده است، با این وجود فلسطینی‌ها به سختی قادر به بستن دست‌های او هستند. شادی دلیله که با تکان دادن موهای ساسون نشان داده شده، و نگاه پرخشم ساسون و تحریک صحنه، همه نشانه‌هایی از تیروی محرک صحنه است. بهای خیانت دلیله هزارومد سکه نقره است. کمش ممکن است خیانت در عشق، چنین پاورکردنی نشان داده شود. این روزها دیگر داستان‌سرایی در نقاشی از مداتاده است و بدین‌جهت تصور علت محبوبیت آن در هفتاد سال پیش مشکل است. سر ویلیام اورچاردسن Sir William Orchardson نقاش بااستعدادی از اسکاتلند بود که برای یافتن پشتیبان به‌جنوب آمد، تابلو صدای مادرش اثری است در حد خود کامل، که به‌خاطر عدم وجود افراق در نمودن احساسات جالب است. پدر، که پایه‌سین گذاشته، در فکر گذشته فرو رفته و به‌خاطر شباهت صدای دخترش با زن متوفایش، توجه خود را از روزنامه باز گرفته است. نقاشی‌های چاپ سنگی که توسط گوریپر (Currier) و آیوز (Ives) تهیه شده و در غالب خانه‌های آمریکایی به دیوارها آویخته است نقاشی‌هایی است به‌شدت احساساتی. «آشتی عشاق» بی‌نهایت محبوب بوده است. موضوع‌های ویژه آمریکاییان، کشتی‌های پرده‌دار و لکوموتیوهای راه‌آهن نیز از موضوع‌های محبوب در میان مردم بوده‌است. پیکرهای عریان و جاق دسه الهه از جانب مردم محکوم گردید و دیگر تجدید چاپ شد. بسیاری از نقاشان کوریر و آیوز ناشناس بودند، اما نقاش این تابلو احتمالاً فانی پالم (Fanny Palmer)، یک زن انگلیسی است که پیش از آمدن آیوز، برای کوریر کار می‌کرد و پیش از هر نقاش دیگری برای این شرکت اثر آفرید. می‌گویند فانی پالم برای تأمین زندگی یک خانواده بزرگ، انقدر زیاد کار کرده‌است که بر اثر خرد شدن بر روی تخته نقاشی گوزبشت شد. تمام

فانی پالم - آشتی عشاق (۱۸۴۶ میلادی) چاپ رنگی سنگی



کننده داستانی است، بیننده به دنبال ماجرای آنست. باید عاشقی در کار باشد پس او کجاست؟ طرح نامشخصی که بالای دست چپ دختر است، اگر با دقت نگاه کنید، سر یک مرد است که سخت به‌هیچ‌ان آمده و دست‌هایش در گاه را می‌نماید. موضوع عشق آوریل به‌روشنی از اشک‌ها پیداست اما نور خورشید نیز نقشی در این میان دارد. هنگامی که این تابلو در سال ۱۸۵۶ در آکادمی سلطنتی به‌نمایش گذاشته شد، جزوه راهنمای نمایشگاه حاوی گفته مناسبی از شعر «دختر میلر» اثر تنیس (Tennyson) بود. سر ادوارد برن جونز (Sir Edward Burne Jones) مؤمنی راستین بود و کشتی امیل او به کشتی شدن سبب شده است که تابلوهایش نشان‌دهنده شوری سوزان در این راه باشد، چون تابلو شاه کوفتوا و دختر گدا که خشونت فریبناور یک موعظه را دارد. ترمیم این تصویر پنج سال طول کشید، زیرا نقاش تندست نبود. در واقع او یکی از کندکارترین و وسواسی‌ترین نقاشانی است که می‌توان حرفه‌شان را به‌راستی «کار عاشقانه» نامید. موضوع‌های همه زاده دلستکی او به‌افسانه‌های قرون وسطی، اساطیر کلاسیک، کتاب مقدس و شعر انگلیسی است. این تصویر یادآور عشق کوفتوا، پادشاه آفریقای، به پنه‌لویین، دختری گدا، است شعر «تنیس» و قصیده موجود در مجموعه «پرسی» نیز مربوط به این صحنه است. هرچند سلیقه زمان ما به‌ندرت می‌تواند حالت‌های متحجر شخصیت‌های این نقاشی را پسند کند، اما در انگلستان سال ۱۸۹۵ برن جونز از اقبال مردم لذتی برد که در این مورد تنها لرد لیون را می‌توان باو قیاس کرد.

برعکس، سولومان، ج. سولومان، J. Solomon از خیانت دلیله به ساسون برداشتی بسیار جسی، زنده و شیوانی داشت. این نقاشی پیروی در ناحیه «سازت‌وارک» به‌دنیا آمد. او در آکادمی سلطنتی، جایی که لرد لایتون و «آلماتادیم» استادانش بودند، درس خواند. هنگامی که «ساسون» در آکادمی سلطنتی به‌نمایش گذاشته

دائیه گابریل روستی (Dante Gabriel Rossetti) نماینده نقاشی ادبی در گروه «برادری» دوران پیش از رافائل (Pre-Raphaelite Brotherhood) است. ایده‌ها و آرمان‌های شاعرانه او در اشکال تصویری به‌دنبال راه تازه‌ای برای بیان بود و میلی (Millais) و ویلیام هلمن هانت (William Holman Hunt) را نیز به‌عقیده خویش یافت، هرچند که دارای جرات نقاشانه آنها نبود. دائیه و افسانه‌های قرون وسطی آرثور و شوالیه‌های شجاع آنقدر ذهن او را مشغول کرده بود که پس از مرگ همسرش لیزی (Lizzie)، پرت‌های که از او کشید، نام پیتا باگراس بر آن گذاشت. هنگام مرگ همسرش، که دوسال پس از ازدواجشان بود، نقاشی آنچنان دل‌آزوده شد که نسخه خطی تمام شعرهای اولیه‌اش را در تابوت او گذاشت و به خاک سپرد. این اشعار را در سال ۱۸۷۵ از خاک بیرون آوردند و به‌چاپ رساندند. به‌هر حال، می‌گویند روستی در طول زندگی زناشویی گاهی با همسرش رفتاری گرم داشته و گاهی نیز با دیگران سرگرم بوده است.

جان اورت میلی (John Everett Millais) یکی دیگر از سه‌بنیان‌گذاران «برادری» است. درخشش تکنیکی او در «مرگ اوفلیا» چشم‌گیر است. میلی، به‌علاقه شدیدی که به‌نمایش دادن حقیقت داشت، تصویری بی‌روم‌نمای «اپول» (Ewell) در نزدیکی کینگستون کشید که مدل آن، لیزی میدال، در کارگاه او در یک وان پر از آب دراز کشیده بود.

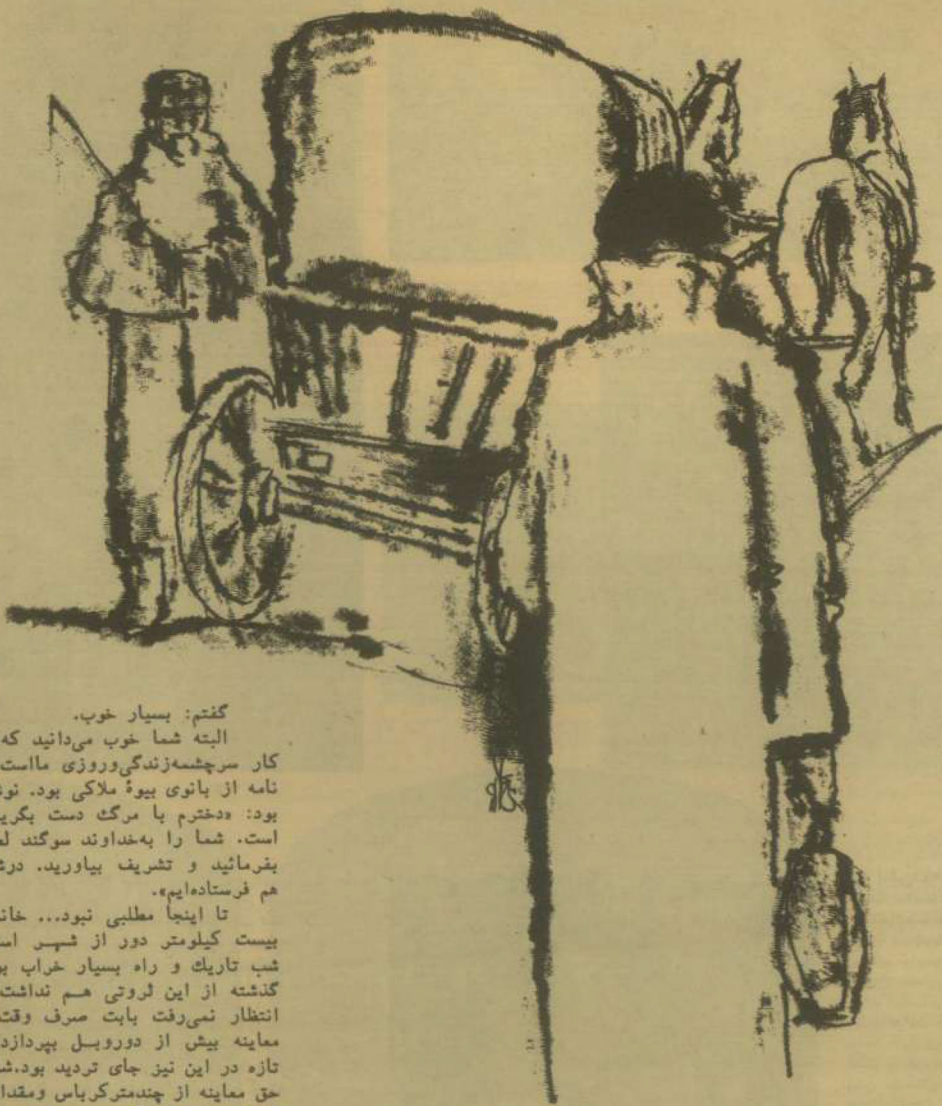
از میان سه‌بنیان‌گذار «برادری»، ویلیام هلمن هانت، نقاشی بود که به‌اعتقاد این گروه، که نمایانند حقیقت بود، از دیگران سادگ ماند. وی پیش از آنکه زهنسپار فلسطین شود، تا شاید با ترمیم نقاشی‌هایی بر بنیاد کتاب مقدس در نمایش حقیقت موفق‌تر باشد، تابلو «وجدان پیدار» شده را به آکادمی سلطنتی سال ۱۸۵۴ اهدا کرد. این تابلو بازگوکننده داستان رهائی (یا نشانه‌های رهائی) زنی است دارای یک زندگی گناه‌آلود که با شنیدن کلمات «بارها در شب خاموشی» تکان می‌خورد و علیرغم خنده اعتراضات عاشقی، از کرده پشیمان می‌شود. در این دوره گروه «برادری» به‌دنبال موضوع‌هایی بودند که نقاشی را از چهارچوب تاریخ و اساطیر خارج کنند و به‌زندگی معاصر بکشانند. رنگ‌های راستین و رفتار عادی شخصیت‌های آثارشان، به‌ویژه پس از ترمیمی که واسکین از میلی کرد، آنان را به‌قله موفقیت رساند. اما نقاشی‌های «داستان‌دار» هنوز برای آکادمی سلطنتی «ناهنجار» می‌نمود.

در نیمه قرن، نقاشی آکادمیک رنگ‌های درخشان و نقاشی‌های رالیستیک گروه «برادری» را پذیرفت و در نقاشی‌هایی چون «عشق آوریل» از آرتور هیوز (Hughes)، اگرچه در سطحی است نیمه رومشایی، رفتاری صمیمانه می‌بینیم هسان با آثار گروه «برادری». حتی اسروزهم متکلمی که انسان به‌این اثر آرتور هیوز می‌رسد این عقیده واسکین را تأیید خواهد کرد که: «از همه نظر عالی است، رنگ‌ها دوست‌داشتنی، برداشت دقیق لرزش لبها و شیرینی چهره تکیده که چون برگی است و بر او شبنمی لیزان از یک نسیم و دوط در بازگشت به‌آرامش، البته همه چیز این تابلو عالی است، اما با توجه به‌اینکه این تابلو بازگو

پزشك بخش

نوشته: ایوان تورگنیف

ترجمه عنایت‌الله رضا



در یکی از روزهای پاییزی هنگام زنگشت از صحرا سرماخوردم و بیمار شدم. خوشبختانه تیبورلز درسمانخانه کز بخش به سراغم آمد. کسی را نتوانم طبیب فرستادم. پس از نیمساعت شک بخش که مردی کوتاه قد و فرغاندام و سیاه مو بود وارد شد. روی معمولی معرفی را تجویز کرد و دستور گذاردن مشمع خردل داد و در لیکه سرفه‌های خشکی می‌کرد به سرفه می‌نگریست. اسکناس پنج ریلی را با تردستی لای برگردان متین خود جا داد و خواست از اتاق اوج شود که نمی‌دانم چگونه سر صحبت را باز کرد و در اتاق ماند. ب فرموده‌ام کرده بود و بیخوابی یانه را پیش‌بینی می‌کردم لذا گفتگو این مرد سرریان را غنیمت دانستم. ای آوردند. پزشک سر صحبت را باز کرد. جوان نسبتاً فمیده‌ای بود و دوروان و گیرا سخن می‌گفت. دنیای دنیای عجیبی است. چه بسا انسان‌سالها کسی آشنائی و دوستی دارد، اما پزشک ارائه کنم.

او با صدای ضعیف و لرزان که بی‌غلوغش اما مؤثر و دلنشین بود به سخن پرداخت و چنین گفت:

— آیا جنابمالی... جنابمالی پاولوکیچ می‌لوف قاضی بخش رانمی‌شناسید؟ نمی‌شناسید... باشد، مهم نیست. (سرفه‌ای کرد و به‌پاک‌کردن چشمانش پرداخت) توجه فرمائید، داستان چنین بود:

دست بگیرم، ماه روزه بزرگ و آغاز بهار بود. هوا رفته‌رفته ملایم می‌شد. منزل قاضی سرگرم بازی با ورق بودیم. قاضی ما مرد خوبی است و علاقه مفراطی به بازی ورق دارد. ناگهان (آقای پزشک ما کلمه ناگهان را زیاد بکار می‌برد) بمن گفتند: شخصی با شما کار دارد. پرسیدم: چه می‌خواهد؟ — می‌گوید نامه‌ای آورده است، باید از سوی بیماری باشد. گفتم: نامه را بده. راستی هم نامه از سوی بیماری بود...

گفتم: بسیار خوب. البته شما خوب می‌دانید که این کار سرچشمه زندگی روزی ما است... نامه از بانوی بیوه ملاکی بود. نوشته بود: «دخترم با مرگ دست بگیرم است. شما را به خداوند سوگند لطف فرمائید و تشریف بیاورید. درشکه هم فرستاده‌ایم.» تا اینجا مطلبی نبود... خانه او بیست کیلومتر دور از شهر است. شب تاریک و راه بسیار خراب بود! گذشته از این ثروتی هم نداشت و انتظار نمی‌رفت بابت صرف وقت و معاینه بیش از دو روزه بپردازد... تازه در این نیز جای تردید بود. شاید حق معاینه از چند مترکریاس و مقداری کندم تجاوز نمی‌کرد. ولی البته می‌دانید که حس وظیفه‌شناسی از اینها مهمتر و بالاتر است: انسانی با مرگ دست بگیرم است. ناگهان، کارتهای بازی خود را به کالیپوین که عضو دادگاه بود دادم و روانه شدم. دینم درشکه کوچکی برابر دهلین استاده است. اسبابش بارکش و بسیار شکم گنده بودند و پال و مویشان به‌تند بیشتر شباهت داشت. درشکه‌چی هم به نشانه احترام کلاه بر سر نداشت. در دل گفتم، برادر، مثل اینکه کاروبار اربابانت چندان تعریفی ندارد... شاید خنده‌آور باشد، ولی باید بگیرم که ما مردم تنگدست و کم‌بضاعت باید همه چیز را در نظر بگیریم... وقتی درشکه‌چی مانند اربابان سرچایش لم

امروز از سردرد گله کرد و عصر به این حال افتاد که می‌بینید...» گفتم: «نگران نباشید»، البته می‌دانید که این از وظایف پزشک است — و بی‌درنگ دست بکار شدم. از او خون گرفتم و دستور دادم مشمع خردل بگذارند. شربت هم برای او تجویز کردم. در ضمن همواره به او می‌نگریستم و دیده از چهره‌اش بر نمی‌گرفتم، می‌دانید، — بخدا سوگند که هرگز چنین چهره‌ای ندیده بودم... راستی که زیباصنمی بود! حالت دلسوزی و اندوه بمن دست داد. سیمایش بسیار دلنشین و چشمانش... خدا را سپاس، آرام گرفت، عرق کرد، گوئی پشوش آمد. نگاه‌های اطراف خود انداخت، تبسمی کرد و دستش را به چهره برد... خواهرانش برویش خم شدند و پرسیدند «چه شده؟»، گفتم: «هیچ» و غلٹی زد... دیدم — بخواب رفته است. گفتم: حال باید بیمار را آسوده گذارد.

همه پابرچین، پابرچین از اتاق بیرون رفتیم؛ تنها زنی خدمتکار برای پرستاری از بیمار باقی ماند. در اتاق پذیرائی روی میز سماور می‌جوشید و یک شیشه رم نیز کنارش گذارده بودند؛ در کار ما این ضرور است. بمن چای دادند و خواهش کردند شب را آنجا بمانم... موافقت کردم؛ کجا می‌شد رفت! پیرزن پی‌درپی آه می‌کشید. گفتم:

— چرا غصه می‌خورید؟ آرام باشید، زنده خواهد ماند، بهتر است اندکی استراحت کنید؛ دوساعت از نیمه‌شب می‌گذرد. اگر حادثه‌ای رخ داد، لطفاً بفرمائید تا بیدارم کنند. — بسیار خوب، البته. پیرزن رفت و دوشیزگان نیز به اتاق خود رفتند. برای من در اتاق پذیرائی رختخواب گسترده. دراز کشیدم، ولی خواب نمی‌برد، راستی که شکفت می‌نمود! چون بسیار خسته و کوفته بودم. فکر و اندیشه بیمار آنسی از سرم بیرون نمی‌رفت. تاب‌نیاوردم، ناگهان، از جا برخاستم و با خود گفتم: بروم به‌بینم بیمار چگونه است؟ اتاق بیمار کنار اتاق پذیرائی بود، برخاستم و در را آهسته‌گشودم. قلبم به‌سختی می‌تپید. دیدم: خدمتکار عفریته خفته و دهانش تا پناگوش باز بود و خروپف می‌کرد و ولی‌دختر بیمار بنیوا روبه‌من آرامیده و مستانش از هم گشاده بود! به‌کنارش رتم... ناگهان، دیدگانش را از هم گشود و خیره بر من نگریست... — کیه؟ کیه؟ شرمند شدم و گفتم: — تشریف خانم، پزشکم و آدمم جالتان را بدانم. — شما پزشکی؟ — بله... مادر شما مرا از شهر به‌اینجا خواسته؛ از شما خون گرفتیم؛ حالا بفرمائید بنوایید، به‌پاری خدا تا دوروز دیگر بهبود خواهید یافت.

می‌دهد و کلاه خود را مهاله نمی‌کند و با صورت پریش و پشمش لیخند بر لب دارد و با شلاقش بازی می‌کند. با خیال راحت می‌توان مبلغ دوک بانگی را به حساب خود افزود و ولی دیدم اینجا از آن خبرها نیست، با خود گفتم: چاره چیست، وظیفه از هر چیز بالاتر است. داروهای مورد نیاز را برداشتم و براه افتادم. باور بفرمائید با زحمت به مقصد رسیدیم. راه نگو، بلاگو: همه‌اش پراز جویبار و برف و لجن بود. بخش بزرگی از راه را آب شبنم و ناگهان، سد را ویران کرده بود — خلاصه، با تحمل رنج بسیار به مقصد رسیدیم. خانه کوچکی دیدم که پامش از پوشال بود. از پنجره‌ها روشنائی به چشم می‌خورد: دانستم که منتظرانم، به‌درون آمدم. پیرزن محترمه‌ای که چارقده پسر بسته بود به پیشوازم آمد و گفت: «دارد می‌میرد، نجاشش بدهید». گفتم: «نگران نباشید... بیمار کجاست؟» بفرمائید اینجا. بدرون نگاه‌کردم: اتاق پاکیزه‌ای دیدم که چراغی در گوشه‌اش گذارده بودند. دختر بیست ساله‌ای را دیدم که بیپوش بر تخت‌خواب افتاده بود. تف گریما از او برمی‌خاست و در تب شدیدی می‌سوخت و به‌دشواری نفس می‌کشید. دودختر دیگر که خواهرانش بودند، هراسناک می‌گریستند و می‌گفتند: «دوروز حالش خیلی خوب بود و با اشتها خوراک خورد. اما صبح

سپس به سخن ادامه داد و گفت: ولی روز دیگر به‌خلاف انتظارم بهبودی در بیمار پدیدار نگشت. ساعتی چند با خود اندیشیدم و ناگهان، تصمیم به ماندن گرفتم. حال آنکه بیماران دیگری در انتظارم بودند... البته می‌دانید که به‌اینگونه کارها نمی‌توان بی‌اعتنا بود. درآدم کاهش می‌یافت، ولی چه می‌توانستم کرد. نخست آنکه بیمار برآستی در پاس و تومیدی بر می‌برد. دیگر آنکه، راست‌بگویم، دل‌بستگی شدیدی نسبت به او در خود احساس می‌کردم. در ضمن از خانواده بیمار نیز بسیار خوشم آمده بود. گرچه ثروت زیادی نداشتند، ولی مردمی بودند با سواد و درس‌خوانده که مانند من کمتر پیدا می‌شود... پدر خانواده مردی دانشمند بود و نوشته‌هایی از خود باقی گذارد. گرچه در فقر و تنگدستی بسرود زندگی گفت، اما فرزندان را خوب تربیت کرد. کتابهای بسیاری از او بجا مانده است. شاید به این سبب بود که با کوشش و پی‌گیری از بیمار پرستاری می‌کردم. شاید هم این کار سبب دیگری داشت، نمی‌دانم. درباره خانواده بیمار باید بگویم که همه آنها بمن چنان دل‌بستگی نشان می‌دادند که گوئی یکی از افراد خانواده آنان هستم... از این گذشته راه خراب و وسائل ارتباط قطع شده بود، حتی دارو از شهر بزرخت می‌رسید... حال بیمار بهتر نه... بلکه همواره بدتر می‌شد... ولی آن... این... (پزشک ساکت شد) راستی آقا نمی‌دانم چگونه برایتان شرح بدهم... (او باز کمی انقیه به‌بینی کشید، سرفه‌ای کرد و جرعه‌ای چای نوشید) صاف و پوست‌کنده خدمتان عرض کنم، بیمار من... بالاخره... چطور عرض کنم... گویا عاشق شده... عاشق من، یانه... نه اینکه عاشق شده باشد... بله، اما... راستی، اینکه، آن... (پزشک سر بریزا افکند و چهره‌اش از شرم سرخ شد).



— آه، آری، آری، دکتر، شما را بخدا گذارید بمیرم. خواهش می‌کنم. — این چه حرفی است! با خود گفتم: بی‌گمان باز تیش بالا رفته است. نبضش را گرفتم؛ بله باز تیش بالا رفته بود. لحظه‌ای بر من نگریست، ناگهان دستم را گرفت و گفت: — به‌شما می‌گویم که چرا نمی‌خواهم بمیرم. به‌شما می‌گویم، به‌شما می‌گویم... اکنون تنها هستم، تنها شما بدانید و بس، خواهش‌مندم به‌کسی نگوئید... گوش کنید... خم شدم؛ او لبهای خود را درست تا کنار گوشم پیش آورده و موهایش با صورتم تماس شده بود — اعتراف می‌کنم، دچار سرگیجه شده بودم — او آهسته در گوشم چیزی گفت... هیچ نمی‌فهمیدم... آه، بله، او هذیان می‌گفت... نوجوانان و به‌تندی در گوشم چیزی گفت. گوئی سخنش بزبان روسی نبود، سخن خویش را پایان‌ده، تکانی خورد، سر را بر بالش افکند و با انگشت ابهام تهدیدم کرد. — دکتر، می‌ادایه‌کسی بگوئید... بپر تمسیدی که بود او را آرام کردم و شربتی به‌سوی خورادم و خدمتکار را بیرون کردم و از اتاق خارج شدم. در این لحظه پزشک مقداری انقیه را پیا شدت به‌بینی کشید و لحظه‌ای چند سست شد.

سپس با فصاحت به سخن پرداخت و گفت — نه، او چگونه ممکن بود عاشق من شده باشد! آخر باید ارزش خویش را دانستم. او دختری بود درس خوانده، دانا و اهل علم و کتاب. ولی من، حتی می‌توانم گفت زبان لاتینی را هم بکلی فراموش کرده‌ام. و اما در باره قواره و اندام (پزشک با تیس نظری بخود افکند) نیز، جایی برای خودستایی ندارم. ولی خداوند را سپاس که مرا ایله نیافریده است: به‌ماست ذفال نمی‌گویم. بالاخره چیزی که سرم می‌شود، مثلاً یخویی دریافتی که الکساندرا آندره یوننا (ساش) تکانی خورد، سر را بر بالش افکند و با انگشت ابهام تهدیدم کرد. — دکتر، می‌ادایه‌کسی بگوئید... بپر تمسیدی که بود او را آرام کردم و شربتی به‌سوی خورادم و خدمتکار را بیرون کردم و از اتاق خارج شدم. در این لحظه پزشک مقداری انقیه را پیا شدت به‌بینی کشید و لحظه‌ای چند سست شد.



بظهور ادامه بدهم هیچ نخواهد... اجازه بفرمائید به ترتیب آن عرض کنم. او استکان چای را تا آخر و با صدای آرامتری چنین ادامه می‌گوید: نمی‌توانم قبول مسئولیت کنم، باید مشاوره پزشکی انجام گیرد. راستی در اینوقت پزشک چه اندازه ابله بنظر می‌رسد! باگذشت زمان انسان عادت می‌کند و یاخود می‌گوید: راست است که بیمار مرده، ولی گناه از توست. توبنا بر قاعده رفتار کردی! اما درد اینجا است که پزشک می‌بیند بیمار و کسانش نسبت به او اعتمادی کور کورانه دارند، ولی خود احساس می‌کند که کاری از دست ساخته نیست. همه خانواده الکساندرا آندریوونا بویژه چنین اعتمادی نسبت به آن اطرافیان نیز احساس می‌کنند. شک دست و پایش را گم کرده از اینو حالات بیمار را با کراهت و بی‌گزارش می‌دهند، زیرچشمی نگرند و باهم نجوا می‌کنند... آه وضع بسیار ناخوش‌آیند و کمی است! آخر انسان فکر می‌کند ضد بیماری وجود دارد، فقط نرسا یافت. آیا این فلان دارو؟ امتحان می‌کنند... معلوم می‌شود عوضی است! صبر نمی‌کند تا آرو را به‌بینند... گاه این و گاه و را می‌دهد. کتاب‌قواعد داروها خوانند... تصور می‌کند یافته حقیقتی را باید بگویم و آن که گاه تصادفی صفحه‌ای از کتاب گشاید و یا خود می‌گوید: توکل آ، شاید همین باشد... گاه می‌گوید: این دارو موجب تلف شدن بیمار شاید پزشک دیگری بتواند او

را نجات دهد. می‌گوید: نمی‌توانم قبول مسئولیت کنم، باید مشاوره پزشکی انجام گیرد. راستی در اینوقت پزشک چه اندازه ابله بنظر می‌رسد! باگذشت زمان انسان عادت می‌کند و یاخود می‌گوید: راست است که بیمار مرده، ولی گناه از توست. توبنا بر قاعده رفتار کردی! اما درد اینجا است که پزشک می‌بیند بیمار و کسانش نسبت به او اعتمادی کور کورانه دارند، ولی خود احساس می‌کند که کاری از دست ساخته نیست. همه خانواده الکساندرا آندریوونا بویژه چنین اعتمادی نسبت به آن اطرافیان نیز احساس می‌کنند. شک دست و پایش را گم کرده از اینو حالات بیمار را با کراهت و بی‌گزارش می‌دهند، زیرچشمی نگرند و باهم نجوا می‌کنند... آه وضع بسیار ناخوش‌آیند و کمی است! آخر انسان فکر می‌کند ضد بیماری وجود دارد، فقط نرسا یافت. آیا این فلان دارو؟ امتحان می‌کنند... معلوم می‌شود عوضی است! صبر نمی‌کند تا آرو را به‌بینند... گاه این و گاه و را می‌دهد. کتاب‌قواعد داروها خوانند... تصور می‌کند یافته حقیقتی را باید بگویم و آن که گاه تصادفی صفحه‌ای از کتاب گشاید و یا خود می‌گوید: توکل آ، شاید همین باشد... گاه می‌گوید: این دارو موجب تلف شدن بیمار شاید پزشک دیگری بتواند او

چنانکه عرض کردم خانواده‌ای درس خوانده و در نظر من سزاوار احترام دارو می‌خورد... طفلک بی‌توا بیاری من برمی‌خاست و دیده‌بر من می‌دوخت... قلبم بشدت می‌تپید. ولی با همه اینها حالش همواره بد و بدتر می‌شد. باخود می‌گفتم: باخود می‌گفتم: «ای دزد راهزن چه می‌کنی؟» اما او دستم را در دست خود می‌گرفت. مدت‌ها برویم می‌نگریست. آه می‌کشید و می‌گفت: «چقدر سهرپایانید!» دستانش گرم و چشمان درشتش تیره بود. می‌گفت: «آری، شما شخص پاکدل و مهربانی هستید. شما هرگز چون همسایه ما نیستید... نه، شما از جنس و سرشت آنان نیستید... چرا تاکنون شما را نشناخته بودم؟» می‌گفتم: «الکساندرا آندریوونا، باور کنید نمی‌دانم کدام خدمت را انجام داده‌ام که چنین مشمول لطف و مرحمت شما شده‌ام... ولی آرام باشید. شما را بخدا آرام باشید... تندرستی خود را باز خواهید یافت.» پزشک درحالی که به جلو می‌رفت و ابروانش را بالا کشید و افزود: ولی باید حضورتان عرض کنم که آنها با همسایگان کمتر رفت و آمد داشتند. زیرا نشست و برخاست با کمتر از خود شایسته و پرازنده نبود و نیز غرورشان اجازه نمی‌داد تا با بزرگتران و گروتمندان معاشرت داشته باشند.

چهره‌اش پر نشاط گشته بود. مسرور بنظر می‌رسید. من پریشان‌خاطر و دچار واهمه شدم. - نترسید. نترسید. اصلا بیمی از مرگ ندارم. تاگهان اندکی برخاست و به آرنج تکیه زد. - حالا... آری، حالا می‌توانم بگویم که از صمیم قلب از شما سپاسگزارم. شما نیک‌کردی شفیق و مهربانید و من شما را دوست دارم. چون دیوانگان سفیهانه سراو می‌نگریستم. می‌دانید، چهار وحشت و هراس شده بودم... - آیا می‌شنوید؟ گفتم شما را دوست دارم... - الکساندرا آندریوونا، من که خدمتی انجام نداده‌ام! - نه، نه، شما مقصود مرا درک نمی‌کنید... تومنظورم را نمی‌فهمی... تاگهان دستش را دراز کرد، سرم را در دست گرفت و بوسید... باور کنید، کم مانده بود فریاد بکشم... در حال برابر او زانو بر زمین زدم و سرم را لای بالش فرو بردم و پنهان کردم. او ساکت و آرام بود. انگشتانش بروی سهرایم می‌لرزیدند. صدای گریه‌اش را شنیدم. به آرام‌کردنش پرداختم و امیدوارش می‌کردم... راستی نمی‌دانم چه می‌کنم. - الکساندرا آندریوونا، دخترک بیدار می‌شود... از شما سپاسگزارم... باور کنید... آرام باشید. او دوباره حالتی آسوده و محکم بخود گرفت و گفت: - پس است. کافی است. بگذار همه بروند پی کارشان. شما هم همینطورا بیدار می‌شوید؟ بشوئید. می‌آیند؟ بیایند. در نظر من یکسان است. زیرا من که می‌میرم... دیگر تو چرا واسمه کسره‌ای؟ تو چرا می‌ترسی؟.. سرت را بلند کن... شاید که زنده خواهم ماند... نگوئید... اگر می‌دانستید... گوش کنید. شما را بخدا حالم را از من پنهان نکنید. (او به تنهایی نفس می‌کشید) اگر بدانم که خواهم مرد... آنگاه همه چیز را به شما خواهم گفت، همه چیز را! - الکساندرا آندریوونا، خواهش می‌کنم آرام باشید! - گوش کنید. آخر من حتی یک لحظه هم نخواهیدم. مدتی است شما را می‌نگرم... شما را بخدا... من به شیبی کنار بیمار نشستم. دخترک خدمتکار نیز آنجاخته بود و بشدت خروپف می‌کرد... بدبختانه بیدار-گردنش هم نامیسر بود، چون از خستگی بیحال افتاده بود. آن شب حال الکساندرا آندریوونا هم خوب نبود. تب همه وجودش را می‌فرسود. تا نیمه شب قرار و آرام نداشت. بالاخره مثل اینکه خوابش برد. دست‌کم تکانی نمی‌خورد و آرام بود. پیه‌سوز گوشه اتاق مقابل شمایل حضرت مسیح و مریم عذرا می‌سوخت. منم نشسته و سر بزرگ بودم و چرت می‌زدم. تاگهان، گوئی کسی پهلوی مرا تکان داد. برگشتم... ای‌خدای من! الکساندرا

چهره‌اش پر نشاط گشته بود. مسرور بنظر می‌رسید. من پریشان‌خاطر و دچار واهمه شدم. - نترسید. نترسید. اصلا بیمی از مرگ ندارم. تاگهان اندکی برخاست و به آرنج تکیه زد. - حالا... آری، حالا می‌توانم بگویم که از صمیم قلب از شما سپاسگزارم. شما نیک‌کردی شفیق و مهربانید و من شما را دوست دارم. چون دیوانگان سفیهانه سراو می‌نگریستم. می‌دانید، چهار وحشت و هراس شده بودم... - آیا می‌شنوید؟ گفتم شما را دوست دارم... - الکساندرا آندریوونا، من که خدمتی انجام نداده‌ام! - نه، نه، شما مقصود مرا درک نمی‌کنید... تومنظورم را نمی‌فهمی... تاگهان دستش را دراز کرد، سرم را در دست گرفت و بوسید... باور کنید، کم مانده بود فریاد بکشم... در حال برابر او زانو بر زمین زدم و سرم را لای بالش فرو بردم و پنهان کردم. او ساکت و آرام بود. انگشتانش بروی سهرایم می‌لرزیدند. صدای گریه‌اش را شنیدم. به آرام‌کردنش پرداختم و امیدوارش می‌کردم... راستی نمی‌دانم چه می‌کنم. - الکساندرا آندریوونا، دخترک بیدار می‌شود... از شما سپاسگزارم... باور کنید... آرام باشید. او دوباره حالتی آسوده و محکم بخود گرفت و گفت: - پس است. کافی است. بگذار همه بروند پی کارشان. شما هم همینطورا بیدار می‌شوید؟ بشوئید. می‌آیند؟ بیایند. در نظر من یکسان است. زیرا من که می‌میرم... دیگر تو چرا واسمه کسره‌ای؟ تو چرا می‌ترسی؟.. سرت را بلند کن... شاید که زنده خواهم ماند... نگوئید... اگر می‌دانستید... گوش کنید. شما را بخدا حالم را از من پنهان نکنید. (او به تنهایی نفس می‌کشید) اگر بدانم که خواهم مرد... آنگاه همه چیز را به شما خواهم گفت، همه چیز را! - الکساندرا آندریوونا، خواهش می‌کنم آرام باشید! - گوش کنید. آخر من حتی یک لحظه هم نخواهیدم. مدتی است شما را می‌نگرم... شما را بخدا... من به شیبی کنار بیمار نشستم. دخترک خدمتکار نیز آنجاخته بود و بشدت خروپف می‌کرد... بدبختانه بیدار-گردنش هم نامیسر بود، چون از خستگی بیحال افتاده بود. آن شب حال الکساندرا آندریوونا هم خوب نبود. تب همه وجودش را می‌فرسود. تا نیمه شب قرار و آرام نداشت. بالاخره مثل اینکه خوابش برد. دست‌کم تکانی نمی‌خورد و آرام بود. پیه‌سوز گوشه اتاق مقابل شمایل حضرت مسیح و مریم عذرا می‌سوخت. منم نشسته و سر بزرگ بودم و چرت می‌زدم. تاگهان، گوئی کسی پهلوی مرا تکان داد. برگشتم... ای‌خدای من! الکساندرا

آقای فرانکلین اوراق روی میز را برهم زد صفحه‌های چاپی را از میان آنها بیرون کشید. حالیکه ورقه را بدست چنس میداد گفت:

این فقط برای تشریفات. ممکنه خواهش من این را همین الان بخوانید و اگر با متن آن آفاق هستی در محلی که تعیین شده امضا کنی.

«چنس» ورقه را با هر دو دست گرفت و به بخیره شد. سعی کرد مدت زمانی را که برای نندن يك صفحه کاغذ لازم است حساب کند...

ریزیون، مدت زمانیکه افراد برای خواندن راق حقوقی صرف میکردند متغییر بود. «چنس» دانست که نباید عدم قدرت خود را در خواندن نوشتن آشکار سازد. در تلویزیون افرادی را که بتوانستند بخوانند و بشویسند اغلب مسخره کردند و دست میانداختند. «چنس» تظاهر کرد حواس خود را متمرکز کرده است. به پیشانی

د چین انداخت، اخم کرد و در حالیکه چانه خود میان شست و انگشت سیابه گرفته بود گفت:

نمی‌توانم آن را امضا کنم. و در حالیکه ورقه را به‌ویکل پیر مرد پس داد اضافه کرد:

نمی‌توانم. آقای فرانکلین گفت: متوجه هستم. پس طورتون اینه که حاضر نیستید از ادعای خودتون دست بکشید؟

چنس گفت: فقط میتونم بگم که نمیتونم امضا کنم. فقط همین!

آقای فرانکلین گفت: هرطور میل شماست. فرانکلین اوراق روی میز را جمع کرد و به داد:

باید به‌شما اطلاع بدهم آقای چنس، فردا بام ظنر درهای این خانه بسته خواهد شد. در ساعت درهای باغ و درهای منزل قفل خواهد شد. اگر شما واقعاً در این منزل زندگی میکنید سرت از این خانه خارج بشوید و تمام اثاثیه بعضی خودتان را هم ببرید.

آقای فرانکلین دست در جیب کرد و کارت چکی را بیرون کشید.

اسم من، آدرس و تلفن شرکت ما همه روی کارت نوشته شده است.

چنس کارت را گرفت و آنرا در جیب جلیقه‌اش و کرد. میدانست که باید اتاق مطالعه را ترک

ید و به‌جایگاه خود برگردد. وقت شروع یکی برنامه‌های جالب بعد از ظهر تلویزیون بود چنس

است این برنامه را ببیند و میل نداشت آن را دست بدهد. از جا برخاست، خداحافظی کرد و

اتاق بیرون آمد. در پلکان کارت ویزیت آقای فرانکلین را بدور انداخت.

۳

صبح زود ۵شنبه، چنس چمدان بزرگ خود را بدوش گرفت و در حالیکه برای آخرین بار به عکسپاشی که بدیوار راهرو آویخته بود مینگریست، از پله‌های اتاق زیرشیروانی پائین آمد. لوازم خود را در چمدان گذاشت. اتاق را ترک گفت و به باغ آمد. هنگامیکه چنس، دست خود را بر دروازه‌های باغ گذاشته بود ناگهان به‌خاطرش رسید که شاید بهتر باشد رفتن خود را به‌تأخیر بیاندازد، به باغ برگردد و در محلی که نتوانند او را پیدا کنند برای مدتی مخفی بشود.

چمدان را زمین گذاشت و به باغ بازگشت. در باغ همه چیز آرام بود. گلها ظریف و سر به آسمان کشیده به‌نظر میرسیدند. فواره آب پاش الکتریکی، در دورو بروتها ابری از مه‌های بدون شکل ایجاد کرده بود. چنس با سر انگشتان خود سوزنک‌های کاج‌ها و شاخه‌های تازه جان گرفته پرچین‌ها را لمس کرد. به‌نظر میرسید کاج‌ها و پرچین‌ها نیز بسوی او دست دراز کرده‌اند.

برای مدتی چنس در باغ ایستاده بود و با تبدیلی به‌اطراف خود مینگریست. پس از لحظاتی جریان فواره را قطع کرد و به‌اتاق خود برگشت. تلویزیون را روشن کرد و روی تخت‌خواب نشست.

چنس با استفاده از وسیله خودکار شروع به‌عوض کردن کانال‌ها کرد. خانه‌های روستایی، آسمان

غراش‌ها، آپارتمانهای مدرن که تازه بناشده بودند و کلیساها، در روی صفحه تلویزیون خودنمایی میکردند. چنس تلویزیون را خاموش کرد. تصویر روی صفحه ناگهان مرد. فقط يك نقطه آبی برای چند لحظه در میان صفحه برچای باقی مانده بود.

به‌نظر میرسید دنیای تلویزیون این نقطه را فراموش کرده است. سرانجام این نقطه برچای مانده، نیز از میان رفت. سایه‌های خاکستری، صفحه تلویزیون را سرتاسر پوشانید. همه چیز چون قطعه سنگی ساکت و آرام به‌نظر میرسید.

چنس از جا برخاست و در حالیکه به‌طرف در باغ، پیش میرفت بیادش آمد کلید کپته‌ای را که سالیان دراز در راهرو و نزدیک اتاق او روی

تخته نصب شده بود بردارد. چنس هرگز به‌این کلید دست نزده بود. بطرف در باغ پیش رفت. کلید را به‌قفل انداخت، در را بطرف خودکشید، و بازکرد. از آستانه در گذشت. کلید را در جای خود باقی گذاشت و در را پشت سرخود بست. چنس میدانست که هرگز به‌این باغ باز نخواهد گشت.

چنس خارج از محیط باغ بود. نور خورشید چشمانش را میزد. مردم در پیاده‌روها در رفت و آمد بودند. سقف اتومبیل‌های پارک شده، در زیر حرارت، گداخته به‌نظر میرسید.

چنس کاملاً درحیرت بود. خیابان، اتومبیل‌ها،

عسارت‌ها، مردم، صدای خفه خیابان از دور، همه همه تصاویری بودند که در خاطرات او چنان گرفته می‌ساختند. تا اینجا هر چه او میدید و میشنید به‌چیزهایی که در تلویزیون دیده و شنیده بود شباهت داشت. البته مردم و اشیا بزرگتر، ساده‌تر، و کمی زخم‌تر به‌نظر میرسیدند و جنبش و حرکت آنها کمی آهسته تر بود. چنس احساس میکرد همه چیز را از قبل دیده است.

چنس بسراه افتاد. کمی پیش رفته بود که سنگینی چمدان و تابش خورشید را احساس کرد. چنس در زیر نور آفتاب قدم برمیداشت. چنس متوجه فضای باریکی بین اتومبیل‌های پارک شده شد و تصمیم گرفت از پیاده‌رو وارد این فضا بشود که ناگهان اتومبیلی عقب عقب به‌طرف او پیش‌آمد.

چنس سعی کرد با یک جیش خود را از برخورد با گلگیر عقب ماشین، نجات بدهد. اما چمدان مانع او شد. چنس از محلی که قرار گرفته بود پرید، اما کسی دیر شده بود. اتومبیل به‌او خورد و چنس بدون اینکه بتواند تکان بخورد در میان اتومبیل جلویی و ماشینی که در عقب او پارک کرده بود قرار گرفت. بسختی توانست یکی از زانوان خود را بلند کند، اما پای دیگر را نتوانست تکان بدهد. دردشده‌ی در درون خود احساس کرد. در حالیکه فریاد میکشید با مشت شروع به‌کوبیدن روی صندوق عقب اتومبیلی که در حرکت بود کرد. لیموژین متوقف شد.

چنس در حالیکه پای راست خود را تا بالای گلگیر بیرون کشیده بود و پای/چپش در میان اتومبیل قرار داشت هرگونه حرکتی را از دست داده بود. عرق سر تاپای بدنش را پوشانده بود. زاننده از لیموژین بیرون پرید. زاننده مرد سیاه پوستی بود که اونیفورم یه‌تن داشت و کلاه خود را نیز بدست گرفته بود. در حالیکه کلمات نامفهوم زیر لب ادا میکرد متوجه شد پای چنس هنوز در میان اتومبیل گیر کرده است. وحشت‌زده دوبرتبه بدرون اتومبیل جهید و چند قدم آن را جلو برد.

ساق پای چنس آزاد شد. سعی کرد روی دو پای خود بایستد اما قدرت خود را از دست داده و لبه پیاده‌رو پخش زمین شد. ناگهان در عقب اتومبیل، باز شد و زن ظریفی از آن بیرون آمد. زن به‌طرف چنس خم شد و گفت:

امیدوارم خیلی صدمه ندیده باشید. چنس بطرف بالا و به خانم نگاه کرد. چنس زنهای بسیاری را در تلویزیون دیده بود که همه به این خانم شباهت داشتند. در حالیکه صدایش می‌لرزید گفت:

فقط پامه. فکر می‌کنم يك کمی صدمه دیده.

زن در حالیکه وحشت‌زده به نظر می‌رسید گفت:

اوه خدای من میتونید؟ ممکنه خواهش کنم پاچه شلوارتان را بالا بزنید تا من بتونم ببینم.

چنس پاچه شلوار خود را بالا زد. وسط‌ساق پا لکه‌های سرخ و آبی رنگ که کمی باد کرده بود به‌چشم می‌خورد.

امیدوارم تشکسته باشه... نمیتونم بگم چقدر از این پیش‌آمد متأسف هستم. راننده من هرگز تاکنون تصادف نکرده بود.

چنس گفت اشکالی نداره. فکر می‌کنم يك کمی بهتر شدم.

شوهر من مدتی‌است که مریضه. دکتر او و چند پرستار الان با ما زندگی میکنند. من فکر میکنم بهترین کار اینه که شمارو به منزل خودمان ببریم. مگر اینکه شما مایل باشید دکتر مخصوص خودتون رو ببینید.

چنس گفت: من نمیدونم چکار کنم. - بنابراین براتون اشکالی دازه دکتر مارو ببینید؟

چنس گفت: ابتدا برای من اشکالی نداره. خانم گفت: پس بهتره بریم. اگر دکتر تشخیص بده فوراً شما رو به يك بیمارستان خواهیم برد.

چنس به‌بازوی خانم که به‌طرف او دراز شده بود تکیه زد. داخل لیموژین در کنار خانم نشست. راننده چمدان را در اتومبیل قرار داد و سپس آهسته وارد سیل ماشین‌های دیگر شد.

خانم خود را به‌چنس معرفی کرد: من بنجامین راند هستم. دوستانم مرا (ای، ای) مینامند، اخه اسم خانوادگی من الیزابت ایوه.

چنس با بی‌میلی تکرار کرد: ای، ای خانم در حالیکه همچنان زده به‌نظر می‌رسید گفت: ای، ای

چنس بخاطر آورد که در موقعیتهائی نظیر این در تلویزیون، آقایان همیشه خود را معرفی میکردند.

من چنس هستم زبان چنس گیر کرد. وقتی که متوجه شد آنچه گفته‌است کافی به‌نظر نمی‌رسد اضافه کرد: - گاردن!

خانم زیرلب تکرار کرد: چانس گاردینر. چنس متوجه شد زن نام او را تغییر داده است. پیش خود تصور کرد مثل برنامه‌های تلویزیونی از این پس باید نام جدید خود را بکار برد. زن ادامه داد:

من و شوهرم از دوستان قدیمی «بازیل» و «پردیتا گاردینر» هستیم. آیا شما از اقوام آنها هستید آقای گاردینر؟

چنس جواب داد: نه‌خیر از اقوام آنها نیستم.

دلتون می‌خواد يك کمی ویسکی یا کنیاک بخورید؟

چنس گیج و متحیر شده بود. پیرمرد مشروب نمیخورد و اجازه نمیداد خدمتکارانش نیز به مشروب لب بزنند. با اینهمه گاهی لوئیس سیاه، مخفیانه از چشم دیگران در آشپزخانه بسراغ مشروب میرفت. در اینطور مواقع چنس نیز لبی تر میکرد.

چنس در حالیکه دردی در پای خود احساس میکرد گفت: متشکرم. فکر میکنم کنیاک بهتر باشه. زن گفت می‌بینم که شما درد میکشید.

بدنیال این سخن باعجله بار کوچکی را که در چلو او به پشتی اتومبیل نصب شده بود جلو کشید. آن را باز کرد و لیوانی را از يك ترموس نقره‌ای پر از مشروب نمود.

خواهش میکنم این را بخورید. براتون خوبه.

چنس مشروب رامزه مزه‌کرد و چندقطره از میان لبانش چکید.

زن لیخند زد و گفت: - حالا خوب شد. بزودی به‌خانه می‌رسیم و از شما مواظبت خواهیم کرد. فقط کمی صبر داشته باشید.

چنس باز هم مشروب را مزه‌مزه کرد. مشروب قوی بود چنس متوجه شد يك گیرنده کوچک تلویزیونی با سهارت در بالای جعبه مشروبات‌مخفی شده است. وسوسه شد آن را روشن کند. هم‌چنانکه اتومبیل راه خود را در میان ترافیک خیابان یاز میکرد و پیش میرفت چنس لبی به مشروب زد و گفت:

آیا تلویزیون کار میکنه؟ - بله، البته که کار می‌کنه.

ممکنه. ممکنه خواهش کنم بازش بکنید؟ - البته که ممکنه. باعث میشه شما بتونید دردتون رو فراموش کنید.

خانم بطرف چلو خم شد و دکمه‌ای را فشار داد. تصویر، صفحه تلویزیون را پرکرد.

آیا کانال یا برنامه خاصی را میخواهید تماشا کنید؟

نه، خیر همین خیلی خوبه. صفحه کوچک و صدای تلویزیون، آنها را از سروصدای خیابان جدا کرده بود. ناگهان اتومبیلی به‌جلوی آنها پیچید و راننده به‌سرعت ترمز کرد. چنس به‌یکطرف پله داد و درد شدیدی در پایش تیرکشید. همه‌چیز در اطراف او شروع به‌چرخیدن کرد. در همین موقع منفرد او مثل تلویزیونی که یکمرتبه خاموش میشود درسکوت و تاریکی فرورفت.

چنس در اتاقی که آفتاب آن را روشن کرده بود چشم بازکرد.

خانم «ای، ای» در آنجا بود. چنس خود را روی

بقیه در صفحه ۸۹



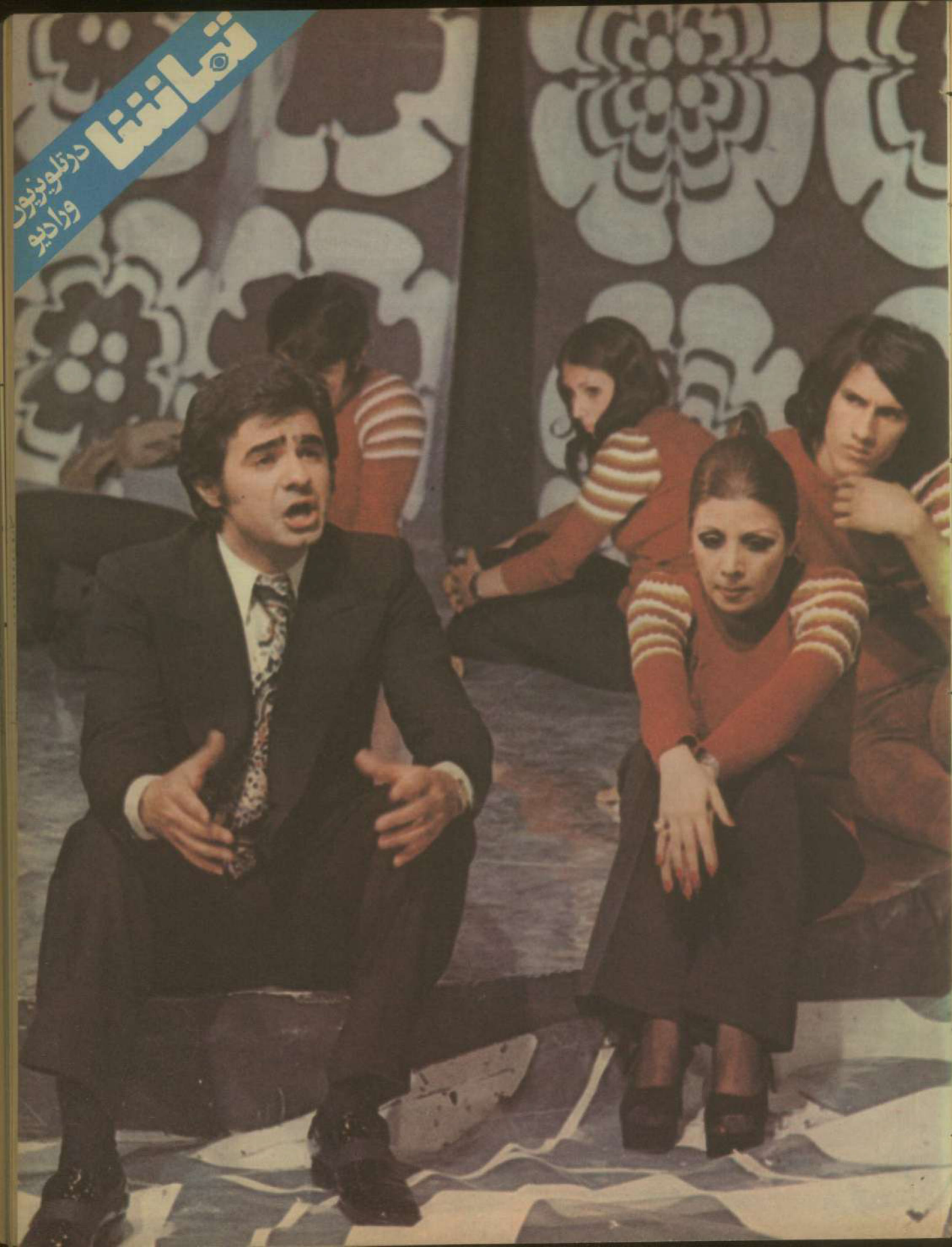
آدم تلویزیونی

BEING THERE

نوشته: جرزی کوزینسکی

Jerzy Kosinski

دکتر ابراهیم رشیدپور



مصاحبه خبرنگار نشریه «مینا پولیس استار» با يك قهرمان ایرانی

خسرو وزیري را ي شرکت در مسابقات المپيك تلاش ميکند

خسرو وزیري ورزشکار ایرانی و قهرمان کشتي فرنگي، که کارمند تلویزیون ملی ایران است مدت ۳ سال است که در امریکا بسر می برد. هدف او از رفتن به آنجا تحصیل رشته تلویزیون و عربی گری کشتي است، اما در این مدت هرگز از ورزش مورد علاقه اش کشتي غافل نبوده است و در مسابقات مختلف در امریکا به مقام قهرمانی رسیده است. مطالب زیر گفتگویی است که نشریه مینا پولیس استار با او و دوست مریش الاندرايس قریب داده است.

خسرو وزیري حالا بخوبی از عهده بیان مقصود خود برمی آید، گرچه لجه اش در گفتگو، گاهی لزوم تکرار کلمه ای را از طرف او پیش می آورد. اما خبرگي و چیرگیش در کشتي، در مدت دو سال و نیمی که در اینجا (امریکا) گذرانده، به هیچ وجه کاهش نیافته است. در مدت عضویت باشگاه کشتي آماتوری دوبار مقام قهرمان دومی تیم ملی کشتي فرنگي را بدست آورد و در سال ۱۹۷۱ در وزن خودش به مقام قهرمانی تیم ملی دست یافت.

وی مدت سه سال ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸ در ورزش (کشتي) که - حتی برتر

از فوتبال در اروپا - سرآمد تمام ورزش ها در کشور اوست، بهترین مقامها را داشت؛ این مسأله بعد از قهرمانی او در تیم کشتي وزیري حالا يك هدف فوری و مشخص دارد: که در تیم کشتي فرنگي ایران در المپيك آینده که در ساه اوت در مونیخ برگزار میشود شرکت کند. بدون داشتن فعالیتهايش در این زمینه در سالهای اخیر در ایران، رسیدن به این هدف دشوار می نماید، اما او امیدوار است تمرینات ورزشيش در اینجا، تا آن اندازه مؤثر باشد که مسئولان ورزشی کشورش را قانع سازد به او اجازه شرکت در مسابقات المپيك مونیخ را بدهند.

وزیري گفت: «کشتي مال ایران است، و ایران کهن ترین کشور جهان است. من مینم را دوست دارم، اینست که امیدوارم بعد از تحصیل در رشته تلویزیون و دوره مربی گری به ایران برگردم و به تعلیم کشتي بپردازم» این هدف ممکن است برایش سهل الوصول تر باشد تا کشتي گرفتن در تیم المپيك در مونیخ، چون بعد از تمام کردن درس انگلیسی در مدرسه سافنا کولونی، حالا دارد يك دوره اختصاصی نیز در رشته تلویزیون می خواند و از این نظر مسلماً آینده اش روشن است.



در ایران، او دستیار قلمبردار در تلویزیون ملی ایران بود. وزیري با اشاره به نیات شاهنشاه آریامهر وشهبانو می گوید: «شاهنشاه ورزش را دوست دارند، و شدیداً از ورزشکاران حمایت می کنند، علیاحضرت شهبانو نیز در حمایت از ورزشکاران به شاهنشاه تاسی می جویند.»

با گذشتن سه سال از قهرمانی وزیري در وزن خودش، دست یافتن دوباره به هدفی که برای خویش تعیین کرده آسان نیست: کشتي گرفتن و قهرمان شدن در تیم کشتي فرنگي المپيك.

وزیري دوست خیلی خوبی دارد بنام الاندرايس، که مربی تیم کشتي المپيك امریکا در سال ۱۹۷۲، نیز مربی چندین ساله باشگاه ورزشی کشتي گیران آماتور است. در پنج سال گذشته تیم های ایالتی که رایس مریشان بوده قهرمانان مسابقات داخلی بوده اند. سالی که به قهرمانی رسیدند سالی بود که پول کافی برای فرستادن تیم ها به مسابقات نداشتند. رایس خودش، در وزن ۱۳۶ پوند، زمانی که کشتي گیر دانشگاه بود، مقام قهرمانی کشتي فرنگي و کشتي آزاد را داشت.

او کاملاً به موفقیت وزیري اعتماد دارد. رایس، به خاطر دوستی با قهرمانان ایرانی، مخصوصاً بعد از مسابقات قهرمانی کشتي در کلیولندهایو، در ایران کاملاً شناخته شده است. این حقیقت روشنگر ماجرائی است که برای وزیري پیش آمد: روزی که سی ماه پیش در فرودگاه امریکا پیاده شد سرگردان به همه کس سر می زد و تنها یکی دو کلمه را تکرار می کرد الان... رایس... کارکنان هواپیمائی به کمک مترجمی از مقصود او آگاه شدند و اندکی بعد رایس را به وزیری رساندند...

حالا، دوسال و نیم بعد از آن ماجرا، رایس امیدوار است بتواند به وزیری کمک کند تا وارد المپيك ایران شود. او می گفت: «من با مریشان ایرانی در مسابقات سال گذشته صحبت کرده ام و آنها کاملاً از فعالیتها و موفقیتهايش که وزیري در اینجا داشته آگاهند، و اکنون می گویند در مورد مسأله وزیري با آنها تماس برقرار کند و چاره ای بیندیشد.»

رایس می گفت: زمانی که سایر کشتي گیران برای کم شدن وزن حمام بخار می گرفتند، وزیري ناچار بود بخورد بیاشامد تا ورزش بیاتر از ۱۸۰ پوند یعنی به ۱۹۸ پوند برسد. آنگاه با وجود قوانینی که به او اجازه شرکت در يك وزن بالاتر را می دهند، وزیري بهترین مقام را در بین کشتي گیران ۲۲۰ پوندی بدست آورد.

رایس می گفت: «او همانکاری را کرد که از انتظار می رفت: با غولها کشتي گرفت. و دو سال پیش، زمانی که قهرمان دوم بود، در مسابقه نهایی با قهرمان اول وزنش مساوی کرد، رفیقش يك امتیاز در مسابقات قبلی پیش از او داشت. تا وقتی که معلوم نشده که آیا می تواند در تیم کشتي فرنگي المپيك ایران شرکت کند یا نه، وزیري، به رایس در آماده کردن تیم کشتي امریکا کمک می کند، و در هر حال، پس از پایان یافتن آخرین مسابقات آزمایشی، همراه تیم مستقیماً به مونیخ خواهد رفت.»

تعمیرگاههای شایب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیرگاه شایب لورنس کرمانشاه خیابان شاه بخشنی پل اجالیه تلفن: ۳۹۳۹</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس اھواز خیابان ۳۴ متری نیش کیومرث تلفن: ۴۱۶۹</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس اراک خیابان شاهپور روبروی بیمه‌های اجتماعی تلفن: ۳۸۴۹</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شایب لورنس خیابان آریانه‌ور ایستگاه سینا کو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۹۶۳۰۱۶۰۳۰</p>
<p>تعمیرگاه شایب لورنس خراسان خیابان شانی کوی مقابل سینما ۴ پری تلفن ۲۲۲۹</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس اصفهان خیابان شیخ بهایی چهارراه سرکب تلفن: ۲۷۹۱۶</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس آبادان خیابان شاهپور تلفن: ۴۱۴۳</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۲ شایب لورنس خیابان سیمتری نارمک بالاتر از میدان هفت‌حوض جنب بانک اسحاق تلفن: ۷۹۵۵۶۵</p>
<p>تعمیرگاه شایب لورنس ساری خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۳۳۴۸</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس شیراز خیابان قصرالنبش چهارراه سینما سعدی تلفن: ۳۵۹۸</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس سندج خیابان ششم بهمن تلفن: ۳۰۷۳</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۵ شایب لورنس خیابان آریانه‌ور جنب بانک ملی پلاک ۲۳۲-۲۳۴ تلفن: ۶۳۲۷۳۰</p>
<p>تعمیرگاه شایب لورنس بندرعباس فروشگاه عابدینی خیابان رضا شاه کبیر تلفن: ۲۲۱۶</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس رشت خیابان سعدی تلفن: ۵۶۶۰</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس کرمان خیابان پهلوی «تهران» تلفن: ۲۳۵۲</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵ شایب لورنس عباس‌آباد سیمتری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۲۵۱</p>
<p>تعمیرگاه شایب لورنس دزفول خیابان سیمتری جدید تلفن: ۳۵۶۳</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس رضایه خیابان فرح نرسیده به خیابان داروش تلفن: ۸۲۲۷</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس مشهد خیابان احمدآباد «فرح» مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۶۶۳</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۹ شایب لورنس خیابان شهزاد شماره ۴۶۸ تلفن: ۷۵۶۵۰۴</p>
<p>تعمیرگاه شایب لورنس تبریز خیابان پهلوی مقابل کلانترکوچه تلفن: ۷۹۰۸</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس همدان خیابان بوعلی پلاک ۱۲۳ تلفن: ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس زاهدان خیابان داورپناه ساختمان ظفریایی تلفن: ۳۹۳۹</p>	<p>تعمیرگاه شایب لورنس مسجد سلیمان خیابان فرمانداری «آریانه‌ور» تلفن: ۲۱۲</p>



برنامه‌های هفتگی تلویزیون و رادیو

از پنجشنبه ۱ تیر ماه
تا چهارشنبه ۷ تیر ۱۳۵۱

تلویزیون

- برنامه اول (شبکه)
- برنامه دوم
- برنامه مراکز استانها
- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا

رادیو

- برنامه اول
- برنامه دوم



روی جلد: عارف دروآریته‌ش و هشت
اسلاید رنگی از: مریم زندگی

در این قسمت میخوانید:

- خورشید
- شنیدنی‌هایی از چهره‌های آشنا
- ساعتی درآدوی تلویزیون زاهدان
- جدول برنامه‌های رادیو تلویزیون
- این هفته درمخالف هشری تهران

ممکن است در آخرین لحظات، لزوماً، تغییراتی در فهرست برنامه‌های رادیو و تلویزیون پیش بیاید. اینگونه تغییرات قبلاً از فرستنده‌ها اعلام میشود. در ضمن توجه تماشاگران تلویزیون را باین نکته جلب می‌کنیم که جز برنامه‌های اخبار که در ساعت اعلام شده پخش میشود، ممکن است پخش بعضی برنامه‌ها چند دقیقه زودتر یا دیرتر از وقت اعلام شده آغاز شود.

برنامه اول شبکه

پنجشنبه ۱ تیر

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ موسیقی ایرانی
۱۳/۲۵ فیلم ویژه
۱۴/۱۵ اسراران قانون
بخش دوم
۱۸ برنامه کودکان
۱۸/۳۰ معرفی برنامه‌های تلویزیون
۱۹ نامه ورزشی
۱۹/۴۰ دانش
۱۹/۵۵ مسابقه چهره‌ها

فرزانه تأییدی هنرمند و بازیگر تئاتر، این هفته در مسابقه چهره‌ها در شمار گروه سؤال‌کننده قرار گرفته و با طرح سئوالاتی در زمینه شغل‌فروشنده‌گی بلیط هواپیما، در صدد پیدا کردن صاحب اصلی این شغل است که سه مدعی دارد. مسابقه چهره‌ها در گروه مسابقات تهیه می‌شود و تاجی احمدی اجرای آنرا برعهده دارد.

۱۱/۳۰ پسر سیرک
۱۱/۵۰ سرزمین عجایب
۱۳/۴۰ آفتاب مهتاب
۱۳/۴۰ دانه نگاه
۱۴/۱۰ موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰ اخبار



واریته شش و هشت

۱۵ فیلم سینمایی
۱۶/۳۰ ترانه‌های شاد
۱۷ مسابقه شنای ارتشهای جهان (بخش مستقیم از امجدیه)
۱۹/۵۶ جستجو (تماشاخانه)
مؤسسه مطبوعاتی هاوارد یکی

اکبر محسنی در برنامه هفت‌شهر عشق



۳۰/۳۰ اخبار
۳۱/۵۵ دلای یک زن
عنوان فیلم این هفته دنیای یک زن «پسرکلنل فربرن» نام دارد آقای نیکلسون پسرای شرکت در کنفرانس اداره را ترک می‌کند و مدیریت آنرا در غیاب خود به پسر کلنل فربرن می‌سپارد، اما از آنجا که این آقای پسر خصوصیات هیپی‌ها را دارد خود باعث می‌شود ماجراهائی در اداره بوجود بیاید.

این فیلم را لی فیلیپس کارگردانی می‌کند.
۳۱/۲۰ قرعه‌کشی
۳۳/۱۰ فیلم سینمایی (ایران شب و هشت) فیلم سینمایی امشب «یاران شب و هشت» نام دارد و «نورمن لوید» کارگردان و تهیه‌کننده آن است.

این فیلم ماجرای اجتماع چند بیمار روانی است که بنایه تجویز پزشک معالیشان با بیان خصوصیات شخصی و اظهار حقایق درصدد بهبود بیماری خود برآمده‌اند. ماجرا از لحظه‌ای آغاز می‌شود که قتل در این اجتماع کوچک پیش می‌آید.
در این فیلم: گیگک یانگ - آن پاکستر - پاتریک اونیل - دانا بستر و ملوین داکلاس شرکت دارند.

۲۳/۴۵ اخبار

جمعه ۲ تیر

۱۱ کارگاه موسیقی

توران مهرزاد هنرپیشه تئاتر و رادیو شعری از فرخ‌زاد بنام «آفتاب می‌شود» را دکلمه می‌کند و بعد فریدون فرخ‌زاد این شعر را بصورت ترانه‌ای اجرا می‌کند.
۲۳/۱۰ بالاتر از خطر

شنبه ۳ تیر

بخش اول

۱۳ اخبار
۱۳/۱۱ محله پیتون
۱۴ دانش
۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم

۱۸ کودکان
با نمایش کارتون برنامه‌کودکان آغاز می‌شود، پس‌از آن خانم برومند در برنامه «ما و شما» به‌نام‌های کودکان پاسخ می‌دهد.
«مبارز و پیروز» قسمت دیگری از برنامه است که دو گروه داوطلب را به مسابقه دعوت می‌کند و لریا قاسمی با طرح سئوالاتی در زمینه معلومات عمومی و علاقه‌مندی به مطبوعات و اخبار روز آنان را آزمون می‌کند.

۱۸ ورزش نوجوانان

۱۹ سرزمین‌ها

۱۹/۳۰ گفتار مذهبی

۲۰ گفتگو درباره تشنه‌های کنکور امتحانات و سرگزاری کنکور سراسری کشور، و نحوه تهیه و تکثیر تست‌های امتحانی مساله حائز اهمیتی است که در برنامه فوق‌العاده «تست کنکور» با آن آشنا می‌شوید و شمس بافتاق دو مجری دیگر علاقه‌مندان را با نوع سئوالات آشنا می‌کنند.

این برنامه که در تولید اخبار تهیه شده در این روزهای التهاب و هیجان‌یادگیری می‌تواند برای کنکورسپا جالب و دیدنی باشد.

۳۰/۳۰ اخبار

۳۱ روزهای زندگی

۳۲ آسید کالم

۳۳ اخبار

یکشنبه ۴ تیر

بخش دوم

۱۸ کودکان
در برنامه با هم کتاب بخوانیم، کتاب‌های مناسب کودکان، معرفی می‌شود و کوچولوی مجری برنامه، نوجوانان را با نحوه انتخاب کتاب برای مطالعه آشنا می‌کند، این برنامه را خوش‌سیما تهیه و دادگران کارگردانی می‌کند.
در برنامه شکلک هم، بچه‌ها نقاشی و کاردستی یاد می‌گیرند و مجری برنامه بیژن توزیع آنان را راهنمایی می‌کند،
این برنامه را بهید تهیه و دادگران کارگردانی می‌کند.

۱۸/۳۰ جادوی علم

۱۹ گفتار مذهبی

۱۹/۳۰ دریاچه‌ای بر فراغ بستان درخت

۳۰/۳۰ اخبار
۳۱ مسابقه هما
۳۱/۳۰ پزشک محله
بیماری را که این‌بار دکتر ولیی معالجه‌اش می‌کند پانجوی جوان است. بعد از معاینات فراوان معلوم می‌شود که پانجو مبتلا به بیماری سرطان خون شده است. دکتر ولیی تصمیم می‌گیرد که بیمار را از این موضوع آگاه کند ولی پدر و مادرش بسیار با او مخالفت می‌کنند در نتیجه دکتر ولیی راه‌حل دیگری برای از بین بردن این مشکل پیدا می‌کند.

در این فیلم، رابرت یانگ - جیمز برولین - الینارود ریگو - بردفورد دیلمان - تانسی مالون - وباری ویلیامس شرکت دارند.

۲۲/۳۰ راز بقا

۲۳ اخبار

دوشنبه ۵ تیر

بخش اول

۱۳ اخبار
۱۳/۱۱ شما و تلویزیون
۱۳/۲۵ ادبیات جهان
۱۴ جولیا
۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم

۱۸ برنامه کودکان

۱۹ اتاق ۲۲۲

۱۹/۳۰ مادام بواری

۱۹/۵۵ شهر آفتاب

در برنامه این هفته شهر آفتاب ضمن معرفی و بررسی کتاب‌های «قتل‌عام ارمنیان» نوشته اسماعیل رائین، «دومین شانس» از کنستان ویرژیل کتورگی، «کارخانه مطلق‌سازی» اثر کارل چاپک بترجمه حسن قائمیان، «از لحظه تا یقین» دفتر شعر پرویز خانفی، شماره جدید مجله سخن، پرویز خانفی شاعر معاصر چند قطعه از اشعار خود را به‌مناسبت انتشار دفتر تازه شعرش خواهد خواند.

برنامه شهر آفتاب را ایرج پارسی‌نژاد اجرا و با همکاری پدram اکبری تهیه می‌کند.

۳۰/۳۰ اخبار

۳۱/۵۵ اختاپوس

۳۱/۳۰ نویسنده کارآگاه

مأموریتی در استانبول
گروه قاچاقچی با قراردادن هرئین در ماشین و گذراندن آن از مرز برای مأموران گمرک زحمت بسیار ایجاد می‌کند، آقای کینگ بمنظور رسیدگی و دستگیری قاچاقچیان دعوت می‌شود، که باید دید که مأموریت او به‌استانبول تا چه حد موفقیت آمیز است.

۲۳/۳۰ ایران زمین

در ادامه برنامه قبلی (در باره موسیقی عاشق‌ها)، فرهاد شیبانی پژوهشگر تلویزیون با همکاری دوتن از عاشق‌های آذربایجان بررسی این موسیقی را ادامه داده و نمونه‌هایی از آن را ارائه می‌دهند.

۲۳ اخبار



مری آیک منشی اختاپوس

۳۱/۵۵ روزهای زندگی
۲۲/۱۰ سرکار استوار
۲۳ اخبار

سه‌شنبه ۶ تیر

بخش اول

۱۳ اخبار
۱۳/۱۱ محله پیتون
۱۴ کانون خانواده
۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم

۱۸ آموزش کودکان روستائی

برنامه‌هایی که از باشگاه‌های تلویزیونی روستاها برای کودکان روستائی پخش می‌شود این قسمت‌ها را در برمی‌گیرد:

زنده‌ها چگونه زندگی می‌کنند و عقاب یک زنده بلند پرواز زندگی خود را چگونه می‌گذرانند، بهداشت و گذرستی به چه مسائلی وابسته است و باید چگونه در سلامت بدن خود بکوشیم - نمایش فیلمی از پاکزبانی خرگوش برنده جایزه اسکار و هویج - خوار دائمی، داستانی بنام «روپاه حیل‌گر» و نمایش کارهای دستی بچه‌ها، کودکان روستائی را محمد لاری یکارگردانی یوشیچ تهیه می‌کند.

۱۸ آموزش بزرگسالان روستائی

۱۹/۳۰ مسابقه تلاش

۳۰/۳۰ اخبار

۲۱/۵۵ آثار

۱۹/۳۰ دلیای براکن

۲۳ اخبار

شنیدنی‌هایی از چهره‌های آشنا

(مجموعه «بالتر از خطر» اکنون ساعت ۲۲ روزهای جمعه از برنامه اول شبکه پخش می‌شود).



از مجله: تی‌وی
ترجمه: بیژن سمندر

عکس، گاری کنوی را در حال نواختن گیتار به همراهی پیانوی دخترش نشان می‌دهد.

سریال سعادت آور

که نه تنها «کنل» شد بلکه درهای موفقیت را هم به روی لئونارد گنود و پیل‌پیشنهادت از جانب تهیه‌کنندگان تلویزیون به سویش سرازیر کرد.
بد نیست بدانید که اسم اصلی مجموعه بالتر از خطر Mission: Impossible است که معنی آن (ماموریت: ناممکن) است و پاریس در این زمینه مضمون‌چالی کوک کرده است و می‌گوید: گرچه این سریال، ماموریت: ناممکن نام دارد ولی با هر شکست برای او آغاز کوشش جدیدی بود و بالاخره هم موفق شد و سریال «بالتر از خطر» اولین مجموعه تلویزیونی اوست.

لئونارد نیوی که در مجموعه تلویزیونی «بالتر از خطر» بازیگر نقش پاریس است، بین دوستان و همکارانش سمیل پشتکار و کوشش به حساب می‌آید زیرا تا قبل از «بالتر از خطر» او در هرسریال یا فیلم تلویزیونی که بازی کرد، یا سریال تعطیل شد یا نمایش فیلم تصویب نشد. ولی هر شکست برای او آغاز کوشش جدیدی بود و بالاخره هم موفق شد و سریال «بالتر از خطر» اولین مجموعه تلویزیونی اوست.

خبیوی از «سرزمین عجایب»

یسائی خود را در رشته‌های زیبا از دانشگاه لوس آنجلس گرفته است و اکنون نیز حرفه‌ای جز بازیگری ندارد. سریال سرزمین عجایب» او در سراسر جهان، میلیون‌ها بیننده و تماشاگر مشتاق را برای او دست و پا کرده است.
گاری کنوی، بازیگر موفق‌تری که سریال جذابی (سرزمین عجایب) را به خانه شما می‌آورد خودش هم خیلی به‌خانه و خانواده پای‌بند است و کوشش می‌کند که از فرزندان خود، هنرمندانی شایسته برای اجتماع بسازد.

گاری - کنوی، بازیگر هنرمند مجموعه بی‌دوبی «سرزمین عجایب» که پس از مدتی کوتاه دوباره نمایش آن جمعه‌ها (ساعت ۱۰/۳۰ از برنامه اول، شبکه) آغاز شده است و ادامه خواهد یافت، علاوه بر بازیگری، موسیقی شناس و نوازنده‌ای ماهر است و گیتار و پیانو را در کمال مهارت می‌نوازد. گاری کنوی اهل کالیفرنیاست و

عکس، رابرت واگنر را در کنار همسرش ماریون و تیناسیناترا نشان می‌دهد.



یادی از «گرفتار»

رابرت واگنر که بازی هنرمندانه‌اش را در مجموعه تلویزیونی «گرفتار» هنوز به خاطر داریم و بخاطر داریم که همیشه نقش پردازی شیک‌پوش، جنتمن و عاشق‌پیشه بوده است، در زندگی خصوصی نیز صفت سوم، یعنی عاشق‌پیشگی را فراموش نکرده و به قول معروف، دمی نیست که بی‌می و معشوق بگذراند. در حالی که ماریون همسر دوم هنوز در عقد ازدواج اوست، جنجال آشنائی و عشق او با دختر دوم فرانک‌سیناترا، تینا، ورد زبان‌هاست.
گویا تینا سیناترا منتظر جدائی این زوج است تا با رابرت ازدواج کند.
همسر اول رابرت، ناتالی بوده، ستاره هنرمند سینماست که از دست دون‌دون بازی رابرت به تنگ آمد و با او متارکه کرد.



تونی فرانچیزوا (بازیگر مجموعه جستجو به اتفاق همسرش)

هنر پیشه جستجوگر

بازیگرانی است که سینما کشف کرده و تحویل تلویزیون داده است.
عروس خانم (ریترتیل) از دست اندر کاران تلویزیون آمریکاست و خود از دوستان و تماشاگران پروا قریس‌سریال‌های تونی.
عکس، تازه‌ترین تصویر تونی فرانچیزوا و همسرش را نشان می‌دهد.

تام جونز، خواننده و رقصنده

تام جونز، که شو موزیکال تلویزیونیش را جمعه‌ها ساعت ۱۹/۳۴ از برنامه دوم می‌بینیم، از خوانندگانی است که بین نسل جوان امروز، محبوبیت فراوانی پیدا کرده و آن به واسطه شور و تحرک و گرمی و هیجانی است که هنگام اجرای ترانه در صدا و حرکاتش موج می‌زند و این شیوه او در کار آواز و رقص دنباله روان زیادی داشته است و این دنباله‌روان در این کارنام آور آواز امروز شده‌اند: مثل همسترسی انگلیسی او «انگلیترها» مریدنیک» که با تقلید صدا و شیوه تام جونز شروع کرد و به اوج رسید.
علت اینکه این شیوه در کار تام جونز پیدا شد و هنر او را از سایر خوانندگان مشخص و ممتاز کرد نزدیکی زیاد از حد او به آواز کند.



جشن دوام «روزهای زندگی»



دنيس آلكساندر (سوزان) هنگام بریدن کیک

سوزان) به اتفاق جان لویتون هنرپیشه دیگر این مجموعه، کیک جشن ششمین فصل هنری را می‌برند.
(مجموعه تلویزیونی «روزهای زندگی» که هفته‌ای دوبار از برنامه اول - شبکه پخش می‌شود از پرکشش‌ترین و جذاب‌ترین مجموعه‌های تلویزیونی آمریکاست که تا حال شش فصل بیایی روی آنتن تلویزیون رفته می‌دهد که دنيس آلكساندر (ایفاگر نقش

دنیاى براکن، نقطه آغاز

دنيس کول، بازیگر مجموعه تلویزیونی «دنیاى براکن»، در حال حاضر، هنگام با هنرنمایی در دنیاى براکن مشغول بازی در يك سریال دیگر تلویزیونی است که «جرج های بزرگ» نام دارد و در این سریال جدید، دنيس کول نقش يك خلبان ظاهر می‌شود.
دنيس کول که اخیراً بیست و نهمین بهار عمرش را جشن گرفته است، از جوان‌های پرامتعدادی است که مدتها فعالیت‌های هنری داشته ولی ظاهراً مجموعه «دنیاى براکن» آغاز درخشانی در فصل هنریش محسوب می‌شود و همین سریال سبب شده تا دست تهیه‌کنندگان و چشم تماشاگران تلویزیون، هردو به‌سوی او متوجه شود.

مکانیک هنرمند

شاید ندانید سوزان فلائری که در مجموعه دیدنی «روزهای زندگی» در نقش لارا اسپنس ظاهر می‌شود، با آن ظرافت و لطافتی که در چهره و اندامش هست و با آن انعطافی که در کار بازیگری دارد، در چند کار خشن و مردانه نیز مهارتی بسزا دارد و آن تخصص در برق و مکانیک و همچنین نقاشی ساختمان است، تا تکویند که همیشه هنرهای زیبا باید به هم مرتبط باشند! به مجرد اینکه سوزان فراغت از فیلمبرداری حاصل کند سرگرم تعمیر لوازم برقی و جای‌جا کردن اشیاء یک‌موتور می‌شود و دیدن وسیله خستگی ناشی از هنرپیشگی را رفع می‌کند!

سوزان فلائری بازیگر نقش لارا در «روزهای زندگی»



مرکز اصفهان

بخش دوم

۱۷/۴۵	اخبار استان
۱۸	برنامه کودکان (تولید محلی)
۱۸/۴۰	برنامه جوانان
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۴۰	گفتار مذهبی
۳۰	گفتگو درباره تستهای کنکور
۲۰/۴۰	اخبار
۳۱/۰۵	روزهای زندگی
۲۲	آسید کالم
۲۳	اخبار

یکشنبه ۴ تیر

بخش دوم

۱۷/۴۵	اخبار استان
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴۰	جادوی علم
۱۹	گفتار مذهبی
۱۹/۴۰	دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت
۲۰/۴۰	اخبار
۳۱/۰۵	مسابقه هما
۳۱/۴۵	پرشک محله
۲۲/۴۰	نقش جهان (تولید محلی)
۲۳	اخبار

دوشنبه ۵ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۱۱	شما و تلویزیون
۱۳/۴۵	ادبیات جهان
۱۴	جولیا
۱۴/۴۰	اخبار

بخش دوم

۱۷/۴۵	اخبار استان
۱۸	کودکان
۱۸/۴۰	برنامه مذهبی
۱۹	اتاق ۲۲۲
۱۹/۴۰	مادام بوری
۱۹/۵۵	شهر آفتاب

یکشنبه ۶ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۱۰	موسیقی ایرانی
۱۳/۴۵	فیلم ویژه
۱۴/۱۵	پاسداران قانون
۱۴/۴۰	اخبار

دوشنبه ۶ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۱۱	محله بیتون
۱۴	کانون خانواده
۱۴/۴۰	اخبار

یکشنبه ۷ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۱۰	روزهای زندگی
۲۲/۱۰	سرکار استوار
۲۳	اخبار

چهارشنبه ۷ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۱۱	حفاظت و ایمنی
۱۴/۲۲	موسیقی اصیل ایرانی
۱۴/۲۵	مسابقه جایزه بزرگ
۱۴/۴۰	اخبار

بخش دوم

۱۷/۴۵	اخبار استان
۱۸	آموزش زنان روستائی
۱۸/۴۰	برنامه کودکان (تولید محلی)
۱۹	آیوانبو
۱۹/۴۰	مادام بوری
۱۹/۵۵	قرن بیستم
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	تئاتر
۲۲	دنیای براکن
۲۳	اخبار

پنجشنبه ۱ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	بهداشت
۱۳/۴۵	فیلم ویژه
۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۴۰	اخبار

بخش دوم

۱۷/۵۰	تلاوت قرآن
۱۷/۵۵	اعلام برنامه
۱۸	زنک بازی (تولید محلی)
۱۸/۴۵	همسایگان (تولید محلی)
۱۸/۵۵	اخبار خوزستان
۱۹	جوانان (محلی)
۱۹/۴۰	گفتار مذهبی
۲۰	گفتگو درباره تستهای کنکور
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	روزهای زندگی
۲۲	آسید کالم
۲۳	اخبار
۲۳/۱۵	فیلم

یکشنبه ۶ تیر

بخش دوم

۱۷/۵۰	تلاوت قرآن
۱۷/۵۵	اعلام برنامه
۱۸	کودکان
۱۸/۴۵	همسایگان (تولید محلی)
۱۸/۵۵	اخبار خوزستان
۱۹	گفتار مذهبی
۱۹/۴۰	دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	مسابقه هما
۲۱/۴۵	پرشک محله
۲۲/۴۰	راز بنا
۲۳	اخبار
۲۳/۱۵	فیلم

دوشنبه ۵ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۱۰	شما و تلویزیون
۱۳/۴۵	ادبیات جهان
۱۴	جولیا

جمعه ۲ تیر

۱۰/۵۰	تلاوت قرآن
۱۰/۵۵	اعلام برنامه
۱۱	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۱/۴۰	پسر سیرک
۱۱/۵۰	سرزمین عجایب
۱۲/۴۰	آفتاب میتاب
۱۲/۴۰	مغز متفکر (تولید محلی)
۱۴/۱۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۴۰	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۴۰	ترانه‌های شاد
۱۷	مسابقه ارشمای جهان
۱۹/۰۶	(بخش مستقیم از امجدیه)
۱۹/۴۰	جستجو
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	ناسیونال شو
۲۲/۱۰	بالا تر از خطر

شنبه ۳ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	بهداشت
۱۳/۴۵	فیلم ویژه
۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۴۰	اخبار

بخش دوم

۱۷/۵۰	تلاوت قرآن
۱۷/۵۵	اعلام برنامه
۱۸	زنک بازی (تولید محلی)
۱۸/۴۵	همسایگان (تولید محلی)
۱۸/۵۵	اخبار خوزستان
۱۹	جوانان (محلی)
۱۹/۴۰	گفتار مذهبی
۲۰	گفتگو درباره تستهای کنکور
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	روزهای زندگی
۲۲	آسید کالم
۲۳	اخبار
۲۳/۱۵	فیلم

یکشنبه ۶ تیر

بخش دوم

۱۷/۵۰	تلاوت قرآن
۱۷/۵۵	اعلام برنامه
۱۸	کودکان
۱۸/۴۵	همسایگان (تولید محلی)
۱۸/۵۵	اخبار خوزستان
۱۹	گفتار مذهبی
۱۹/۴۰	دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	مسابقه هما
۲۱/۴۵	پرشک محله
۲۲/۴۰	راز بنا
۲۳	اخبار
۲۳/۱۵	فیلم

دوشنبه ۵ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۱۰	شما و تلویزیون
۱۳/۴۵	ادبیات جهان
۱۴	جولیا



مریم موسوی - متصدی تله سینما - مرکز آبادان

مریم موسوی - متصدی تله سینما - مرکز آبادان

۱۴/۴۰	اخبار
۱۹/۴۰	مسابقه تلاش
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	روزهای زندگی
۲۲/۱۰	سرکار استوار
۲۳	اخبار
۲۳/۱۵	فیلم

چهارشنبه ۷ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۱۰	حفاظت و ایمنی
۱۳/۴۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۴۰	آزانی ۱
۱۴/۴۰	اخبار

بخش دوم

۱۷/۵۰	تلاوت قرآن
۱۷/۵۵	اعلام برنامه
۱۸	آموزش زنان روستائی
۱۸/۴۵	همسایگان (تولید محلی)
۱۸/۵۵	اخبار
۱۹/۰۵	آیوانبو
۱۹/۴۰	مادام بوری
۱۹/۵۵	قرن بیستم
۲۰/۴۰	اخبار

سه شنبه ۶ تیر

بخش اول

۱۳	اخبار
۱۳/۱۰	رابطه شده
۱۴	کانون خانواده
۱۴/۴۰	اخبار

بخش دوم

۱۷/۵۰	تلاوت قرآن
۱۷/۵۵	اعلام برنامه
۱۸	آموزش کودکان روستائی
۱۸/۴۵	همسایگان (تولید محلی)
۱۸/۵۵	اخبار
۱۹/۰۵	آیوانبو
۱۹/۴۰	مادام بوری
۱۹/۵۵	قرن بیستم
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	تئاتر
۲۲	دنیای براکن
۲۳	اخبار
۲۳/۱۵	فیلم

مرکز بندرعباس

یکشنبه ۴ تیر

۱۶/۴۰	کارتون
۱۷	کودکان
۱۷/۴۰	موسیقی شاد ایرانی
۱۸	فیلم مستند
۱۸/۴۰	کیسی چوژ
۱۹	مسابقه جوانان
۱۹/۴۰	نقالی
۲۰	اتاق ۲۲۲
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۴۰	وارته
۲۱/۴۵	موسیقی ایرانی
۲۲/۱۵	یگرود

دوشنبه ۵ تیر

۱۶/۴۰	آقای جدول
۱۷	تدریس انگلیسی و آمریکائی
۱۷/۴۰	وارته
۱۸	کشتی بیکاردی
۱۸/۴۰	ماجرا
۱۹	دانش
۱۹/۴۰	وارته چشمک
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۴۰	وارته
۲۱/۴۵	دنیای پک زن
۲۲/۱۵	ایران زمین
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	هفت شهر عشق

سه شنبه ۶ تیر

۱۶/۴۰	کارتون
۱۷	کودکان روستائی
۱۷/۴۰	آموزش روستائی
۱۸/۴۰	موسیقی محلی
۱۹	آیوانبو
۱۹/۴۰	موسیقی شاد
۲۰	دور دنیا
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۴۰	وارته
۲۱/۴۵	سرکار استوار
۲۲/۴۵	چهره ایران

چهارشنبه ۷ تیر

۱۶/۴۰	کارتون
۱۷	کودکان
۱۷/۴۰	باگزیانی
۱۸	تدریس انگلیسی
۱۸/۴۰	بهداشت
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۴۰	وارته شش و هشت
۲۰	کارآگاهان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	بعدا اعلام میشود
۲۱/۱۵	وارته
۲۱/۴۰	محله بیتون
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی

پنجشنبه ۱ تیر

۱۶/۴۰	مبارزو بیروز
۱۷	جادوی علم
۱۷/۴۰	جولیا
۱۸	افسوتگر
۱۸/۴۰	دکتر بن کیسی
۱۹/۴۰	شما و تلویزیون
۲۰	بل فنگور
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۴۰	وارته
۲۱/۴۵	فیلم سینمایی

جمعه ۲ تیر

۱۲/۴۰	موسیقی و کودک
۱۳	بازی بازی
۱۳/۴۰	موسیقی (تولید محلی)
۱۴	رتکارنک
۱۴/۴۰	فیلم سینمایی
۱۶	فوتبال
۱۷	تئاتر
۱۸	شبهای تهران
۱۹	جستجو
۲۱/۱۵	ترانه
۲۰/۴۰	اخبار
۲۲/۱۵	بالا تر از خطر
۲۱/۴۰	اختاپوس

شنبه ۳ تیر

۱۶/۴۰	کارتون
۱۷	کودکان
۱۷/۴۰	باگزیانی
۱۸	تدریس انگلیسی
۱۸/۴۰	بهداشت
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۴۰	وارته شش و هشت
۲۰	کارآگاهان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۱۵	ترانه
۲۱/۴۰	وارته
۲۱/۴۵	محله بیتون
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی



فیصل برنامه موسیقی محلی



فیروز وکیلی سرپرست پخش و تولید تلویزیون زاهدان



ایرج بنی‌صدر سرپرست و گوینده اخبار رادیو تلویزیون زاهدان

در دست تهیه است که برای پخش به مرکز ارسال خواهد شد.

«محمود خطیبی» گوینده اخبار نیز در تهیه مطالب خبری استان با این قسمت همکاری می‌کند.

خطیبی می‌گوید: از سال ۴۸ در رادیو زاهدان شروع به کار کردم. ابتدا گوینده برنامه‌ها بودم. مدتی نیز برنامه‌های رادیو را تهیه می‌کردم و از آغاز کار تلویزیون در زاهدان گوینده خبری شدم که در تهیه مطالب نیز گاه همکاری می‌کنم.

در میان گفتگو، سرد بسیار جوانی وارد اتاق می‌شود که بنی‌صدر او را «سراد پروشاری» مسئول قسمت فنی رادیو و تلویزیون زاهدان معرفی می‌کند.

«پروشاری» فارغ‌التحصیل دانشگاه آریامهر است و امور فنی تلویزیون را با همکاری یک کمک‌مهندس ۲ اپراتور فنی و یک تعمیرکار اداره می‌کند. و حرارت و سمیتش در کار نمودار علاقه به ارائه کار خوب است.

«صدرا وکیلی» گوینده دیگر تلویزیون زاهدان است.

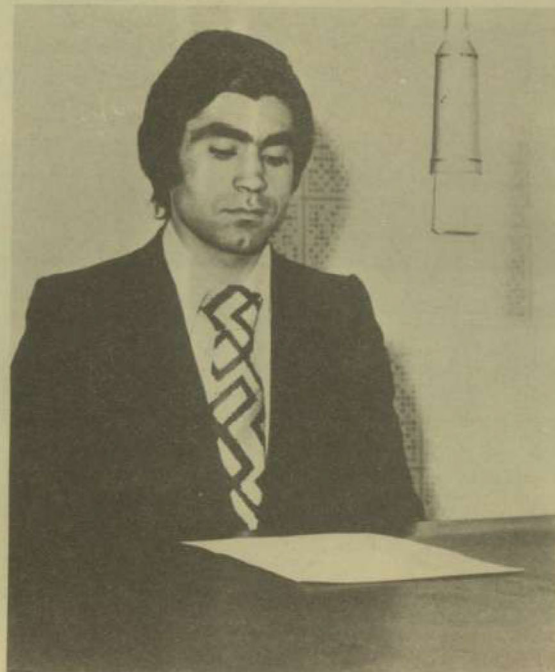
صدرا حرفه‌گویندگی را با برنامه جوانان در رادیو ایران آغاز کرده و بعداً به هنرپیشگی پرداخته است. نقش «ملیحه» در سلسله برنامه‌های داش پالکی او را چهره‌آشنایی کرد.

از صدرا در مورد کارش می‌پرسم، پاسخ می‌دهد: گویندگی اعلام برنامه و اجرای برنامه‌ها را انجام می‌دهم که به آن بسیار علاقمندم زیرا بدین‌گونه رابطه‌ی لطیف و انسانی با خردسالان امروز و جوانان آینده دارم.

به امید موفقیت همه همکاران رادیو و تلویزیون ملی ایران در زاهدان و پیشبرد هدفهای وارسته سازمان در ایجاد دوستی و نزدیکی با مردم آنان را ترک می‌گویم، در حالیکه سپاسگزار لطف و همکاری همه دوستان زاهدانی بخصوص آقایان ارسطو اقتصادی، جمشید تاجبخش و فیروز وکیلی هستم. آقایان غلامحسین رفعت و جمشید ارجمندی نیز در تهیه عکس‌ها و اسلاید مرا باری دادند که بسیار متونشان هستم.



صدرا وکیلی گوینده تلویزیون زاهدان



محمود خطیبی گوینده اخبار تلویزیون زاهدان

«سرور حمیدی» گوینده تلویزیون زاهدان معرفی می‌کند. سرور می‌گوید: هشت‌ماه است که گویندگی می‌کنم، و هدفم اینست که سرآمد گویندگان تلویزیون ملی ایران شوم.

نظرش را راجع به حرفه‌اش می‌پرسم، می‌گوید: مردم توجه و علاقه‌مندی بسیار به تلویزیون دارند و همین علاقه شامل حال گویندگان نیز شده که ما را بیشتر مورد لطف و احترام قرار می‌دهد.

وکیلی و سرور را ترک می‌کنم تا وقفه‌ی در کارشان حاصل نشود و به قسمت‌های دیگر مرکز می‌روم.

در یکی از اتاقها، ایرج بنی‌صدر، سرپرست اخبار و «محمود خطیبی» گوینده خبر مرکز کارند.

ایرج بنی‌صدر حرفه گویندگی را با برنامه آموزش روستایی آغاز کرده و اینک ضمن سرپرستی برنامه اخبار رادیو و تلویزیون زاهدان گویندگی‌قسمتی از آن را نیز برعهده دارد. از او سوال می‌کنم که چگونه اخبار در زاهدان تهیه و پخش می‌شود و نقش آن در آذهان عمومی چیست؟

می‌گوید: چهاربخش خبری در برنامه‌های رادیو و تلویزیون زاهدان گنجانده شده که نحوه و کیفیت آن از هم مجزا است. اخبار و تفسیر وقایع روز در برنامه اردو، بلوچی، اخبار تلویزیون که ساعت ۸/۳۰ هر شب و اخبار رادیو که ساعت ۵ بعدازظهر پخش می‌شود، البته مشروح خبرهای ایران و دیگر کشورهای جهان مستقیماً از رادیویران رله می‌شود که از مجموع آن و خبرهای استان، برنامه‌های خبری را تنظیم می‌کنیم.

در جوارکار خبر، قسمت اخبار نقش خود را در تهیه رپرتاژ از استان و نمودن چهره ایران در این منطقه فنی فراموش نکرده است، فیلمی از زندگی‌نامه کامیوزیا دانشمند آگاه مقیم زاهدان، چند نمونه از فعالیت‌های استان و کار روستائیان

را در برنامه‌های روستائیان و سبزه‌رویی که لیخند بر لب دارد وارد اتاق فرمان می‌شود و وکیلی او را با نام



صحنه‌ای از ضبط برنامه بچه‌ها

رضا پهلوی با حضور بچه‌های همین شهر با اجرای «صدرا وکیلی» پخش شد که استقبال بچه‌ها و نامه‌هایی که برای شرکت در برنامه فرستادند، بهترین مشوق برای ادامه برنامه بود. نمایش فیلم‌های مستند - چند نمونه از فیلم‌های مستند که نمایشگر وضع زندگی و اجتماعات بلوچها در چادر و تحولات آنان است بنمایش درآمده که به یقین باگسترش بیشتر درکار و وسایل، نمونه‌ی از آن به مرکز هم ارسال می‌شود که مردم با گوشه و کنار پهنه ایران زمین و شگفتی‌های آن آشنا شوند، زیرا برخلاف تصور بسیاری، جلگه سیستان و منطقه‌چاه‌بهار مستعد برای هر نوع کشاورزی است و می‌توان برنج و خرما را در کنار هم عمل آورد و یا اینکه هر نوع حیوانی را در آن پرورش داد.

برنامه‌های جوانان، ادبیات، بحث‌های اجتماعی، تدریس درس و پخش پلی‌کپی درس سیکل دوم نیز بررسی شده که بزودی تهیه خواهد شد.

در جوار این برنامه‌ها، تلویزیون زاهدان به فعالیت‌های جنبی دست‌زده که در تحکیم دوستی و نزدیکی مردم و یاری آنان به انجام فعالیت‌های سازمان مؤثر است از جمله:

مسابقات فوتبال - که باکاپ رادیو و تلویزیون بین تیم‌های فوتبال مدارس پسرانه انجام گرفت و دوره‌هایی با فروش بلیط بشفق ساختمان استادپور ورزشی شهر با استقبال بسیار مواجه شد.

حفظ زیبایی شهر غرس نهال در خیابانها از تصمیمات سازمان بوده که خود مردم به انجام آن کوشیدند و ضمن درختکاری چند خیابان، نگهداری و حفظ آن را نیز بعهده گرفتند.

همچنین با تماسی که با مرکز گرفته‌ایم برنامه‌های ادبیات ایران و جهان به زاهدان فرستاده می‌شود تا آرشویی دقیق تنظیم کنیم و به‌مسوالات و مشکلات علاقه‌مندان در این زمینه پاسخ دهیم.

در حال حاضر ۱۰ نمونه داستانهای اصیل این منطقه همراه با بسیاری از اشعار محلی جالب و قسمتی از سازها و آهنگهای بلوچستان و سیستان را جمع‌آوری کردیم تا در احیای آنها بکوشیم.

در همین وقت دختر خانم جوان و سبزه‌رویی که لیخند بر لب دارد وارد اتاق فرمان می‌شود و وکیلی او را با نام

ساعتی در مرکز رادیو تلویزیون زاهدان برنامه‌هایی که در تلویزیون زاهدان تهیه میشود و آشنائی با مسئول پخش و تولید و گویندگان این مرکز از: مهشیده اسدی

فرستنده تلویزیون زاهدان، بنای کوچک یک طبقه با قریب دایره‌وار در میان فضایی گسترده از چمن سبز است که با راهی کوتاه به‌جاده فرودگاه به شهر منتهی می‌شود، یک استودیو، اتاق فرمان و چند اتاق برای کارمندان مستهای مختلف و دفتر برنامه‌ها دارد.

«فیروز وکیلی» سرپرست پخش تولید برنامه‌های تلویزیون با حرارتی دوربین و مسؤولین فنی را می‌بدهد و چون فراغتی در کار وی نمی‌بینم به‌حرف می‌کشانم، می‌گوید:

● روز دوم مهرماه ۱۳۵۰ به زاهدان آمدم غبار خاک و آجرها با روی رنگ‌درم آمیخته بود که برنامه‌ها را آغاز کردیم و با ایمان و علاقه مردم مواجه شدیم.

برنامه‌های تلویزیون از مرکز ارسال می‌شود که از ساعت ۶/۳۰ تا ۱۰/۱۱ هر شب پخش می‌شود. به‌شبه نیم‌ساعت، پنج‌شنبه یک‌ساعت جمعه یک‌ساعت و نیمه‌ساعت پخش برنامه‌های آموزش روستایی، فیلم سینمایی، مسابقه فوتبال برنامه‌ها فراخیز می‌یابد.

با آشنایی که با کار فیروز وکیلی در سریال داش‌پالکی که مدت‌ها تهیه‌شده داشت دارم از فعالیت‌های او در تولید برنامه‌های محلی پرسش می‌کنم، پاسخ می‌دهد: منطقه سیستان بلوچستان بسیار غنی و پکر است، موسیقی سنتی و حماسی آن که در مردم مختلف تغییر می‌پذیرد و حتی وازندگان آن کم و یا زیاد می‌شوند و بازها نیز تغییر می‌یابد. داستانهای پیرین که سالها و سالها سینه‌به‌سینه نقل شده و زندگی اجتماعی و تحولاتی که در عصر حاضر یافته‌اند همه و همه نیک‌رویی است برای تولید برنامه‌های محلی که کم‌وبیش به آن پرداخته‌ایم.



سرور حمیدی گوینده تلویزیون زاهدان

● روز دوم مهرماه ۱۳۵۰ به زاهدان آمدم غبار خاک و آجرها با روی رنگ‌درم آمیخته بود که برنامه‌ها را آغاز کردیم و با ایمان و علاقه مردم مواجه شدیم.

برنامه‌های تلویزیون از مرکز ارسال می‌شود که از ساعت ۶/۳۰ تا ۱۰/۱۱ هر شب پخش می‌شود. به‌شبه نیم‌ساعت، پنج‌شنبه یک‌ساعت جمعه یک‌ساعت و نیمه‌ساعت پخش برنامه‌های آموزش روستایی، فیلم سینمایی، مسابقه فوتبال برنامه‌ها فراخیز می‌یابد.

با آشنایی که با کار فیروز وکیلی در سریال داش‌پالکی که مدت‌ها تهیه‌شده داشت دارم از فعالیت‌های او در تولید برنامه‌های محلی پرسش می‌کنم، پاسخ می‌دهد: منطقه سیستان بلوچستان بسیار غنی و پکر است، موسیقی سنتی و حماسی آن که در مردم مختلف تغییر می‌پذیرد و حتی وازندگان آن کم و یا زیاد می‌شوند و بازها نیز تغییر می‌یابد. داستانهای پیرین که سالها و سالها سینه‌به‌سینه نقل شده و زندگی اجتماعی و تحولاتی که در عصر حاضر یافته‌اند همه و همه نیک‌رویی است برای تولید برنامه‌های محلی که کم‌وبیش به آن پرداخته‌ایم.



صحنه‌ای از ضبط برنامه محلی

برنامه موسیقی - با برپا کردن بهادر سیاه بلوچها در داخل استودیو و دعوت هنرمندانی که زیر نظر آقای اقتصادی سرپرست فرهنگ و هنر تعلیم می‌بینند چند برنامه موسیقی مخصوص مقام‌بردن عروس و داماد، ازدواج، عشق مادر به فرزند، فراق عاشق و معشوق که بعضی با رقص و آواز هم همراه است. فیصل کردیم که از تلویزیون زاهدان پخش شده و در صورت موافقت از شبکه تلویزیون نیز پخش خواهد شد.

برنامه بچه‌ها با مجموعه‌ی از قصه، مسابقه، موسیقی رقص و آواز روز سه‌شنبه از روز و الاحضرت ولایتعهد

مرکز تیریز

۱۵/۴۵	جبارل
۱۶/۴۰	آقخرمه
۱۷	چهره ایران
۱۷/۴۰	محازی چه میدانتست
۱۸	بریده جراید
۱۸/۴۵	الماس
۱۹	موسیقی محلی
۱۹/۴۰	سفر با اسلحه
۲۰	اندیای جهان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	پیتون پلیس
۲۲	آدم و حوا
۲۲/۴۰	فیلم سینمایی

یکشنبه ۴ تیر

۱۲	واریته
۱۲/۴۰	کیسی جونز
۱۳	جوانان (تولید محلی)
۱۴/۴۰	ویژه
۱۴/۴۰	اخبار
۱۵	مارتین چلزولیت
۱۵/۴۰	تکنوازی
۱۵/۴۵	هیلا ریوس ۱۰۰
۱۶/۱۵	مجله نگاه
۱۶/۴۰	دنیای يك زن
۱۷	چادوی علم
۱۷/۴۰	آخرین مهلت
۱۸	بریده جراید
۱۸/۴۰	واریته
۱۹	گذری در جهان اندیشه
۱۹/۴۰	فراری
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	غرب وحشی
۲۲	هفت شهر عشق
۲۲/۴۰	آلفرد هیچکاک

دوشنبه ۵ تیر

۱۲	موسیقی محلی
۱۲/۴۰	خلبان ارنست
۱۳	حفاظت واپسینی
۱۳/۴۰	سرزمین کبل ورمست
۱۴/۴۰	اخبار

پنجشنبه ۱ تیر

۱۲	موسیقی ایرانی
۱۲/۴۰	ماجرا
۱۳	رویدادهای استان
۱۳/۴۰	اعتراف
۱۴/۴۰	اخبار
۱۵	گنجینه هلندی
۱۵/۴۰	تکنوازی
۱۵/۴۵	پیگرد
۱۶/۴۰	بازی بازی
۱۷	شهر عریان
۱۷/۴۰	رنگارنگ
۱۸	بل فگور
۱۸/۴۰	بریده جراید
۱۸/۴۵	باسداران
۱۹	خانه قهر خانم
۱۹/۴۰	سختی دکتر
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایراز
۲۱/۴۰	مالم و شما (محلی)
۲۲	فیلم سینمایی

جمعه ۲ تیر

۱۰	موسیقی کودک
۱۰/۴۰	توسن
۱۱	چشمک
۱۲	تام جونز
۱۳	موسیقی ایرانی
۱۳/۴۰	کشتی پیکاردی
۱۴	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۴۰	رویدادهای استان
۱۷	فوتبال
۱۷/۵۰	آقای نواک
۱۹/۴۰	موسیقی محلی
۲۰	اختاپوس
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	فیلم
۲۲	بالا تر از خطر

شنبه ۳ تیر

۱۲	موسیقی ایرانی
۱۲/۴۰	افسونگر
۱۳	کارگر
۱۳/۴۰	دکتر بن کیسی
۱۴/۴۰	اخبار
۱۵	جولیا
۱۵/۴۰	میان پرده

۱۵	گریز یا
۱۵/۴۰	جستجو
۱۶/۴۰	ماجراهای ساتورن
۱۷	واریته شش و هشت
۱۷/۴۰	تئانه‌های خوب گذشته
۱۸	بریده جراید
۱۸/۴۵	ساز تنها
۱۹	ایران زمین
۱۹/۴۰	جان چاراکس
۲۰	شهر آفتاب
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	پهلوانان
۲۲	نویسنده کارآگاه

سه‌شنبه ۶ تیر

۱۲	موسیقی ایرانی
۱۲/۴۰	ایوانبو
۱۳	کارگر (تولید محلی)
۱۴/۴۰	راه آهن
۱۴/۴۰	اخبار
۱۵	سرزمین‌ها
۱۵/۴۰	تکنوازی
۱۵/۴۵	فراگیری عشق
۱۶/۴۰	آقای جدول
۱۷	آموزش روستایی
۱۷/۴۰	پزشک محله
۱۸/۴۰	بریده جراید
۱۸/۴۵	میلیاردر
۱۹	جونی آیسون
۱۹/۴۰	تقالی
۲۰	دختر شاه بریان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	پیتون پلیس
۲۲	سرکار استوار
۲۲/۴۰	موسیقی اصیل

چهارشنبه ۷ تیر

۱۲	موسیقی محلی
۱۲/۴۰	راهبه پرده
۱۳	کانون خانواده
۱۳/۴۰	آژانس ا
۱۴/۴۰	اخبار



اسماعیل میرفخرایی - برنامه دانش

۱۵	آتیچه شما خواسته‌اید
۱۵/۴۰	میان پرده
۱۵/۴۵	تلاش
۱۶/۴۰	نونهالان (تولید محلی)
۱۷	آموزش روستایی
۱۷/۴۰	چشمهای زیبای آگاتا
۱۸/۴۰	بریده جراید
۱۸/۴۵	روگامبول
۱۹	دانش
۱۹/۴۰	کارآگاهان
۲۰	موسیقی کلاسیک
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	تأثر
۲۲	دنیای براکن
۲۲/۴۰	موسیقی

مرکز رشت

پنجشنبه ۱ تیر

۱۷/۴۰	کودکان
۱۸/۴۰	مسابقه
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹/۰۵	ورزش
۱۹/۴۰	دانش
۱۹/۵۵	مسابقه چهره‌ها
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	دنیای يك زن
۲۱/۴۵	قرعه‌کشی
۲۲/۱۰	فیلم سینمایی

جمعه ۲ تیر

۱۱	کارگاه موسیقی
۱۱/۴۰	پسر سیرک
۱۱/۵۰	سرزمین تجایب
۱۲/۴۰	آفتاب صفتاب
۱۳/۴۰	مجله نگاه
۱۴/۱۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۴۰	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۴۰	ترانه‌های شاد
۱۷	مسابقه شنای ارتمسهای جهان (بخش مستقیم از امجدیه)
۱۹/۰۶	جستجو (نمایشخانه)
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	ناسیونال شو
۲۲	بالا تر از خطر
۲۳	موسیقی ایرانی

شنبه ۳ تیر

۱۸	کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۴۰	گفتار مذهبی
۲۰	گفتگو درباره تستهای کتکور
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	روزهای زندگی
۲۲	آسید کاظم
۲۳	فیلم سینمایی

یکشنبه ۴ تیر

۱۸	کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	گفتار مذهبی
۱۹/۴۰	دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	مسابقه هما
۲۱/۴۰	پزشک محله
۲۲/۴۰	راز بقا
۲۳	آژانس ا

دوشنبه ۵ تیر

۱۸	کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	اتاق ۲۲۲
۱۹/۴۰	مادام یواری
۱۹/۵۵	شهر آفتاب
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	اختاپوس
۲۱/۴۰	نویسنده کارآگاه
۲۲/۴۰	ایران زمین

سه‌شنبه ۶ تیر

۱۷	آموزش روستایی کودکان
۱۷/۵۰	آموزش روستایی بزرگسالان
۱۸/۴۵	ساز سلو
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	اطاق ۲۲۲
۱۹/۴۰	مسابقه تلاش
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	پیتون
۲۲/۱۰	سرکار استوار
۲۳	سواحل خزر (تولید محلی)
۲۳/۴۰	فیلم نیمساخته فراگیری عشق

چهارشنبه ۷ تیر

۱۷	زنان روستایی
۱۷/۴۰	باگزیانی
۱۸	کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	ایوانبو
۱۹/۴۰	مادام یواری
۱۹/۵۵	قرن بیستم
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	تأثر
۲۲	سواحل خزر (تولید محلی)
۲۳/۴۵	فیلم یکساخته هاوایی

پنجشنبه ۱ تیر

۱۸	کودکان (بازی بازی)
۱۸/۴۰	راهبه پرده
۱۹	از همه رنگت (محلی)
۱۹/۴۰	دانش
۲۰	مسابقه چهره‌ها
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	دنیای يك زن
۲۱/۴۰	واریته
۲۲	فیلم سینمایی

جمعه ۲ تیر

۱۰	کارگاه موسیقی و مصلح قلمی
۱۰/۴۰	سرزمین تجایب
۱۱/۴۰	آفتاب صفتاب
۱۲/۴۰	موسیقی ایرانی
۱۳	مجله نگاه
۱۳/۴۰	جبارل
۱۴/۴۰	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۴۰	فوتبال
۱۷/۴۰	چشمک
۱۸	جستجو
۱۹/۴۰	پهلوانان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	بعداً اعلام میشود
۲۲	بالا تر از خطر

شنبه ۳ تیر

۱۸	کودکان
۱۹	برنامه جوانان (محلی)
۲۰	افسونگر
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	روزهای زندگی
۲۲	آدم و حوا
۲۳/۴۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۳	اخبار

یکشنبه ۴ تیر

۱۸	کودکان
۱۹	چادوی علم
۱۹/۴۰	کیسی جونز
۲۰	رنگارنگ
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	هنرهای تجسمی
۲۱/۴۰	پزشک محله
۲۲/۴۰	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار

مرکز رضائیه

دوشنبه ۵ تیر

۱۸	کودکان
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۴۰	اتاق ۲۲۲
۲۰	شهر آفتاب
۲۰/۴۰	اخبار



سیروس ابراهیمزاده

۲۱	اختاپوس
۲۱/۴۰	نویسنده کارآگاه
۲۲/۴۰	ایران زمین
۲۳	اخبار

سه‌شنبه ۶ تیر

۱۸	آموزش روستایی - کودکان و بزرگسالان
۱۹/۴۰	مسابقه تلاش
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	روزهای زندگی
۲۲	سرکار استوار
۲۳	اخبار

چهارشنبه ۷ تیر

۱۸	آموزش روستایی
۱۸/۴۰	کودکان (محلی)
۱۹	آیوانبو
۱۹/۴۰	نقشه‌ها
۲۰	قرن بیستم
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	تأثر
۲۲	دنیای براکن
۲۳	اخبار

مرکز زاهدان

پنجشنبه ۱ تیر

۱۸/۴۰	کودکان (تولید محلی)
۱۹	دانش
۱۹/۴۰	موسیقی ایرانی

۲۰	ستارگان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	دنیای يك زن
۲۱/۴۰	فیلم سینمایی

جمعه ۲ تیر

۱۷	پسر سیرک
۱۷/۴۰	فوتبال
۱۸/۴۰	چشمک
۱۹/۴۰	پهلوانان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	خانه قهر خانم
۲۱/۴۰	بالا تر از خطر

شنبه ۳ تیر

۱۸/۴۰	کارتون
۱۹	آتیچه شما خواسته‌اید
۱۹/۴۰	موسیقی ایرانی
۲۰	افسونگر
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	آخرین مهلت
۲۲	آدم و حوا

یکشنبه ۴ تیر

۱۸/۴۰	آقا خرمه
۱۹	راز بقا
۱۹/۴۰	رنگارنگ
۲۰	روح کابینان کرک
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	دانش بالکی
۲۲	هفت شهر عشق

دوشنبه ۵ تیر

۱۸/۴۰	کیمیا
۱۹	چادوی علم
۱۹/۴۰	واریته شش و هشت
۲۰	اندیای جهان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	میدل مارچ
۲۲	ایران زمین

سه‌شنبه ۶ تیر

۱۸/۴۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۴۰	موسیقی ایرانی
۲۰	دختر شاه بریان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار
۲۲	جنگ بزرگ

چهارشنبه ۷ تیر

۱۸/۴۰	باگزیانی
۱۹	آموزش روستایی
۱۹/۴۰	تقالی
۲۰	جولیا
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	ابله
۲۲	موسیقی فرهنگ و هنر

مرکز سندج

سه‌شنبه ۶ تیر

توس	۱۸/۴۰
سرزمین‌ها	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
دختر شاه پریان	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
سرکار استوار	۴۱
چنگ بزرگ	۴۲

چهارشنبه ۷ تیر

یاگزبانی	۱۸/۴۰
آموزش زنان روستائی	۱۹
نقالی	۱۹/۴۰
جولیا	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
ابله	۴۱
موسیقی فرهنگ و هنر	۴۲

پنجشنبه ۱ تیر

بازی بازی	۱۸/۴۰
دانش	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
ستارگان	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
دنیای يك زن	۴۱
فیلم سینمایی	۴۱/۴۰

جمعه ۲ تیر

پسر سیرک	۱۷
فوتبال	۱۷/۴۰
چشمک	۱۸/۴۰
پهلوانان	۱۹/۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
خانه قمر خانم	۴۱
بالتر از خطر	۴۱/۴۰

شنبه ۳ تیر

کارتون	۱۸/۴۰
آنچه شما خواسته‌اید	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
افسونگر	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
آخرین مهلت	۴۱
آدم و حوا	۴۲

یکشنبه ۴ تیر

آقاخرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رتکارنگ	۱۹/۴۰
روح کاینان کرک	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
داش پالکی	۴۱
هفت شهر عشق	۴۲

دوشنبه ۵ تیر

کیما	۱۸/۴۰
جانوی علم	۱۹
واریته شش و هشت	۱۹/۴۰
ادبیات جهان	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
میدل مارچ	۴۱
ایران زمین	۴۲

مرکز شیراز

پنجشنبه ۱ تیر

کارتون	۱۸/۴۰
آنچه شما خواسته‌اید	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
افسونگر	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
آخرین مهلت	۴۱
آدم و حوا	۴۲

یکشنبه ۴ تیر

آقاخرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رتکارنگ	۱۹/۴۰
روح کاینان کرک	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
داش پالکی	۴۱
هفت شهر عشق	۴۲

دوشنبه ۵ تیر

کیما	۱۸/۴۰
جانوی علم	۱۹
واریته شش و هشت	۱۹/۴۰
ادبیات جهان	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
میدل مارچ	۴۱
ایران زمین	۴۲



رابریت بانگ و جیمز برولین در پیشگاه محله

پنجشنبه ۱ تیر

بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳
موسیقی ایرانی	۱۴/۱۰
فیلم ویژه	۱۴/۴۰
فیلم سینمایی	۱۵
ترانه‌های شاد	۱۶/۴۰
مسابقه شقایق آرتسهای جهان (بخش مستقیم از امجدیه)	۱۷
جستجو (تماشاخانه)	۱۹/۰۶
اخبار	۴۰/۴۰
ناسیونال شو	۴۱/۰۵
بالتر از خطر	۴۲/۱۰

شنبه ۲ تیر

بخش دوم	۱۸
برنامه کودکان	۱۸
اخبار استان	۱۸/۴۵
شما و تلویزیون (تولید محلی)	۱۹
دانش	۱۹/۴۰
مسابقه چهره‌ها	۱۹/۵۵
اخبار	۴۰/۴۰
دنیای يك زن	۴۱
قرعه‌کشی	۴۱/۴۰
فیلم سینمایی یاران شب و خشت	۴۲/۱۰
اخبار	۴۲/۴۵

جمعه ۲ تیر

بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳
تابستان گرم طولانی	۱۴/۱۱
دانش	۱۴
اخبار	۱۴/۴۰
بخش دوم	۱۸
برنامه کودکان (تولید محلی)	۱۸
اخبار استان	۱۸/۴۵
برنامه نوجوانان	۱۹
مسابقه مسائل روز (تولید محلی)	۱۹/۴۰
گفتگو درباره تستهای کسکور	۴۰

بخش دوم

کودکان	۱۸
اخبار استان	۱۸/۴۵
اتاق	۱۹
مادام پواری	۱۹/۴۰
شهر آفتاب	۱۹/۵۵
اخبار	۴۰/۴۰
اخبارپوس	۴۱/۰۵
نویسنده کارآگاه	۴۱/۴۰
ایران زمین	۴۲/۴۰
اخبار	۴۳

سه‌شنبه ۶ تیر

بخش اول

اخبار	۱۳
رانده شده	۱۳/۱۱
کانون خانواده	۱۴
اخبار	۱۴/۴۰

بخش دوم

آموزش کودکان روستائی	۱۸
اخبار استان	۱۸/۴۵
آموزش بزرگسالان روستائی	۱۸/۵۵
مسابقه تلاش	۱۹/۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
پیتون بلیس	۴۱
سرکار استوار	۴۲/۱۰
اخبار	۴۳

چهارشنبه ۷ تیر

بخش اول

اخبار	۱۳
حفاظت و ایمنی	۱۳/۱۱
موسیقی اصیل ایرانی	۱۴/۲۲
مسابقه جایزه بزرگ	۱۴/۴۵
اخبار	۱۴/۴۰

بخش دوم

آموزش زنان روستائی	۱۸
اخبار استان	۱۸/۴۰
برنامه کودکان	۱۸/۴۰
آوانه‌بو	۱۹
مادام پواری	۱۹/۴۰
قرن بیستم	۱۹/۵۵
اخبار	۴۰/۴۰
تاتر	۴۱
دنیای براکن	۴۲
اخبار	۴۳

یکشنبه ۴ تیر

بخش دوم	۱۸
برنامه کودکان	۱۸
اخبار استان	۱۸/۴۵
گفتار مذهبی	۱۹
دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت	۱۹/۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
مسابقه هما	۴۱
پزشک محله	۴۱/۴۰
راز بقا	۴۲/۴۰
اخبار	۴۳

دوشنبه ۵ تیر

بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳
شما و تلویزیون	۱۳/۱۱
ادبیات جهان	۱۴/۲۵
جولیا	۱۴

مرکز کرمان

پنجشنبه ۱ تیر

بازی بازی	۱۸/۴۰
دانش	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
ستارگان	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
دنیای يك زن	۴۱
فیلم سینمایی	۴۱/۴۰

جمعه ۲ تیر

پسر سیرک	۱۷
فوتبال	۱۷/۴۰
چشمک	۱۸/۴۰
پهلوانان	۱۹/۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
خانه قمرخانم	۴۱
بالتر از خطر	۴۱/۴۰

شنبه ۳ تیر

کارتون	۱۸/۴۰
آنچه شما خواسته‌اید	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
افسونگر	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰

سیروس انجمنی در پهلوانان

۴۱ آخرین مهلت
۴۲ آدم و حوا

یکشنبه ۴ تیر

آقاخرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رتکارنگ	۱۹/۴۰
روح کاینان کرک	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
داش پالکی	۴۱
هفت شهر عشق	۴۲

دوشنبه ۵ تیر

کیما	۱۸/۴۰
جانوی علم	۱۹
واریته شش و هشت	۱۹/۴۰
ادبیات جهان	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
میدل مارچ	۴۱
ایران زمین	۴۲

سه‌شنبه ۶ تیر

توس	۱۸/۴۰
سرزمین‌ها	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
دختر شاه پریان	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
سرکار استوار	۴۱
چنگ بزرگ	۴۲

چهارشنبه ۷ تیر

یاگزبانی	۱۸/۴۰
آموزش زنان روستائی	۱۹
نقالی	۱۹/۴۰
جولیا	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
ابله	۴۱
موسیقی فرهنگ و هنر	۴۲



مرکز کرمانشاه

پنجشنبه ۱ تیر

بازی بازی	۱۸
ورجینیائی	۱۸/۴۰
واریته شش و هشت	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
دنیای يك زن	۴۱
موسیقی ایرانی	۴۱/۴۰
فیلم سینمایی	۴۲
اخبار	۴۲/۴۰

جمعه ۲ تیر

کارگاه موسیقی	۱۰
سرزمین عجایب	۱۰/۴۰
آفتاب مهتاب	۱۱/۴۰
موسیقی ایرانی	۱۲/۴۰
مجله نگاه	۱۳
چهارل	۱۳/۴۰
بعداً اعلام می‌شود	۱۴/۴۰
فیلم سینمایی	۱۵
مسابقه فوتبال	۱۶/۴۰
چشمک	۱۷/۴۰
جستجو	۱۸
پهلوانان	۱۹/۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
ستارگان	۴۱
موسیقی ایرانی	۴۱/۴۰
بالتر از خطر	۴۲

شنبه ۳ تیر

کیما	۱۸
مبارز و پیروز	۱۸/۴۰
آنچه شما خواسته‌اید	۱۹
مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)	۱۹/۴۰
افسونگر	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
محله پیتون	۴۱
آدم و حوا	۴۲
موسیقی ایرانی	۴۲/۴۰
اخبار	۴۳

یکشنبه ۴ تیر

نمایش عروسکی و کارتون	۱۸
توس	۱۸/۴۰
موسیقی محلی	۱۹
کیسی جونز	۱۹/۴۰

۴۰ رنگارنگ
۴۰/۳۰ اخبار
۳۱ خانه قمرخانم
۳۱/۳۰ مدافعان
۳۲/۳۰ هفت شهر عشق
۳۳ اخبار

دوشنبه ۵ تیر

۱۸ باگزبانی و کارتون
۱۸/۳۰ خلیان ارلست
۱۹ موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰ اتاق ۲۲۲
۳۰ شهر آفتاب
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ اختاپوس



۱۶ دختر شاه پریان
۱۶/۳۰ فوتبال
۱۷/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۸ اعتراف
۱۸/۳۰ مسابقه جایزه بزرگ
۱۹/۳۰ دور دنیا
۳۰ خانه قمر خانم
۳۰/۳۰ اخبار
۳۱ ناسیونال شو
۳۲ آقای توک

۳۱/۳۰ اعتراف
۳۲/۳۰ ایران زمین
۳۳ اخبار

سه شنبه ۶ تیر

۱۸ آموزش روستائی (تولید محلی)
۱۹ جادوی علم
۱۹/۳۰ مسابقه تلاش
۳۰/۳۰ اخبار
۳۱ محله پیتون
۳۲ سرکار استوار
۳۳ اخبار

چهارشنبه ۷ تیر

۱۸ آموزش روستائی (تولید محلی)
۱۸/۳۰ آقای جدول
۱۹ آیوانو
۱۹/۳۰ دانش
۳۰ دختر شاه پریان
۳۰/۳۰ اخبار
۳۱ تاتر
۳۲ دنیای براکن
۳۳ اخبار

مرکز مشهد

● **شنبه ۳ تیر**
۱۷/۳۰ کارتون
۱۸ بازی بازی
۱۸/۳۰ جادوی علم
۱۹ موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰ غرب وحشی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۲ رویدادهای هفته

● **یکشنبه ۴ تیر**

۱۷/۳۰ کارتون باگزبانی
۱۸ آقا خرگه
۱۸/۳۰ شش و هفت
۱۹ آنچه شما خواسته اید
۱۹/۳۰ سازمان اس
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فیلم سینمایی

● **دوشنبه ۵ تیر**

۱۷/۳۰ کارتون
۱۷/۳۰ آموزش کودکان روستائی
۱۸/۳۰ جولیا
۱۹ ایران زمین
۱۹/۳۰ هاوانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ داش بالکن
۲۲ شهر عریان

● **سه شنبه ۶ تیر**

۱۷/۳۰ آموزش روستائی
۱۸/۳۰ موسیقی محلی

مرکز مهاباد

۱۹/۳۰ پهلوانان
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ خانه قمرخانم
۲۱/۳۰ بالاتر از خطر

● **شنبه ۲ تیر**

۱۸/۳۰ کارتون
۱۹ آنچه شما خواسته اید
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آخرین مهلت
۲۲ آدم و حوا

● **یکشنبه ۴ تیر**

۱۸/۳۰ آقا خرگه
۱۹ راز بقا
۱۹/۳۰ رنگارنگ
۲۰ روح کاپیتان کرک
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ داش بالکن
۲۲ هفت شهر عشق

● **دوشنبه ۵ تیر**

۱۷ پسر سیرک
۱۷/۳۰ فوتبال
۱۸/۳۰ چشمک

۱۹ سرزمینیا
۲۰ زندانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سرکار استوار
۲۲ راز بقا

● **چهارشنبه ۷ تیر**

۱۷/۳۰ آموزش زنان روستائی
۱۸ توسن
۱۸/۳۰ مجله نگاه
۱۹ ویدوک
۱۹/۳۰ روهاید
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۱/۳۰ هفت شهر عشق

**مژده به اهالی محترم مشهد
فروشگاه بزرگ
مشهد
بزودی افتتاح میشود**

اهالی محترم مشهد
به تابان اکسپرس مراجعه کنید
تا از هر نظر راضی باشید
مشهد: سوم اسفند، خشک شولی
تابان اکسپرس تلفن ۲۸۹۵۲

۱۹ جادوی علم
۱۹/۳۰ وارینه شش و هفت
۲۰ ادیبان جهان
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ میدل مارچ
۲۲ ایران زمین

● **سه شنبه ۶ تیر**

۱۸/۳۰ توسن
۱۹ سرزمینها
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ دختر شاه پریان
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سرکار استوار
۲۲ جنگ بزرگ

● **چهارشنبه ۷ تیر**

۱۸/۳۰ باگزبانی
۱۹ آموزش زنان روستائی
۱۹/۳۰ تقالی
۲۰ جولیا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ابله
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر

**تلویزیون
آموزشی**

۱۰/۳۰ مسابقه اطلاعات
عمومی (ضرب -
المثل و شعر -
مصور)
۱۱ فیلم سینمایی

● **شنبه ۳ تیر**

۸ ترانه‌ها و چشم -
اندازها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و
اعلام برنامه
۸/۳۵ نیایش
۹/۱۵ برنامه هنری
۹/۳۰ مسابقه ریاضی
۹/۵۵ مکالمه آلمانی
۱۰/۱۰ حساب ذهنی
۱۰/۳۵ فیلم آموزشی
۱۰/۵۰ شیمی برای همه

● **یکشنبه ۴ تیر**

۸ ترانه‌ها و چشم -
اندازها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و
اعلام برنامه
۸/۳۵ نیایش
۹/۱۵ برنامه هنری
۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه
۹/۵۵ مکالمه فرانسه
۱۰/۱۰ طبیعی برای همه
۱۰/۳۵ فیلم آموزشی
۱۰/۵۰ نقاشی

● **دوشنبه ۵ تیر**

۸ ترانه‌ها و چشم -
اندازها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و
اعلام برنامه
۸/۴۵ بخوانیم و بنویسیم
۹/۱۵ برنامه هنری
۹/۳۰ مسابقه انگلیسی
۹/۵۵ مکالمه انگلیسی
۱۰/۱۰ طبیعی برای همه
۱۰/۳۵ فیلم آموزشی
۱۰/۵۰ مسابقه شیمی

● **سه شنبه ۶ تیر**

۸ ترانه‌ها و چشم -
اندازها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و
اعلام برنامه
۸/۴۵ بخوانیم و بنویسیم
۹/۱۵ برنامه هنری
۹/۳۰ مسابقه انگلیسی
۹/۵۵ مکالمه انگلیسی
۱۰/۱۰ طبیعی برای همه
۱۰/۳۵ فیلم آموزشی
۱۰/۵۰ مسابقه شیمی

● **چهارشنبه ۷ تیر**

۸ ترانه‌ها و چشم -
اندازها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و
اعلام برنامه
۸/۴۵ بخوانیم و بنویسیم
۹/۱۵ برنامه هنری
۹/۳۰ مسابقه انگلیسی
۹/۵۵ مکالمه انگلیسی
۱۰/۱۰ طبیعی برای همه
۱۰/۳۵ فیلم آموزشی
۱۰/۵۰ مسابقه شیمی

**تلویزیون
آمریکا
AFTV**

**رادیو آمریکا
AFR**

THURSDAY
0900 Sesame Street
1000 Daniel Boone
1100 Animal World
1130 Sign Off
1500 Sports Special
1630 Skiing
1700 Grambling Marching Band
1800 Anima' World
1830 My Three Sons
1855 C B B
1900 News
1915 Buck Owens
1940 The Lieutenant
2030 Playhouse 90
2145 C B B
2150 Movie: "Eart of Eden"

FRIDAY
1500 Game of the Week
1800 Roller Games
1855 C B B
1900 News

1915 Andy Griffith
1940 Wonderful World of Disney
2030 Gunsmoke
2120 Wrestling
2210 C B B
2215 Movie: "Deputy Marshall"

SATURDAY
1800 Daniel Boone
1855 C.B.B
1900 News
1915 This is Your Life
1940 Bob Hope
2030 Ironside
2120 U. S. Steel Hour
2210 C.B.B
2215 Tonight Show
2320 Christophers

SUNDAY
1500 Sportis Sp.
1630 Skiing
1700 Billiards
1800 Bill Cosby

TUESDAY
1800 Julia
1830 Charlie Chaplin
1855 C.B.B
1900 News
1915 The Longer Rod
1915 Life Around U.S.
1940 Flip Wilson
2030 Bracken's World
2120 Big Picture
2145 On Campus
2210 C.B.B
2215 Pro Boxing
2345 Sacred Heart

MONDAY
1800 Governor & J. J.
1830 Mayberry RFD
1855 C.B.B
1900 News
1915 Camera Three
1940 Ice Palace
2030 Mod Squad
2120 Funny Side
2210 C.B.B
2215 Movie: The 3 Rd Voice
2330 Madam (Rel. Spec)

TUESDAY
1800 Julia
1830 Charlie Chaplin
1855 C.B.B
1900 News
1915 The Longer Rod
1915 Life Around U.S.
1940 Flip Wilson
2030 Bracken's World
2120 Big Picture
2145 On Campus
2210 C.B.B
2215 Pro Boxing
2345 Sacred Heart

MONDAY
1800 Governor & J. J.
1830 Mayberry RFD
1855 C.B.B
1900 News
1915 Camera Three
1940 Ice Palace
2030 Mod Squad
2120 Funny Side
2210 C.B.B
2215 Movie: The 3 Rd Voice
2330 Madam (Rel. Spec)

THURSDAY
1500 American Sportsman
1600 Billiards
1700 Fab. World of Skiing
1730 Flying Fisherman
1800 Animal Kingdom
1830 My Three Sons
1855 C B B
1900 News
1915 Buck Owens
1940 The Lieutenant
2030 Playhouse 90
2145 C B B
2150 Movie: "Goliath end The Barbarians"

FRIDAY
1500 Game of the Week
1800 Roller Games
1855 C B B
1900 News
1915 It Was a Very Good Year
1940 Wonderful World of Disney

2030 Gunsmoke
2120 Wrestling
2210 C B B
2215 Movie: "I was a Teenage Werewolf"

SATURDAY
1800 Daniel Boone
1855 C B B
1900 News
1915 This is Your Life
1940 Glen Campbell
2030 Ironside
2120 It Couldn't be Done
2210 C B B
2215 Tonight Show
2320 Christophers

SUNDAY
1500 Sportis Sp.
1630 Skiing
1700 Billiards
1800 Bill Cosby
1830 Doris Day
1855 C B B

1900 News
1915 Life Around U.S.
1940 Flip Wilson
2030 Bracken's World
2120 Big Picture
2150 Biography
2215 C B B
2220 Pro Boxing
2330 Sacred Heart

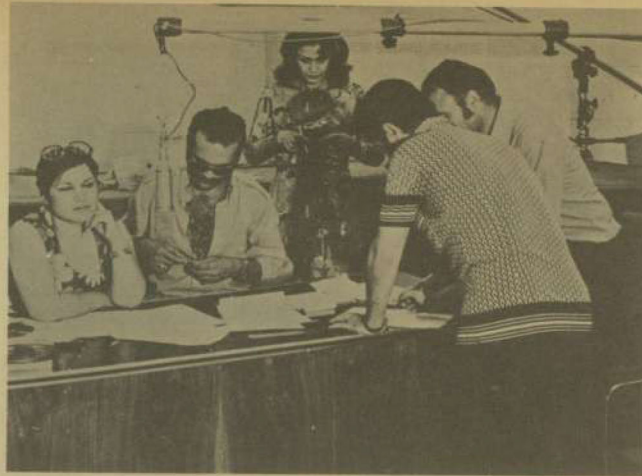
MONDAY
1800 Governor & J. J.
1830 Mayberry RFD
1855 C B B
1900 News
1915 Camera Three
1940 Ice Palace
2030 Mod Squad
2120 Funny Side
2210 C B B
2215 Movie: "Honeymoons Will Kill You"
2340 Mr. Big

TUESDAY
1800 Julia
1830 Charlie Chaplin
1855 C B B
1900 News
1915 Bewitched
1940 Dean Martin
2030 High Chaparral
2120 Dick Powell
2210 C B B
2215 Dick Cavett
2320 This Is The Life

WEDNESDAY
1800 Nanny & The Professor
1830 Here's Lucy
1855 C B B
1900 News
1915 Wide Wide World
1940 Laugh In
2030 Perry Mason
2120 Nitcap Theater:
1. Four Ways Cut
2. Dev. 1 On Wheels

نمایشنامه‌ها

- «شورای ترافیک در سطح جهانی» نام نمایشنامه‌ای است دربارهٔ مسایل ترافیک که این روزها شدیداً گریبانگیر مردم است. - «دستگاه دروغ‌سنج» که در برنامه‌های گذشتهٔ جمعه بازار بسیار از آن یاد شده و این هفته بر تازگی با استفاده از این دستگاه تهیه شده است. - طنز نویس جمعه بازار این هفته شما را به یک گردش دسته‌جمعی از نوع گردش-هایی که معمولاً برای توریست‌ها تدارک می-بینند خواهند برد. - یادداشت‌های پسرانکده از یک نویسنده قسمت جالب دیگری از برنامه جمعه بازار را تشکیل می‌دهد.



مجریان برنامه جمعه بازار در استودیو

«جمعه بازار» در این هفته نیز مطالب و جالبی گرد هم آورده که از آن می‌توان ترانه‌ها، نمایشنامه‌ها، گزارش و نکات شیدنی دیگری را نام برد.

ترانه‌ها

تی «گل همراه نسیم» - علی نظری
میلرزه» - نصیری «ختر هسایه» -
لی «مروز و فردا» - مدیسی «دریغ
لکه تنها مانده» و از گیتی «شکوه سبزم»
- ترانه‌ای که بر روی یکی از آهنگهای
مارت تنظیم شده - «دل بلبوس» بخش
د.
دو ترانه جدید بنام‌های «آفتاب‌می‌شود»
د از من» که شعر آن از فروغ فرخزاد
بوسیله فریدون فرخزاد اجرا می-
د.
المه نیز «بارونه بارونه» و «ای‌وی»
می‌خواند.

رپورتاژ هفته

مجری جمعه بازار این هفته به‌سراغ
ای متروک واقع در چهارراه حسن‌آباد
د و دربارهٔ شایعه وجود «جن» در این
با همسایگان و مردم محل گفتگو می-
د.

مجریان برنامه جمعه بازار فریدون
و ژاله هستند و در برنامه این
بازیگرانی چون: تابش - قدکچیان -
بی - امیرفضلی - مشکین - مقبل -
یار - مودین - تاج احمدی و مصداق
ملت دارند.

داستان‌ش
یوزباشی

نوشته پریز خطیبی
کارگردان: صادق بهرامی
تهیه کننده: مهدی شرفی
بازیگران: مسعود تاج‌بخش-
امیرفضلی-محمدفریدون-اسماعیلی-
توران مهرزاد - اکبر مشکین
یاد آوری خاطرات گذشته برای
کسانی که با زندگی قدیم پیوندی
دارند دلنشین و لذت‌بخش است و

نمایشنامه جمعه ساعت ۱۳ - برنامه اول
ششم‌ها و لبخندها

اثر: هارولد بریوز
ترجمه: مصطفی جنتی عطایی
کارگردان - ژاله - تهیه کننده
مهدی شرفی
بازیگران: لریا قاسمی - مهین
ی - آذر دانشی - هوشنگ بهشتی.

دفتر آدینه

جمعه - برنامه دوم - ساعت ۱۰/۳۰

فراغوش می‌کنم
اما همینکه آوای تو نغمه سر می‌دهد
تصویر سر بر می‌آورد
زیبای من
آن ترانه‌های گرجستان را برای من.....

جهان هنر

پنجشنبه - برنامه دوم - ساعت ۱۶/۳۰
- برنامه «جهان هنر» اینبار اختصاص
دارد به «نوسان دندی» آهنگساز معاصر
فرانسوی. در این برنامه زندگی و آثار این
آهنگساز مورد بررسی قرار می‌گیرد و
افسانه‌هایی از سرگذشت و سرنوشت او
بازگو می‌شود.

برنامه موسیقی جاز

جمعه - برنامه دوم - ساعت ۱۱/۳۰
- در این برنامه «فریدون
فرهت» مجری و نویسنده برنامه
گفتگویی خواهد داشت دربارهٔ موسیقی-
دانان جاز انگلیسی و معرفی «هارولد
بکت» موسیقیدان و نوازندهٔ ترومپت
جاز انگلستان، در این برنامه نمونه-
هایی از کار گروه این موسیقیدان و
ترکیبهای ۶ نفری و ۸ نفری او پخش
خواهد شد.

تئاتر

جمعه - برنامه دوم - ساعت ۱۹-۲۵
پالتو
روز جمعه از برنامه دوم
نمایشنامه «پالتو» نوشته دینو بوتزاتی
که بوسیله پروین تأییدی ترجمه شده
است پخش خواهد شد. کارگردان این
نمایشنامه خسرو فرخزاد و تهیه کننده
آن مظفر مقدم است و این هنرپیشگان
اجرای نقشهای نمایشنامه را برعهده
دارند: آذر دانشی - لریا قاسمی -
مهین نثری - بهزاد فراغانی - رامین
فرزاد - فریبا و با شرکت سه نفر از
بچه‌های برنامه کودک: سهران کیانی
آشپارسانی و فرخ کاظمی.

جهان اندیشه

دوشنبه - برنامه دوم - ساعت ۲۰/۳۰

بخشی خواهد بود درباره «سرافین
دوسانلیس» دختر جوانی که یکی از
بزرگترین نقاشان قرن بیستم شد.
در قسمت دیگری از این برنامه راجع
به «سیرانو دوبرزاک» نخستین نویسنده
داستانهای علمی و خیالی دنیا (سفر به
کشورها و امپراطوریهای خورشید و ماه)
گفتگو می‌شود. این برنامه به مناسبت هفتاد
و پنجمین سال انتشار نمایشنامه «سیرانو دو
برزاک» اثر «رستان» تهیه شده است.

نامه‌های يك جهانگرد

برنامه دوم - ساعت ۳۰ - ۱۰
این هفته جهانگرد رادیو از
کامبوج دیدن میکند و از بازماندهٔ
تمدن «خمرها» همان قومی که
کامبوجیهای امروز خودشان رافزندان
آن میدانند، و آنچه میتوانست بازگویی
تمدن «خمرها» باشد. امروز در
ویرانه‌های آنکور (آنکوروات و
آنکور-توم) یادگارهای قرن نهم و
دوازدهم میلادی دیده میشود. آنکور
بزرگان دیگر شاید بزرگترین، شور-
انگیزترین و هنرمندانه‌ترین پرستشگاهی
باشد که بشر تاکنون ساخته است.
در این سلسله برنامه‌ها که جهانگرد
رادیو نوشته است شنوندگان از همهٔ
رسوم، آداب و اخلاق کامبوجیهای
امروز و دیروز آگاه میشوند، افسانه
شاهان بزرگ این سرزمین را میشوند
و با اساطیر يك ملت آشنا میشوند.

آشنایی با موسیقی جاز

دوشنبه - برنامه اول - ساعت ۱۶-۳۰
- در این برنامه گفتگویی خواهد
بود درباره استفاده از پلی ریتم‌های آفر
Poly, Rhythm, Afro در موسیقی
جاز و چگونگی کار چندین نوازندهٔ
آهوات ضربی در قسمت ریتیم ارکسترهای
جاز، و چند نمونه مختلف از کار اساتیدی
نظیر گروه نوازنده فلوت «پادی کات»
Buddy, Collette «اسکار پیترسون»
- «آرت بلیکی» و «پیانیت» «ارول گارنر»
پخش میشود.



این هفته در تهران

تالری شماره ۱
پنجشنبه اول تا ۹ مرداد
همه روز بجز روزهای تعطیل ساعت ۱۷
تا ۲۰
● نمایشگاه عکاسی «علی شکوه»
تالری شماره ۲
از ۳ تا ۲۴ تیرماه همه روز بجز روزهای
تعطیل ساعت ۱۷ تا ۲۰-۳۰

کارگاه نمایش

چهارراه یوسف‌آباد، اول خیابان شاه،
کوچه کلاتوری.

مروارید

بر اساس داستان مروارید از جهان اشتاین‌بک.
اقتباس، تنظیم و کارگردانی: مریم خلوتی
متن فارسی: کرمشترک گروه
بازیگران: مهوش افشارینا، حسین امیری،
نسرین یودشیرازی، هوشنگ
توزیع: هوشنگ توکلی، علی
جاویدان، منوچهر جهانگیری،
فریبرز سمندریور، سهیل‌سوزنی،
حسین فرور، علیرضا مجلل،
همايون موفار، مهدی منتظر.

گالری مس

خیابان پهلوی، کوچه هراز.
● نمایشگاه نقاشی «پریسا بهمنیان»
از ۲۸ خرداد همه روز بجز روزهای
تعطیل عصر ساعت ۱۷ تا ۲۰

● نمایشگاه نقاشی‌های «کارول
تامپسون»
از اول تیر همه روز بجز روزهای تعطیل
عصر ساعت ۱۷ تا ۲۰

خانه آفتاب

خیابان روزولت، روبروی دانشرای عالی،
شماره ۱/۱۵۶

● نمایشگاه نقاشی «فریده
عمادزاده»
از اول تیرماه همه روز بجز روزهای
تعطیل
صبح‌ها ساعت ۹ تا ۱۳
عصرها ساعت ۱۶ تا ۲۰

خانه نمایش

خیابان شاهرضا، جنب شرکت هواپیمایی
B.O.A.C، خیابان پارس، شماره ۳۲
توسط گروه هنر ملی

● در جنگل
بر اساس قصه‌ای از، اکتاگوا
ترجمه: سیمین دانشور
کارگردان: محمود دولت‌آبادی
بازیگران: محمد رضا کلاهدوزان، پرویز
مهرام، آتش‌خیز، سهراب اعزاز،
حسین محبوب، فریدون پوررضا،
سیمین خسروی، علی زکان،
داریوش مؤدیان

از اول تیرماه همه روز بجز روز های
تعطیل ساعت ۲۰

گالری سولیوان

● نقاشی‌های دوره عظمت رنسانس
از اول تیر ماه همه روز بجز روزهای
تعطیل ساعت ۱۶-۳۰ تا ۲۰-۳۰

گالری سیحون

● نمایشگاه نقاشی‌های «یولاک»
از ۱۰ تیر همه روز بجز روزهای تعطیل

انجمن ایران و آمریکا

خیابان عباس‌آباد، خیابان وزرا.

● «جزئیات مربوط به فن معماری
شیراز» سقفاهدرهادی پوارها و
پنجره‌ها

برنامه‌هایی که بطریقه استریوفونیک از رادیو تهران (برنامه دوم) پخش میشود

● باغ - سونات‌های فلوت و کلارینت
● دو شنبه
● راکسمپانینف - کنسرتو برای پیانو و ارکستر شماره ۱ اشتراوس - بولسک
● سه شنبه
● موتسارت - کوارتت‌های زهی شماره ۱۵ و ۲۲
● چهارشنبه
● اورف - کارمینا بورانا

کنسرت شب

ساعت ۲۱ الی ۲۲/۳۰

پنجشنبه

آثاری برای گیتارسلو - جولیان بریم نوازنده گیتار
● سرژ پروکوفیف - کوئینتت سل‌مینور اپوس ۳۹ (گروه ملوس لندن)
● یانیس گزنایکیس - هرمانا (کنورگه پلودرماخر نوازنده پیانو)
● یوهان سباستیان باخ - توکاتا و فوگ در ریمینور
● جمعه
● جوزپه وردی - اپرای اپدا (ارکستر فیلارمونیک وین برهبری هربرت فون کاران)
● دوشنبه

● چایکوفسکی - فرانچسکا داریمینی (ارکستر فیلارمونیا برهبری کارلو ماریاچو)
● یوهانس برامس - سمفونی شماره ۳ در فاسماژور اپوس ۹۰
● (ارکستر سمفونیک کلیولند برهبری جرج تسل)
● زولتان کودای - واریاسیون روی یک تم محلی (ارکستر فیلار - مونیک ایالت برنو برهبری یانوش فرنچیک)
● سه شنبه

● آرنولد شونبرگ - کوئینتت پادی اپوس ۲۶ (کوئینتت پادی فیلار - مونیک چک)
● پیتستی - کنسرتو دل استات (ارکستر سوئیس رومانند برهبری گاردلی)
● علیرضا مشایخی الف: اتود برای کلارینت (هوشنگ باستان سیر نوازنده کلارینت)
● ب: آتونوم ۴ (مرلین سوئیندلر نوازنده فولوت - فیبل شوتسمان نوازنده سازهای ضربی)
● چهارشنبه

● فلیکس مندلسون - اورتور غار فینگال - ارکستر سوئیس رومانند برهبری ارنست آنسرمه
● دیمتری شوستاکوویچ - سمفونی شماره ۱۰ در می‌مینور (ارکستر سمفونیک یو. اس. اس. آر. برهبری یوگن مویسلانف)
● چایکوفسکی - اورتور فانتزی رومشو و ژولیت - ارکستر فیلارمونیا برهبری کارلوماریاچولینی

نار جاویدان موسیقی

۹ الی ۱۰ صبح
● پل هندمیت - سمفونی در سل‌ماژور (ارکستر فیلارمونیک برهبری سرآدریان بولت)
● ویلیام شومن - آوای اورفتو
● کنسرتو سمفونیک کلیولند برهبری جرج تسل - نوازنده ویولن سل (رد رز)

● آدولف آدام - باله لودیابل
● تر (ارکستر سمفونیک لندن برهبری ریچارد بونینگت)

● یوهان سباستیان باخ - رتوهای برانلو بورگ شماره ۱ - ۵ (گروه مجلسی پراگ) برهبری ن مونکلینگر.
● سه شنبه
● بلاپارتوک - سونات برای پیانو و سازهای ضربی (ورالیکووا - میتمیلسک - نوازنده پیانو ماموالتون - کنسرتو برای ویولن کستر (زینو فرانچسکاتی نوازنده نین همراهی ارکستر سمفونیک لوفیا برهبری یوژن اورماندی)
● دوشنبه

● فرانسیس لیست - راپسودی شماره ۵ (ارکستر فیلار - ک برلین برهبری هربرت فون - یان)
● ریمسکو کرساکف قسمت‌هایی مغروس طلائی (ارکستر سمفونیک ک برهبری واکلاف واسمچک)
● ونسان دندی - واریاسیونهای تا (ارکستر سمفونیک پراگ برهبری زولتان فکت)

با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم

۱۲ الی ۱۳
● یوهانس برامس
● لئوپولد موتسارت
● ایگور استراوینسکی
● جوزپه تورلی
● پیر فورتیه

موسیقی کلاسیک

۱۷ الی ۱۸ بعد از ظهر
● شوستاکوویچ - سونات برای پیانو اپوس ۱۲۴
● شوستاکوویچ - سونات برای پیانو اپوس ۱۲۴

ویدیوتیپ ضبط تصویر و صوت مدل CV_2100AGE سونی



- برای ضبط همزمان تصویر و صوت روی نوار ۱ اینچی از تلویزیون یا زردرین
- مجهز به سیستم AUTOMATIC GAIN CONTROL برای ضبط ثابت تصویر و صدا.
- طرز کار بسادگی ضبط صوت.
- طرز کار ساده برای ادیت و کپی نوار از دستگاه دیگر.
- اضافه کردن صدا روی صدا.

مدل DVK_2400

قابل حمل مجهز به میکروفن مخفی
برای اطلاعات بیشتر به نمایشگاه مرکزی سونی
چهار راه شیخ هادی مراجعه فرمائید.

SONY
یعنی کمال در الکترونیک



آموزش

بازرگانی و صنایع

علوم و پزشکی

سازمان تبلیغاتی سونی

IMMORTAL COMPOSITIONS

9 to 10 AM.
THURSDAY
PAUL HINDEMITH
Symphony in E-Flat Major.
London Philharmonic Orchestra.
Sir Adrian Boult Conductor
WILLIAM SCHUMAN
A Song of Orpheus.
The Cleveland Orchestra.
George Snell Conductor
Leonard Rose, Cello.

SATURDAY
ADOLPHE ADAM
Le Diable A Quatre (Ballet).
London Symphony Orchestra.
Richard Bonynge Conductor.

MONDAY
J. S. BACH
Brandenburg Concertos No. 1 - 3 - 5.
Ara Rediviva Ensemble Prague
Milan Muncinger Cond.

TUESDAY
BELA BARTOK
Sonata for Two Pianos & Percussion
Vera Lejskova & Vlastimil Lejsak, Piano
WILLIAM WALTON
Concerto for Violin & Orchestra.
The Philadelphia Orchestra.
Eugene Ormandy Conductor
Zino Francescatti Violin.

WEDNESDAY
FRANZ LISZT
Ungarische Rhapsodie Nr. 5 e-moll.
Berlin Philharmonic Orchestra.
Herbert von Karajan Conductor.
NICOLAI RIMSKY - KORSAKOV
The Golden Cockerel.
Prague Symphony Orchestra.
Vaclav Smetacek Conductor.
VINCENT D'INDY
Istar, Symphonic Variations Op. 42
Prague Symphony Orchestra.
Zoltan Fekete Conductor.

INTRODUCING GREAT - COMPOSERS
12 to 13 P. M.

THURSDAY
Johannes Brahms

SATURDAY
Leopold Mozart

MONDAY
Igor Stravinsky

TUESDAY
Giuseppe Torelli

WEDNESDAY
Pierre Fournier

June 22
SHOSTAKOVICH
Sonata for Violin & Piano Opus 134

June 24
BACH
Sonatas for Flute & Harpsichord

June 27
RACHMANINOV
Concerto for Piano & Orchestra No. 1
STRAUSS
Burlesque

June 28
MOZART
String Quartets No. 15 & 22

June 29
ORFF
Carmina Burana

THURSDAY
Compositions for Solo Guitar.
Julian Bream Guitar.
SERGE PROKOFIEV
Quintet Op. 39 in G Minor.
The Melos Ensemble.
IANNIS XENAKIS
Herma.
Georges Pludermacher Piano.
J. S. BACH
Tocata & Fugur in D Minor.

FRIDAY
GIUSEPPE VERDI
Aida (Opera).
Vienna Philharmonic Orchestra.
Herbert von Karajan Conductor.
Renata Tebaldi (Aida).
Fernando Corena (The King).
Giulietta Simonato (Amneris).
Carlo Bergonzi (Radames).

MONDAY
P. I. TCHAIKOVSKY
Francesca Da Rimini
Philharmonia Orchestra.
Carlo Maria Giulini Conductor.
J. BRAHMS
Symphony No. 3 in F Major Op. 90
The Cleveland Orchestra.
George Snell Conductor.
ZOLTAN KODALY
Variations on a Hungarian Folksong
Brno State Philharmonic
Janos Ferencsik Conductor.

TUESDAY
A. SCHONBERG
Wind Quintet Op. 26
Czech Philharmonic Wind Quintet.
I. PIZZETTI
Concerto Dell' Estate.
L'Orchestre de la Suisse Romande.
Gardelli Conductor.
A. MASHAYEKHI
Study for Clarinet.
Hooshang Basfaniar Clarinet.
A. MASHAYEKHI
Atomom IV.
Merlin Swindler Flute.
Fill Schuzmann Percussion.

WEDNESDAY
FELIX MENDELSSOHN
Overture the Hebrides (Fingales Cave) Op. 26
L'Orchestra de la Suisse Romande.
Ernest Ansermet Conductor.
DIMITRI SHOSTAKOVICH
Symphony No. 10 in E Minor (Op. 93).
U. S. S. B. Symphony Orchestra.
Yevgeny Svetlanov Conductor.
P. I. TCHAIKOVSKY
Romeo & Juliet (Fantasy - Overture).
Philharmonia Orchestra.
Carlo Maria Giulini Conductor.

«پورنوگرافی» و آزادی

لاش سازمانهای تسلیح اخلاقی و سناتورهای امریکابرای بلوگیری از تجارت «صورقبیحه» به جایی نرسید!

آمارهای دقیق، جدی بودن خطرهای ناشی از
«پورنوگرافی» را در جامعه آمریکایی رد کرد



در یکی از روزهای سال ۱۹۶۷، سنای آمریکا که معمولاً مسائل بسیار مهم و جدی را مورد بحث و گفتگو قرار میدهد، مسئله تازهای را مطرح کرد. مسئله‌ای که اصولاً طرح آن در محیط سنگین آرام و مظاهر به‌پاکی و تقوای سنای آمریکا بسیار بعید می‌نمود: پورنوگرافی! و خطری که پورنوگرافی جامعه آمریکایی را تهدید می‌کند... البته فقط سناتورهای جا افتاده بودند که نیست به این تهدید اعلام خطر میکردند. از مدتها قبل رؤسای سازمانهای تسلیح اخلاقی که تعدادشان در آمریکا از شماره بیرون است، پورنوگرافی را بعنوان داغ‌ترین سوزه مباحثات و سخنرانیهای اخلاقی خویش انتخاب کرده بودند و در حقیقت سناتورهای نیز فریاد اعتراض همین گروه را در محیط سنای آمریکا منعکس می‌ساختند.

رئیس جمهوری آمریکا برای آنکه سرو صدای قضیه را بخواباند و موقتاً بر آتش ختم سازمانهای تسلیح اخلاقی آبی پاشد بلافاصله دستور داد کمیسیونی تحت عنوان «کمیسیون پورنوگرافی و تصاویر مخالف اخلاق» تشکیل شود و به این امر بسیار مهمی که جامعه آمریکا را مورد تهدید قرارداد است رسیدگی کند. مطالعات و تحقیقات کمیسیون دوسال طول کشید، به دنبال این تحقیقات بود که یک گزارشی مفصل و جامع و دقیق روی میز ریاست جمهوری و سنای آمریکا قرار گرفت و چون این گزارش را بصورت یک کتاب جیبی چاپ کردند تعداد صفحات آن به ۷۰۰ رسید!

بعد از نشر این گزارش بود که قضیه صورت دیگری بخود گرفت، زیرا دوسوم از اعضای کمیسیون صریحاً اظهار نظر کرده بودند که اعلام خطر سنا و سازمانهای تسلیح اخلاقی آمریکا، پایه و اساس محکمی ندارد و موضوع آنقدرها هم که درباره‌اش جنجال برپا کرده‌اند جدی و خطرناک نیست. البته اعضای کمیسیون همچو توسعه پورنوگرافی را در شئون مختلف جامعه آمریکائی بکلی نفی نکرده بودند؛ فقط این موضوع را بعنوان یک خطر جدی برای جامعه آمریکائی مورد تردید قرار داده بودند.

اساس این گزارش برپایه مراجعه به افکار عمومی قرار داشت و اکثریت قریب به اتفاق اشخاصی که از ایشان سؤال شده بود، پورنوگرافی را یک خطر جدی و واقعی تلقی نکرده بودند و تنها دودرصد پاسخ دهندگان آنرا یک خطر مهم و واقعی شمرده بودند. ۹۸ درصد بقیه. مسائل دیگری را بصورت خطرات جدی و اساسی برای جامعه آمریکا عنوان کرده بودند از جمله: جنگ و بیستام، مشکلات اقتصادی، بافتن یک شغل، آلودگی هوا و تبعیض نژادی...

این عقیده دولتک اعضای کمیسیون بود. اما یک ثلث دیگر، طی گزارشی جداگانه، پورنوگرافی را خطری عمده و وحشتناک برای جامعه آمریکائی دانسته و تب پورنوگرافی را علامت و مقدمه یک بیماری عسری و خطرناک شمرده بودند.

ولی اصلاً پورنوگرافی چیست و خطری که به ادعای این گروه جامعه آمریکائی یا هر جامعه دیگری را مورد تهدید قرار می‌دهد از چه مقوله‌ای است؟

در حقیقت پورنوگرافی یا به اصطلاح کوتاه امروزی «پورنو» یک تجارت است. یا به عبارت دیگر مجموعه‌ای از کارهای تجاری است که تحت عنوان «ارونیک» به‌طالبان

عرضه میشود. یعنی همه آن چیزهایی که به نحوی از انحا با نمایش سکس بستگی پیدا می‌کند. طبعاً این تجارت نیز مثل هر سودای دیگری از سه عامل تشکیل می‌یابد: تهیه کننده، توزیع کننده و مصرف کننده... و قبل از آنکه این بحث در سنای آمریکا مطرح شود و گزارش کمیسیون انتشار یابد. میزان تهیه و تولید این کالا در آمریکا چندان نبود که ارزش مطالعه و بررسی علمی و اساسی داشته باشد.

در حال حاضر در آمریکا دو مرکز مهم تهیه «پورنو» وجود دارد: نیویورک و کالیفرنیا. توزیع کنندگان این کالا معمولاً اشخاصی هستند که سابقه شرارت داشته‌اند و لاف‌آئل دوسه بار سروکارشان با پلیس و مقامات قضائی افتاده است... یکی دیگر از نکات جالب اینکه برخلاف تصور عمومی، تا کنون رهبران و اداره کنندگان سازمانهای عظیم گنگستری و قاچاق و قمارخانه داری و امثال آن توجه و تمایلی به دخالت در تجارت «پورنو» نشان نداده‌اند زیرا آنها فقط به معاملاتی دست می‌زنند که بازار عمده و منافع کلان و قابل ملاحظه داشته باشد و تجارت «پورنو» هنوز به چنان مقام و مرتبای فرسیده است که شایسته عطف توجه رهبران سازمانهای عظیم قاچاق و سایر اعمال خلاف قانون باشد. درحقیقت این تجارت را میتوان چیزی در سطح خرید و فروش اشیای دست دوم خانگی دانست.

تجارت «پورنو» در آمریکائو جنبه کالایی وارداتی داشته است. اولین شهری که به این تجارت اقبالی نشان داد نیویورک بود و اولین محلی که مطبوعات پورنو در آن به معرض نمایش گذاشته شد ایستگاه مرکزی راه‌آهن این شهر بود. انواع مجلات و کارت پستالها و مطبوعات پورنو باینت جلدهای رنگی و فریبنده و اغواگر که اغلب نیز در اروپا به‌جای رسیده و از طریق پاریس به آمریکا صادر شده بود در بساط دکهای کتاب و مجله فروش ایستگاههای راه‌آهن به معرض تماشا گذاشته شد و سپس مراکز دیگری باوسعت بیشتر و ابتکارات وامکانات فراوان‌تر برای عرضه این کالای توظهور بوجود آمد... اکنون بزرگترین مرکز عرضه «پورنو» در نیویورک، در حدود محل تلاقی خیابان چهل و دوم با خیابان معروف برادوی

است که تقریباً همه مغازه‌های آن به این کار اختصاص یافته است و ابتکارات صاحبان آنها مورد تقلید کلیه سوداگران پورنو در پنجاه ایالت آمریکا قرار گرفته است: معمولاً همه این فروشگاهها از یک سالن بزرگ نمایشگاه در قسمت جلو تشکیل میشود که انواع عکسها و مجلات و کتابهای پورنوگرافی در آن به معرض نمایش گذاشته شده است. و بعد در قسمت عقب این سالن یک یا چند پستو قرار دارد که بعضی از آنها دارای لژهای جداگانه افرادی است و در بعضی دیگر مقداری سوراخ تعبیه شده است که تماشاگر مشتاق بعد از آن که سکه‌ای را در شکاف مخصوصی انداخت و پشت سوراخ می‌نشیند و انواع صورقیبچه را برای مدت کوتاه یا بلندی که طبعاً نسبت به ارزش سکه‌ای که در شکاف انداخته تفاوت می‌کند از نظر می‌گذراند... در حقیقت این قسمت اخیر را میتوان به چیزی در زمینه شهر فرنگ خودمان تشبیه کرد. شهر فرنگ خود کاری که بجای تصویر امپراتوران و فرخ‌لقا، فیلمهای پورنو، تهیه شده در استودیوهای مخصوص سواند و دالمارک و امثال آنها را نشان میدهد.

بدین ترتیب مصرف «پورنو» نیز مثل تهیه و توزیع آن، قبل از همه جا در نیویورک و سپس در کالیفرنیا تضح گرفت و سپس به شهرهای بزرگ سرایت کرد و بعد از اندک مدتی به اقصی نقاط سرزمین پهناور آمریکا راه یافت. بطوریکه اکنون در شهرهای هائی هم که بیش از صد هزار نفر جمعیت ندارد میتوان حداقل چهار تا پنج مرکز نمایش و توزیع و فروش «پورنو» یافت که همه آنها نیز برای رونق کسب و کار خویش در روزنامه‌ها و سینماهای محلی اعلان می‌کنند و سینماهای نمایش دهنده فیلمهای «پورنو» نیز برنامه‌های خود را در ستون برنامه‌های سایر سینماها به‌جای میرسانند. اعلاناتی که برای این قبیل سینماها میشود مضامینی از این قبیل دارد: اسینما برای مردان تنها. خانها نیز اگر همراه مردی باشند مقدمشان گرامی است. بلیت ورودی با قیمت مخصوص برای زوج. فیلمهای مخصوص اشخاص بالغ. ۸ و ۱۶ و ۲۲ میلی متری. فیلمهای خوب و جالب خریداری و فروخته و معاوضه میشود. انواع فیلمهای سواندی....



معمولاً این مراکز یا بهتر است بگوئیم لابراتوارهای پورنوگرافی، شباهت زیادی به بناهاگماهای زیر زمینی دارد. با دو تا سه پنجره بلند که به شیشه‌های آن رنگ مالیده یا کاغذهای کلفت رنگی چسبانده‌اند و پاک در بسیار تنگ قرمز رنگ که برای گذشتن از آن حتماً باید یک پهلو شد. با دیوارهای پلاستی رنگی که بر آن با رنگ سیاه درخشان کلمات مخصوصی نوشته‌اند... و خوب پیداست کالائی که در چنین مکانی عرضه میشود از چه فماش است: فیلمها، عکسها، کارت پستالهای کوچک و بزرگ، مجسمه‌های لاستیکی، پوسته‌های ارونیك، کتابها و خلاصه هرچه به صورتی باسک ارتباط داشته باشد. ساکن یا متحرک. رنگی یا سیاه و سفید، کوچک یا بزرگ.

واکنون بدلیست بینیم مصرف کنندگان این کالا چه اشخاصی هستند؟ طبق آمارهایی که بدست آمده است اکثریت قریب به اتفاق خریداران این کالا را سفید پوستان تشکیل میدهند. از جنس مذکور که متوسط سنشان ۳۰ تا ۵۰ است و به طبقه مرفه متوسط تعلق دارند. معمولاً ازواج کرده‌اند. از نقطه

نظر جنسی طبیعی هستند. سرو لباس مرتبی دارند و از نقطه نظر روانی نیز ظاهر اقتص و عتی ندارند... ضمناً در این آمارها به یک نکته دیگر نیز اشاره شده است و آن علاقه و اشتیاق خاصی است که زنان به کالاهای پورنو نشان میدهند. اما بندرت دیده شده است که زنی شخصاً و مستقیماً برای خریدن یکی از انواع این کالا به مغازه فروشنده مراجعه کند و جالب است که غالب مردان زنادری هم که برای خرید به یک فروشگاه پورنوگرافی میروند پناهه می‌آورند که طبق دستور و بخاطر زنتان به آنجا آمده‌اند و خودشان اهل خرید این چیزها نیستند!

یکی دیگر از نکات جالب در آمار فوق‌الذکر مسئله سن مصرف کنندگان کالا. های پورنوگرافی است: مردائی که سنشان از ۳۰ تجاوز می‌کند. و مفهوب مخالفت این است که مردان جوان‌تر و بخصوص جوانان، علاقه و رغبت زیادی نسبت به خرید این کالا نشان نمیدهند. و شاید همین موضوع یکی از علل عمده تضح تفرقتن این تجارت به میزان مطلوب تولید کنندگان و توزیع کنندگان آن باشد.

شاید یکی دیگر از علل عدم موفقیت توزیع کنندگان کالاهای پورنو در سطح دبیرستانها، آزادی و بربردی آموزش مسائل جنسی در این محیط است. آمار کمیسیون نشان میدهد که در حال حاضر هشتاد درصد جوانان آمریکائی در حدود پانزدهمین سال عمر خود، از جزئیات امور و مسائل جنسی اطلاع می‌یابند و تجربه کسب می‌کنند و بدین ترتیب دیگر مسئله و محرومیتی برایشان باقی نمی‌ماند که بخواهند بوسیله پورنوگرافی حل و رفع کنند. در هر دبیرستان در مقابل عده معدودی نوجوانان چشم و گوش بسته، تعداد قابل ملاحظه‌ای دوستان وارد و آگاه هستند که کار مری را بعهده میگیرند... در گزارش کمیسیون مخصوصاً به این نکته اشاره شده است که بطور کلی جوانان آمریکائی فقط نسبت به خرید تهیه این کالا تمایل و توجهی نشان نمیدهند بلکه اصولاً اقدام به خریدن این کالاهای از جناب بزرگترها نیز به مسخره میگیرند و آنها را آدمهای محروم، بی‌خبر. و فاقد درک صحیح از مسائل جنسی می‌خوانند.

بطور کلی از گزارش کمیسیون چنین برمی‌آید که در حال حاضر از نقطه نظر «پورنوگرافی» خطر جدی و قابل ملاحظه‌ای برای جامعه آمریکائی وجود ندارد و در آنجا نیز که مسئله خرید و فروش کالاهای «پورنو» از نظر قضائی مطرح میشود باز کمیسیون در اظهار نظر صریح و قطعی در میانند. در این مورد در گزارش چنین آمده است: مسئله اینست که ما صور قبیحه را چگونه تعبیر و تفسیر کنیم. ما هرگز نمیتوانیم در باره آن تعریف و تصویر قاطع و روشنی داشته باشیم. درحقیقت این فظ بستگی به نظر رئیس دادگاهی دارد که به این موضوع رسیدگی می‌کند. چه بسا امکان دارد که تصویری بنظر یک قاضی زشت و زنده و منافی عفت و اخلاق عمومی بیاید و قاضی دیگری چنین نظری نداشته باشد»

بدین ترتیب «کمیسیون پورنوگرافی و تصاویر مخالف اخلاق» آن کلیشه اخلاقی سنتی را که سازمانهای تسلیح اخلاقی مدتهاستکنش را به سینه می‌زنند می‌شکند و این عقیده قدیمی را که «هر چیز کثیفی همه را کثیف می‌کند و چون یک تصویر زشت نیز چیز کثیفی است روح انسان را کثیف می‌کند و سر منشاء همه بدبختی‌ها و تبه‌کاریهای اجتماعی میشود» نفی میکند.

ترجمه: ف. ج. تاماننا

از همان نخستین روزهای که مال - التجاره پورنو به آمریکا سرزیر شد توزیع کنندگان آن تمام کوشش خویش را بکار بردند که در میان نوجوانان رسوخ بیابند و در دبیرستانها بازار فروشی بدست بیاورند. اما در این راه توفیق زیادی نصیبشان نشد یکی از آن جبت که قوانین و مقررات آمریکا در این مورد بسیار دقیق و جدی و سخت‌گیر است و دیگر از آن جهت که مطبوعات و عکسهای «پورنو» برخلاف مواد مخدره، مورد مصرف انفرادی ندارد. یک نفر میتلا به‌ماده مخدره، آنچه‌می‌خرد فقط بمورد استفاده خودش قرار میگیرد درحالیکه یک کتاب یا عکس یا فیلم «پورنو» میتواند مورد استفاده عمده زیادی قرار گیرد و طبعاً این موضوع از توسعه بازار فروش میکاهد و سود توزیع کنندگان این کالا را محدود و با مقایسه با سود توزیع کنندگان مواد مخدره بسیار ناچیز میسازد.

شاید یکی دیگر از علل عدم موفقیت توزیع کنندگان کالاهای پورنو در سطح دبیرستانها، آزادی و بربردی آموزش مسائل جنسی در این محیط است. آمار کمیسیون نشان میدهد که در حال حاضر هشتاد درصد جوانان آمریکائی در حدود پانزدهمین سال عمر خود، از جزئیات امور و مسائل جنسی اطلاع می‌یابند و تجربه کسب می‌کنند و بدین ترتیب دیگر مسئله و محرومیتی برایشان باقی نمی‌ماند که بخواهند بوسیله پورنوگرافی حل و رفع کنند. در هر دبیرستان در مقابل عده معدودی نوجوانان چشم و گوش بسته، تعداد قابل ملاحظه‌ای دوستان وارد و آگاه هستند که کار مری را بعهده میگیرند... در گزارش کمیسیون مخصوصاً به این نکته اشاره شده است که بطور کلی جوانان آمریکائی فقط نسبت به خرید تهیه این کالا تمایل و توجهی نشان نمیدهند بلکه اصولاً اقدام به خریدن این کالاهای از جناب بزرگترها نیز به مسخره میگیرند و آنها را آدمهای محروم، بی‌خبر. و فاقد درک صحیح از مسائل جنسی می‌خوانند.

بطور کلی از گزارش کمیسیون چنین برمی‌آید که در حال حاضر از نقطه نظر «پورنوگرافی» خطر جدی و قابل ملاحظه‌ای برای جامعه آمریکائی وجود ندارد و در آنجا نیز که مسئله خرید و فروش کالاهای «پورنو» از نظر قضائی مطرح میشود باز کمیسیون در اظهار نظر صریح و قطعی در میانند. در این مورد در گزارش چنین آمده است: مسئله اینست که ما صور قبیحه را چگونه تعبیر و تفسیر کنیم. ما هرگز نمیتوانیم در باره آن تعریف و تصویر قاطع و روشنی داشته باشیم. درحقیقت این فظ بستگی به نظر رئیس دادگاهی دارد که به این موضوع رسیدگی می‌کند. چه بسا امکان دارد که تصویری بنظر یک قاضی زشت و زنده و منافی عفت و اخلاق عمومی بیاید و قاضی دیگری چنین نظری نداشته باشد»

بدین ترتیب «کمیسیون پورنوگرافی و تصاویر مخالف اخلاق» آن کلیشه اخلاقی سنتی را که سازمانهای تسلیح اخلاقی مدتهاستکنش را به سینه می‌زنند می‌شکند و این عقیده قدیمی را که «هر چیز کثیفی همه را کثیف می‌کند و چون یک تصویر زشت نیز چیز کثیفی است روح انسان را کثیف می‌کند و سر منشاء همه بدبختی‌ها و تبه‌کاریهای اجتماعی میشود» نفی میکند.

ترجمه: ف. ج. تاماننا

سرادوین پرات رئیس دادگاه عالی جنائی در وقت به خانه، بر اثر وقوع حادثه ای گرفتار ضربه می شود و در نتیجه، همه چیز را فراموش می کند، در آن عالم فراموشی، به زنی بر می خورد و رض آنکه به خانه خودش برود به خانه این زن رود و پنج روز در خانه او می ماند. برای کتمان به بدخترش دروغ می گوید و روز پنجم که در می شود می بیند که روی جسد این زن افتاده و دسته کاردی را که بر سینه او فرو رفته دست دارد. سرادوین پرات صاحب کلکسیون بی است که بسیار قیمت دارد. دخترش الیزابت که نه بر می گردد مردی را می بیند که سرگرم بازی ن گاوصندوق است و از زبان این مرد می شنود این کار را بدستور امبروز لور، صاحب این خانه انجام می دهد... آن وقت امبروز لور را می تلفن به آنجا می خواهند و الیزابت این آدم را به عنوان کارگاه خصوصی مامور کشف می کند. لور اعلانی پروژنامهها می دهد و ای آدم عذب برای خدمت در این راه پیدا می کند. من عده طبق وظیفه ای که دارند زنهائی را پشت به به خانه آقای لور می آورند. در این اثناء خود لور بچرم اشتغال به فحشاء و بهره برداری از کار به زندان می افتد... دادگاه حکم پراوت او می دهد و در این موقع که دستیاران آقای لور نرم بازیهای عجیب و غریب هستند محاکمه می شروع می شود...

خون بر ششل سرخ

پاورقی پلیسی ما
نوشته «هنری سیل»

۱۴

افتاد... وقتی که سرادوین جواب این سؤاها را می داد، دخترش کمی بلند شد و بیخ گوش سرملکم گفت:

«سرملکم» من باید بلافاصله با شما حرف بزنم... اطلاعاتی دارم که باید فوراً به نظر شما برسانم... آیا می توانید فوراً تقاضای تعویق جلسه را بکنید؟

سرملکم از آن کسانی نبود که اگر رشته حرفشان در اثناء محاکمه بریده شود، از کوره در می روند... معمولاً این گونه پیش آمدها را ندیده می گرفت و فقط اظهار تشکر می کرد... اما چون لحن الیزابت فوریت قضیه را نشان می داد، تصمیم سریعی گرفت.

وقتی که شاهد به سؤاها جواب داد، به طرف رئیس دادگاه برگشت و گفت: «جناب رئیس دادگاه، الساعه اطلاع پیدا کردم که در حال حاضر اطلاعاتی بفتح موکل من وجود دارد... و بحکم این اطلاعات ناگزیرم از ریاست دادگاه تقاضا کنم مدت کوتاهی جلسه به تعویق بیفتد...»

در سالون دادگاه سکوتی پدید آمد... سرانجام، حادثه شورانگیزی اتفاق افتاده بود... از آن حادثه هائی که می توانست خانم لامب فورسکیو و دیگران را به هیجان بیاورد چشم همه حضار به دهان رئیس دادگاه دوخته شده بود... و رئیس دادگاه لحظه ای به فکر فرورفت و گفت:

«سرملکم، چون شما تقاضا دارید، مسلماً دستور می دهم جلسه به تعویق بیفتد... تا چه مدتی؟»

«جناب رئیس، مشکل است بتوانم فوراً جواب عرض بکنم... ولی اگر ده دقیقه مهلت بدهید امیدوارم بتوانم اطلاعات بیشتری به دادگاه بدهم... جناب رئیس، می خواهم جسارتاً عرض کنم که فعلاً خودم هم از کیفیت این اطلاعات خبری ندارم... بسیار خوب، سرملکم... خیال نمی کنم، شما آقای دادستان، اعتراض داشته باشید؟»

«کمترین اعتراضی ندارم، جناب رئیس... در اینصورت، من جلسه را به عنوان تنفس تعطیل می کنم... و اگر میل داشته باشید مدت این تنفس را تمدید بکنم، می توانید خبر بدهید»

سپس خطاب به اعضای هیئت منصفه گفت: «خیال می کنم بهتر باشد شما فعلاً سر جای خودتان بنشینید...»

بیرون رفت، همه ای که از کنجکاو آتشین مردم سرچشمه می گرفت سالون را فرا گرفت. سرملکم همانند به اتفاق منشی خود از جلسه بیرون رفت... فیلیپس به سؤی آنها شتافت و گفت:

«از این حادثه ای که پیش آمد، متأسفم... سرملکم... نتوانستم جلو او را بگیرم... حتی لحظه ای نتوانستم خیال بکنم که یکسره به سراغ شما بیاید... نمی توانم بگویم تا چه حد متأسف هستم»

سرملکم گفت: «متشکرم»

و به سؤی الیزابت برگشت و گفت: «حالا، توضیح بدهید ببینم الیزابت، طبق تمالیمی که آقای لور داده بود، شهادت نامه ها را به دست سرملکم داد»

«بیا بیدیشینیم ونگاهی به این اسناد بکنیم... اینجا، جای خوبی است»

مطالعه این اسناد ده دقیقه طول کشید... پس از ده دقیقه سرملکم گفت: «باید این کاغذها را جدا بررسی کرد... فعلاً، چنین چیزی غیرممکن است. باید تقاضای بکنیم جلسه تا فردا به تعویق بیفتد. من الساعه با دادستان حرف می زنم»

و به دادستان چنین گفت: «جیلز، من ناگزیرم تقاضا بکنم جلسه تا فردا به تعویق بیفتد. هنوز درست نمی دانم این پرونده چه در بردارد ولی در بدو امر اطلاعاتی که گردآورده شده است، جدی به نظر می رسد با احتمال بسیار، شما را از هر کشتی که بکنم، آگاه می کنم ولی هنوز بسیار زود است بتوانم چیزی بگویم»

«اگر قضیه از این قرار باشد، من هیچ اعتراضی ندارم... کسی ملال آور است... چه، اگر به این ترتیب پیش برویم محاکمه تا روز دوشنبه تمام نمی شود... ولی بچینم...»

«اگر این شهادت نامه هائیتی بر سند و مدرکی باشد، باید جلسه محاکمه مدت بیشتری به تعویق بیفتد... امشب به شما تلفن می زنم... تا آن موقع»

چیزهای بیشتری دستگیر می شود...
«بسیار خوب، دوست عزیز... حالا بهتر این است که رئیس دادگاه به جلسه برگردد»
به سالون برگشتند.
رئیس دادگاه پرسید:
«خوب، سرملکم؟»

«جناب رئیس، خودم متوجه هستم که این تقاضا تا اندازه ای غیرعادی است... البته من موضوع را به اطلاع همکار برجسته خود رسانده ام و ایشان در منتضای لطف و محبت جواب داده اند که هیچگونه اعتراضی نخواهند داشت... و تقاضائی که دارم از این قرار است: آیا ممکن است جلسه دادگاه را تا فردا صبح به تعویق بیندازید؟ و آنوقت ممکن است مجبور باشم استعمال بیشتری بکنم... من به برخی از اسناد این پرونده نگاهی کرده ام... همان پرونده ای که چند دقیقه پیش در اینجا گفتم و شما، جناب رئیس، اظهار لطف کردید و از جای خودتان پا شدید و تنفس دادید... جناب رئیس، چنین گمان می برم که اگر به تقاضای من جواب مساعد بدهید به خیر و مصلحت دستگاه عدالت باشد... خودم کاملاً متوجه اشکالاتی هستم که این تقاضا در بردارد... متوجه اشکالاتی هستم که ممکن است برای شخص شما، جناب رئیس، و برای اعضای ارجمند هیئت منصفه و همه اشخاصی که در این محاکمه دست اندر کار هستند، به بار بیاید... احتیاجی نمی بینم بگویم که من از بابت این اشکالات، عمیقاً متأسف هستم... ولی، جناب رئیس، می توانم اطمینان بدهم که اگر، این تقاضا، به نظرم اهمیت اساسی نمی داشت، هر آینه محال بود مزاحمتی از این حیث فراهم بیاورم... و گمان نمی برم افزایش اطلاعاتی که بدست من افتاده است، به صلاح دستگاه عدالت باشد»

وکیل مدافع نشست.
رئیس دادگاه از دادستان پرسید:
«شما میل ندارید بنوبه خودتان چیزی بفرمایید؟»

دادستان جواب داد:
«نه، جناب رئیس، عرضی ندارم... یگانه مطلبی که می خواهم بگویم این است که من همکار برجسته خودم را به حد کفایت می شناسم و یقین دارم که اگر این تقاضا، امر مطلوبی نبود، هرگز در صدد این کار بر نمی آمدم... و در این اوضاع و احوال، صلاح در این خواهد بود که اگر جناب رئیس دادگاه موافقت داشته باشند، دادستان با این تقاضا موافقت کند»

رئیس دادگاه گفت:
«بسیار خوب... جلسه دادگاه تا فردا صبح به تعویق می افتد... امیدوارم موکلین شما، سرملکم، فردا صبح در وضعی باشند که اگر به استعمال دیگری احتیاج باشد، موضوع را به اطلاع دادگاه برسانند»

«جناب رئیس، هر کاری که از دستمان ساخته باشد، انجام می دهیم»
رئیس دادگاه گفت:

«اعضای هیئت منصفه، شما حرفهائی را که در اینجا زده شد، شنیدید... یگانه چیزی که می خواهم بگویم این است که اگر راجع به علل این تعویق، بحثی در میان خودتان نکنید، بهتر خواهد بود... و از این گذشته، صلاح را در این می دانم که شما به سابقه هائی که بشنوید، اهمیتی ندهید. بی شک، سرادوین پرات از این پیش آمدها متحیر مانده بود... و نخستین بار بود که بارقه امید به چشمش خورد... به الیزابت اجازه داده شد که پدرش را ببیند»

سرادوین پرات پرسید:
«دختر جان، معنی این حرفها چیست؟ الیزابت جواب داد:
«از آنجا که من خودم هم اطلاع زیادی ندارم»



اطمینان داریم که باید از چنین راهی دست به کار بشویم... خیال می کنم شما اعتراضی نداشته باشید... بسیار خوب... پس شما، آقای فیلیپس، خواهش می کنم رونوشت این اسناد را تهیه بکنید... میل دارم همین امشب آنها را به خدمت دادستان بفرستم...»

تعویق جلسه محاکمه در میان مردم هیجان عظیمی به بار آورد... درباره علل این تصمیم هزار و یک نوع حدس می زدند...
خانم لامب فورسکیو به شوهرش گفت:

«من از این کار هیچ سر در نمی آورم...»
«خیال می کنم دیگر از آن کلاه سیاه تنو (کلاه سیاهی که رئیس دادگاه بهنگام صدور رای اعدام به سر می گذارد) خبری نباشد...»

«نمی دانم چرا این حرف را می زنی... بسر حال، من کاری با «کلاه سیاه» ندارم... از این گذشته، من شیفته قشائی پیر هستم... و بسیار دلخور هستم که این مرد را به عوض آنکه پشت میز ریاست دادگاه نشسته باشد، روی نیمکت متهمین می بینم»

و افسوس که فردای آن روز خانم لامب فورسکیو و چند نفر دیگر شدت دماغ سوخته شدند... محاکمه باز هم به تعویق افتاده بود و این بار تا جلسه دیگر، هیچ خبری نبود... راپرت، روانپزشک، خوشحال بود: تقریباً یقین داشت که بتواند در محاکمه حضور پیدا کند... ولی قرار بود خانم لامب فورسکیو به مسافرت برود... با لاینتمه، دماغ سوختگی او در مقام مقایسه با دماغ سوختگی آقای سیدنی ترامپر هیچ بود... اخطارهای تلفنی، مدتی پیش از آغاز محاکمه بریده شده بود. آقای ترامپر به نزدیک شدن پایان کار اطمینان پیدا کرده بود... بدیهی است که اگر شخصی دستور قتل یکی را داده باشد و بیگناهی به عوض گنجهکار به پای محاکمه گشاده شده باشد، چندان احتمال نمی رود که آن شخص تا روزی که «بیدادگری» صورت نگرفته است، از آرامش کامل وجدانی برخوردار شود... ولی تا وقتی هم که انسان به احتمال چنین نتیجه ای یقین داشته باشد، دلیلی برای نگرانی ندارد. با اینهمه، اگر واقعه ای مثل واقعه آن اخطارهای تلفنی پیش بیاید و انسان ناگزیر باشد در مقابل «چراهای جناب سرهنگی» به نام جناب سرهنگ برین از خودش دفاع بکند، باید هر دم گوش بزنگ باشد و هر لحظه منتظر واقعه ناگواری باشد... آقای ترامپر هرگز خیال نکرده بود سرهنگ برین و اخطارهای تلفنی رابطه ای با پلیس داشته باشد، خیال هم نمی کرد کسی در عمر خودش به سراغ پلیس برود... اعتقاد پیدا کرده بود که باستانهای قاتل، هیچکس نمی توانست کمترین قرینه و علامتی فراهم بیاورد که در سایه آن بتوان رابطه ای بین او و این قتل برقرار کرد. با اینهمه، خودش دستور «اعدام» این دختر را داده بود... و برای آنکه بی غیرت باشد، احتیاجی نداشت ندای وجدان خود را بشنود. در هر صورت خوش یکی از آن بی غیرتها بود و بیشتر از هر زمان دیگر می ترسید. و چون اعلام شد که جلسه به تعویق افتاده است، حقیقتاً دستخوش وحشت شدند... ابتدا به این فکر افتاد که به کشور دیگر بگریزد... سپس به این نتیجه رسید که این عمل ممکن است موجب سوءظن هائی بشود... شب اول هیچ کاری نکرد جز اینکه مشروب زیادی خورد و دق دلش را سر معشوقه اش خالی کرد... اما چون فردای آن روز محاکمه از نو به تعویق افتاد، دید که باید دست به کار بشود... ترتیبی داد که با آن مردی که فلوسی را کشته بود، ملاقات کند... و این ملاقات در یکی از جاده های بیرون لندن صورت گرفت... و اطمینان پیدا کرد که نه تحت تعقیب و نه تحت نظر است...

چندان امیدوار نباید بود... با وجود این، دلیلی در دست دارم و بوجب آن می توانم بگویم که ممکن است ثابت بکنیم آن زن را کس دیگری کشته است»

«چه کسی...؟ چه طور...؟ چرا...؟ این خبرها را از کجا بدست آورده اید...؟»
«پدر جان، باز هم می گویم که من خودم فعلاً چندان اطلاعی ندارم. امشب اطلاع بیشتری بدست می آورم و طبعاً فیلیپس یا من خودم قضیه را به شما خبر می دهیم... من خودم اطمینان داشتم که این کار را شما نکرده اید... معجزه ای است که نمی توان باور کرد!...»

«از جا در نرو... لیزی...»
«می دانم... ولی اختیار در دست خودم نیست... در هر حال سعی می کنم رفتار معقولی داشته باشم...»

سر ملکم و منشی اش، بمحض مراجعت به دختر خودشان، شهادت نامه هائی را که آقای لور فراهم آورده بود، بررسی کردند... و به فیلیپس گفتند که اگر احتیاجی به وجود او پیدا شد، بلافاصله خبر می دهند... و وقتی که همه چیز را خواندند و از سرتاپا درباره موضوع به بحث پرداختند، سرملکم گفت:

«به نظرم صلاح در این است که فوراً آقای فیلیپس و البته دوشیزه پرات راه اینجا بخواهیم... و همینکه آقای فیلیپس و مادموازل پرات به دفتر رسیدند، سرملکم به ایشان گفت:
پیشنهاد می کنم که اگر رضا بدهید مفاد این شهادت نامه ها را به اطلاع دادستان برسانیم...»

خیال می‌کنید که این دنیای خیالی غرب
تایافته‌تر از دنیای «رامایانا» در میان ما
است؟

منهم می‌خواستیم اینرا بدانم... در هر
جمع‌شدن در برابر تلویزیون، کار بعد از
است... اما بنظر من، خیالپردازی «رامایانا»
«افسانه‌طلانی» ما توجیه شده‌است: ارزشهای
لازمترین ارزشهای هند است. خیالپردازیهای
از و یکشنبه با اینکه در آن پیوسته به «الله»
ره میشود، کمتر رنگ حقیقت دارد. و
خیالپردازیهای امروزی جماعات غربی هم بهیچوجه
بسیارتر از آن نیست.

«اشتباه نکنیم که در اینجا سخن از نوعی
تاثیرپردازی در برابر داستان‌پردازی دیگر -
«افسانه طلانی» در برابر «قصه» - نیست.
شیرمیرسد که دوره‌ای از خون، سکس، احساسات،
ست و مرگ، پسندنیال دوره‌ای از «دلوران»
گردد و هزار و یکشنبه می‌آید. (مرزهای
خیالپردازی پیوسته بسیار باریک است) اما
خیالپردازی غربی که از آن حرف می‌زنیم، «دوره»
رد؛ بلکه فراز در میان است. صاحبان کارخانه
از «روپاسازی» از این نکته بی‌خبر نیستند. کار
با کمک به مردم نیست، بلکه پول درآوردن است.
سفیر گفت:

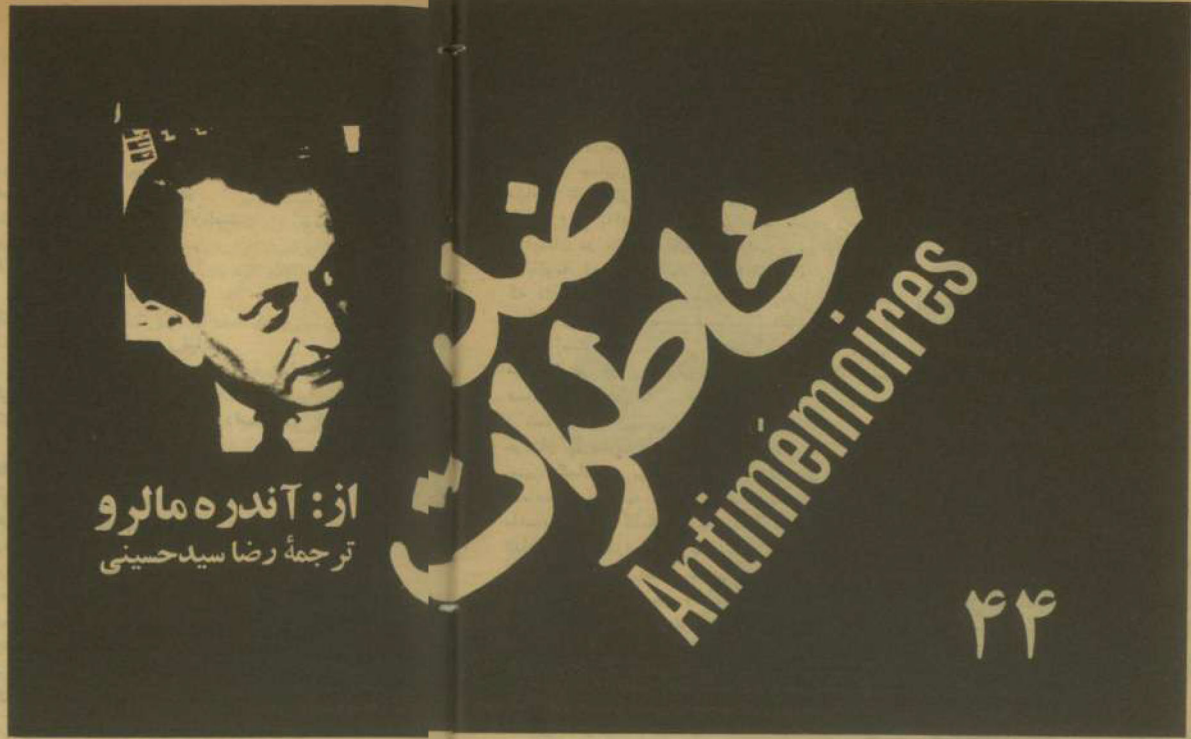
«شیطان بازنشسته مدیر گل می‌شود. و
مولات او همیشه خوب بفروش میرسد»
«نپرو» با صدای آهسته، چنانکه گویی
طیش ما نیستیم، گفت:

«باوجود این، مامردان بزرگترین کارخانه
پاسازی دنیا هستیم.
من فکر می‌کردم که نقش او بعنوان معلم
تاکنون یک ملت، در واقع، فرقی با رادیو ندارد.
چنان بمن نگاه می‌کرد که گویی می‌خواست
توجه به آنچه گفته بود به‌حرفم ادامه دهد. از
رو، من ادامه دادم:

«اگر این تمدن، که اقتناع هرگز ناشناخته‌ای
نیست، در این تمدن رستخیزها
ت، آیا تصادفی نیست؟ زیرا آثار احیاء شده،
در گذشته آنها را تصاویر جاودانی خوانده‌اند،
ان نیرومند جلوه می‌کند که احساس می‌شود به
پایان قدرت مقابله با سکس و مرگ را دارند.
ملتها، با هیجان، نه تنها با معرفت، به این آثار
ی نمی‌آورند، چه پیش می‌آید؟ تمدن ما که
د را تمدن دانش می‌شمارد و می‌خواهد چنین
ند - و هست - در ظرف پنجاه سال یکی از
توانایی می‌شود، که پیش از هر تمدن دیگری در
با تابع فراز و آرزوهای ابتدائی است. گمان
کنم همینجا است که مسئله فرهنگ برای
مطرح می‌شود.
نپرو گفت:

«گمان می‌کنم: یا دستکم اینطور است...
آیا حکومت‌های غربی این مسئله را بعنوان
کرمی ساعات فراغت مطرح نمی‌کنند؟
در کشور ما، اولین وزیر ورزش و
ریجات سالم» بوسیله «جیب خلاق» یعنی تقریباً
بیست سال پیش برپا شد. فرهنگ بی‌سرگرمی
بود ندارد، اما مسلماً سرگرمی بی‌فرهنگ وجود
رد. دقیقاً باید با ورزش شروع کرد. گذراندن
اعات فراغت، جز با ورزش و بازی، چه می‌تواند
باشد، مگر زندگی در عالم خیال؟ «هر اینجا»
دایان ما مرده‌اند و شیطان‌پیمان زنده‌اند.
هنگ، بطور حتم، نمی‌تواند جانشین خدایان
ود، اما می‌تواند میراث اصالت دنیا را به‌همراه
بیاورد...»

آلن فیلسوف، باسرمحکم و موهای سفیدش،
رسی سال پیش، در نظرم مجسم می‌شد، در



حاصلکار

از: آندره مالرو
ترجمه: رضا سیدحسینی

آنکه فتوحات جنگی باشد، فتوحات روحانی بوده
است. و در میان ما پیوسته دانشمندان محترم‌تر از
ثروتمند بوده است. دربارهٔ اختلاف بین فرهنگ
ما و مسیحیت خیلی چیزها نوشته‌اند. اختلاف در
واقع سرچشمه‌اش فاصله بین هندوئیسم و ماشینیسم
است. اروپائی گرستی را نمی‌شناسد - یا آنرا
خوب نمی‌شناسد... غرب هم سوسیالیسم و تمام
را در خدمت جوامع قرار می‌دهد. این فکر خیلی
از ایده‌آل قدیم برهمن «خدمت» دور نیست...
«پس ما بسوی نوعی وصلت با غرب
می‌رویم. استقلال، این کار را خیلی ساده‌تر از
زمان تسلط انگلیسی‌ها می‌کند. علم شاید مخالفتی
با متافیزیک مذهبی ندارد و دانشمندان اغلب
نظیر مرتاضان هستند، اما چگونه می‌توان یک تمدن
ماشینی را با تمدنی که جنبه روحانی داشت توافق
داد؟ چه چیزی اروپا را بسوی این هذیان ماشینی
می‌راند؟ در «زمان بی‌پایان» که از آن این کشور
است برای چه انسان باید در رسیدن مجله داشته
باشد؟ ضمناً وقتیکه حرف‌های شما را می‌شنیدم، فکر
می‌کردم: اما همه اینها انسانند. حتی اهریمن‌ها و
خدایانی که شما از آنها حرف می‌زنید. حدت تمدن
غربی، از مرگ ناشی است. در آن ماجرای کیهانی
که دنیای اینجا را تشکیل میدهد، مرگ هیچگونه
حدتی به‌زندگی نمی‌دهد. از اینرو برای ما دشوار
است که مردم را از تسلیم به‌مرگ برحذر داریم.
برای هند - و گاهی واقعاً برای خود من هم -
الویت شاهد در انسان است، اما انسان نیز باید
در الویت باشد... یکی از مرتاضان ما گفته
است: «خداوند در وجود همه انسانها است اما همه
انسانها در خداوند نیستند.» و به همین سبب است
که رنج می‌برند...»

سفیر پرسید:

«آیا راماکریشنا هم نگفته است که: اگر
خدا را می‌جوئید، او را در انسان بجوئید؟...»

من گفتم:

«هربارکه من واقعاً در انسان‌جستم، بدبختی
را یافته‌م...»

«نپرو» باز دستپاش را بر روی زانوان

گذاشت، با دقت مرا نگاه کرد و گفت:
«یکی از مریدان «راماکریشنا» گفته است
که نیمی از مردم در طلب بدبختی بدینا آمده‌اند...»
رایحهٔ هند همراه شب بدرود می‌آمد. ما
خاموش بودیم. چنانکه گویی می‌خواهد به‌آغاز
بحث‌مان برگردد، سخن از سر گرفت:

«در اینجا، سخن گفتن از هنر، بطور عام،
دشوار است. ملت ما بی‌آنکه خودش بداند، به‌روال
خاص خودش، اساساً هنرمند باقی مانده است. نه
طبقه کاسبکار ما، نه شهرهای ما، شما آنها را
دیدهاید. «گاندی» می‌گفت: روستاهای هند واقعی
هستند، همان هندی که بخاطرش زنده‌ام...»
سفیر گفت:

«آقای نخست‌وزیر، شهرهای شما از حومهٔ
«توکیسو» و «پاریس» بدتر نیستند. با اینهمه
ژاپونیا و موهنتان من ملت‌های هنرمندی بشمار
می‌روند...»

«وقتیکه در زندان بودم، بخود وعده داده
بودم که هند آزاد شده، روزی چاپ‌های رنگی و
پیانوهای مکانیکی را خواهد شکست و از میان
خواهد برد. خوب! هند آزاد شده‌است و من پیانوهای
مکانیکی را شکسته‌ام... ایجاد رابطه بین اقدامات
فرهنگی دولت و آنچه شما کارخانه‌های روپاسازی
می‌تایید بنظر من درست است. فراموش نکنیم که
اینجا، قرن هفدهم و قرن بیستم شما با هم
همزیستی دارند. خلاصه مسئله اینست که گذشتهٔ
هند را هرچه اسمی‌تر که ممکن باشد، برای عده‌ای
هرچه بیشتر از هندیان بازسازی کنیم. اینکار
آسان نیست. لاینحل هم نیست. شاید سن دلم
می‌خواست که همراه هند به‌گذشتهٔ جهان بروم، اما
می‌خواستم مطمئن شوم که آنرا در بین راه گم
نخواهم کرد. و شهرهایمان مرا تشویق نمی‌کنند.
- اتحاد شوروی گذشتهٔ خاص خودش را در
دنیا آفریده است. بصورتی خرافی. سراسر اروپا
گذشتهٔ خود را تغییر داده تا به‌سیمیتم مبدل‌کند.
- بی‌شک. و کشور من دارای یک نیروی
عظیم‌الحاق است... جملهٔ تاکاور را بخاطر دارید:
«الفوسس که هند نامی بیش نیست. نامی معسود:

خود او وجود خارجی ندارد.» برای من، پشت
وجود دارد. اما ما از او مانند یک ملکه «رامایانا»
سخن می‌گوئیم و حال آنکه او دختر فقیری است،
مانند همهٔ مادرانی که شما در کنار جاده‌ها دیده‌اید...
چرا «حکمت مادی» اش او را از «شانکساره»
Çankara جدا کرده بود، در حالیکه مال من، سرا
از «سنت اوگوستن» جدا نمی‌کرد؟ آیا زنان کنار
جاده‌ها، «هند» بودند یا «پیه‌های جاودانه» -
خواهرانه زنان سیاه پوش در سپیدم گورستان
«کورزه»، روستائیان کشیش‌نشناس که خون سرا
که بر روی جاده می‌چکید، یا علامت صلیب تقدیس
می‌کردند... «نپرو» با همان لیختنی که سر میز
شام هنگام سخن گفتن از فیلی که می‌خواست با
خود به ژاپون برود برب داشت، افزود:

«شاید همهٔ وزیران باید مانند اروپائیان
رفتار کنند و مانند هندوان می‌روند... و بعد،
من در خاطر‌های که سالها است دنبالم کرده است،
توافقی بین مذهب و هنر می‌بینم که درک آن
خیلی... دشوار است. شما میدانید که گاندی
همهٔ کسانی را که برای کمک خواستن از او می-
آمدند می‌پذیرفت. این کار او صحنه‌های غیرمادی
و بی‌سابقه‌ای بوجود می‌آورد. روزی مرئی کوه-
نشین از راه می‌رسد که بما می‌گوید (ولی او
رویه گاندی داشت): «خدایان دارند می‌میرند.
- چرا؟ - آنها فقط وقتی زیبا باشند زنده می-
مانند. برای اینکه زیبا باشند پره‌های طوطی قرمز
لازم است.» از سببش یک بت کوچک ابتدائی
بیرون می‌کشد که هاله‌ای از پره‌های ریزش دارد.
پری که بالای سر اوست قرمز رنگ است: «از
مدتها پیش دیگر از این پرده‌ها در جنگل‌های ما
پیدا نمی‌شود. آنها را از برزیل می‌خریدند.
برزیل فروختن آنها را به کشورهای بیگانه ممنوع
کرده است... خدایان می‌میرند... ما منتظر بودیم:
«ولی بما گفته‌اند که اگر شما از سفیرمان بخواهید،
او برایتان پره‌های قرمز خواهد فرستاد...»
«استروروتک» گفت:

«از فوائد چندان سیاسی... گاندی چکار
کرد؟
- گفت که پرها را فرستادند...»

«نپرو» دیروقت رفت. وقتی از خیابانهای
بزرگ خالی که در آنها چراغ‌های اتومبیل، گاوها
خفته را بیدار نمی‌کرد، به‌گاپیتول سر می‌گشتم،
دوباره به ژنرال دوگل فکر می‌کردم: «در سراسر
زندگی‌ام، برای خودم تصویر خاصی از فرانسه
ساخته بودم... از «هیتلر» تا «مائوتسه‌تونگ»، چه
در این قرنی که باید قرن انترناسیونال باشد، چه
بسا رسالت‌های ملی که میان آمدن سفیر همراه
من بود، می‌خواست به عتیقه‌فروشان سری بزنند،
زیرا دهلی شهری است که در آن برای دیدن
مجسمه‌های خصوصی بعد از نیمه‌شب می‌روند. از
من پرسید:

«نپرو خیلی تغییر کرده است؟
- تا حدی.

«مسئله سن است؟
- نه، اعضاء.

«وقتیکه من با اینجا رسیدم او هنوز یک فرد
انقلابی و آزادی‌بخش بود. شما در جایی نوشته‌اید
که اصل «عمل» مانوی است. نپرو وقتیکه خود
صاحب اختیار شد، یا بوسیلهٔ نیروهای رقیب قانع
شد، چیزی را که در رشتهٔ ما اصل حرفه‌ای است
کشف کرد: مشروع بودن عقاید مخالف. امروزه
او می‌تواند سفیر بی‌نظیری باشد... با وجود این،
غلاف نیاید شمشیر انسان را مخفی کند: او دربارهٔ
کشعیر هیچ گذشتهٔ نخواهد کرد.

«سالها است که من دربارهٔ رابطهٔ او با
هندوئیسم از خود می‌پرسم. گاندی واقعاً هندو
بود. و بهیچوجه مانند نپرو، چنلمن نبود. تارک

دنیاهای گذشته، طبعاً می‌بایستی چنین سرهای پیر
مهربانی را داشته باشند که انسان دلش می‌خواهد
نوازش کند و روی زانوی خود بگیرد... روزی او
بمن گفت: «نتیجهٔ نفعی ندارد، نبرد است که
دارد... نه همراهش و نه خود او حساب نمی-
کردند که این جمله تحریفی از «گیتا» است.
- با وجود این خود او «گیتا» را ترجمه کرده
بود.

• - او احساسات جماعات را می‌شناخت،
چونکه خودش با آنها درمی‌آمیخت. بمن گفت:
«اگر قربانی‌ها نبود، دنیا ویران می‌شد.» از
نفس‌ها دفاع کرده، اما عرف عالی هند آنها را
نمی‌شناخت.»
اتومبیل وارد خیابانهای بزرگ محلهٔ
سفارتخانه‌ها می‌شد.

«تعمق گاندی و تا گور، از جنبهٔ کودکانه‌ای
بهره‌مند بوده‌اند تلقین بخود حیرت‌آوری. حتماً
نوشته گاندی را بعد از مرگ زنت خوانده‌اید:
«او بر روی زانوان من چشم از جهان بست! من در
ورای همهٔ میبازها خوشحالم.» راست نمی‌گفت.
لازم بود انسان سر تا پای متن را بخواند تا یقین
حاصل کند: او نویسد بودا و آسیت‌ناپذیر جلوه
کرده بود. زیرا به‌هنگام ضعیف‌شدن خود را مخفی
می‌کرد، همانطور که حیوانات برای مردن خودشانرا
مخفی می‌کنند. و ضعف او هرگز به‌عمل و فعالیت
مردم‌اش لطمه‌ای نمی‌زد. انیشتین سابقاً بمن
گفته بود: «او با دادن مقاومت‌ناپذیری نوعی
زندگی که از نظر اخلاقی برتر است، جمع زیادی
را پشت سر خود جمع می‌کند.» این سر مشق
پیوسته مقاومت‌ناپذیر نخواهد بود. گاندی اینرا
دانست و نپرو هم میدانند. برغم آشفتگی دائمی
این کشورها باید حرص و کینهٔ آنها را محصور
عناد ولجابتی دانست که انگلیسی‌ها بخرج میدادند.
وقتیکه گاندی را بسبب عارضهٔ آپاندیسیت حاد
عمل کردند، فریاد عمل چنان شدید بود که پزشک
انگلیسی نخواست تا فردا صبر کند و او را نیمه-
شب عمل کرد. در زندان «پوتاه» بود. طوفانی سیم
برق را قطع کرد. عمل را با چراغ جیبی پرستار
ادامه دادند. پیل چراغ کار کرده بود و چراغ
خاموش شد. عمل را با یک فانوس ادامه دادند.
نامتلم

مدل میترا
کفش تایلندی مخصوص
خانمها و دختر خانمها
قیمت ۲۸۰ ریال
در تمام فروشگاههای کفش پستی
کفش پستی
خدمت مشتریان



سیسیل دی. لوئیس

Cecil Day Lewis

سیسیل دی لوئیس سیال ۱۹۶۸ لقب ملك الشعرایی گرفت. او سیال ۱۹۰۴ از والدینی انگلو-ایرلندی زاده شد: از جهت مادری با آلیوگلدسمیت، شاعر، نمایشنامه‌نویس و قصه‌نویس انگلیسی (۱۷۷۴ - ۱۷۷۸) خویشاوندی دارد. او که در مدرسه شریورن و کالج ودهم، آکسفورد تحصیل کرده، از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۵ معلم بود. در سال ۱۹۳۵ از معلمی دست کشید و تمام وقتش را صرف نوشتن کرد. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶، در دانشگاه کمبریج بعنوان خطیب شروع بکار کرد، از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ استاد شعر در دانشگاه آکسفورد، و استاد چارلز الیت‌نورتن در دانشگاه‌ها وارد درفاصله ۱۹۶۴-۱۹۶۶ بود.

او عضو و معاون انجمن سلطنتی ادبیات بود. از سال ۱۹۶۶ عضو افتخاری آکادمی هنر و ادبیات آمریکا شد. سیال ۱۹۶۸ عضو افتخاری کالج ودهم، آکسفورد، عضو آکادمی ادبیات ایرلند، و معاون دانشگاه لندن شد.

سیسیل دی لوئیس خیلی زود به سرودن شعر پرداخت، و در کتابخانه شعر مدرن و اصیل جهان گوشه‌یی را بخود اختصاص داد. آخرین دفاتر شعر او «دوازده» و «اتاق» است. علاوه بر کار سرودن شعر آثار ویسژیل و «گورستان دریایی» والری را هم اخیراً ترجمه کرده است. او همچون آدن، اسپنلر، مک‌نایس، یکی از شعرایی است که انقلاب شعری اوایل سالهای سی را پایه نهاد. در نقد شعر نیز کتابهایی نوشته است.

ترجمه: عبدنان غریبی

در نگفتن همه چیز

این درخت بیرون پنجره من
برهنه، سایه‌دار، شاداب یا پژمرده
نه بخت آنرا دارد، و نه خواستار آن است
که چیزی جز دوخت زیزفون باشد،
حتی اگر شاخ‌وبرگش
چنان رشد کند که قاره را بپوشاند
چرا که طرح طبیعت
مصرانه بر آن است که وسعت بی‌نهایت
بعدی توین نخواهد آفرید.
از اولین بال‌گشائی دانه
در خاک، شکل پرشاخ‌وبرگ مقرر شده است.

شعرهای ناسروده چنان می‌نمایند
که گویی تمام زندگی خاکی را خواهند پوشاند.
اما، هر یک، به‌نگام رویش، می‌آموزد تا
توان و معنی خود را تا مرزهایی که من
آنها را طرح کرده‌ام بیارایند
و انگاه در نورگسترش یابنده حقیقت خویش آرام گیرند.
شعری که در شکل خود جای میگیرد،
در آنجا هیچ زندانی نمی‌یابد، بل گونه‌ی سلوک و رهبری
و قلمروی مناسب
که گشت‌وگذارش را در هرجا متوقف میکند.

اما سخن گفتن از تو، عشق من، دشوارتر است
گرچه تو خود نه زندانی هستی و نه زندانیان
و نه خودخواهانی که این دوباشی: چرا که چون عشق
فریمان داده است، بسگی می‌توانیم
بدرون بعد تو حرکت کنیم
آنجا که پیوندهای هستی
ناپدید میشوند
و ما خود سلولی شوریده می‌شویم
و چنین است که به‌تمامی می‌خواهیم
هر یک دیگری باشد، مردی و زنی
و به‌مرزهای آنچه آدمی است بی‌اعتنا باشیم

چشم نگران تو، زبان حیوانی تو
دستهای تو که جاری میشوند بسوی من و
همچون مرغان پرشاخسار، چنگک میاندازند،
با مصممیتی که
تجربه‌های جوان گوشت را می‌پوشانند
مرا بر آن داشتند که بیاندیشم.
طبیعت ما را چنان ساخته است که هر یک
آفریدگار و آفریده دیگری باشیم
پس، بازی کن، چنانکه باید بازی کن
فریب شیرینی را که از موهای تو
زیرستانی ساخت
و عشقمان را
لامکانی بخشید

اما به‌نگامیکه ما دست از بازی جستارگران برمی‌داریم
و نقش چاوخوش کردگان را می‌پذیریم،
دروغها نیاز آینده را رو در روی ما آشکار می‌سازند -

اینکه باز باید
مرز تو را و مرا تعریف کنم
و اگر جزاین شود، یکی زندانی می‌ماند
و دیگری آزاد و رها، میرود.
هر یک با هویت خود
رشد میکند و از همین تنگنا
اعتراف عشقمان را، تاب‌تر، تأیید خواهد کرد
جوهر عشق، همچون جوهر شعر
از نگفتن همه چیز
سرچشمه خواهد گرفت

خانه‌یی که در آن زاده شدم

خانه‌یی زیبا، کهنه، دوغ آب‌خورده
با پام سنگ‌فرش.
دو ردیف نوار پنجره‌ها
در پائین‌دست ایوان، پای پله‌ها،
پدرم، با کلاه گرد منشی‌ها، و شلوار کوتاهش،
مکت میکند.
این تمام چیزی است که عکس نشان میدهد

کسی زنده نمانده است تا بمن بگوید
در کدامیک از آن اتاقها زاده شدم
یا اگر مادرم، در یک بامداد آوریل، بی‌اندوه،
نگاه میکرد، چه میدید،
یا اینکه آیا کیوتراپی بوده‌اند تا
از آن درخت، در سمت چپ چمنزار،
به بغضوی من پاسخ گویند.

ای خانه زیبا
برای کسی که آنجا برای من پدربری کرد
چه خوب سخن می‌گفتی
با چهره گلگونت، باحال هوای قشنگ ولایتی
و آن حالت، انگلیسی - ایرلندی
که آدمی پرفراز نیاذهای خود زندگی میکند
تا دوره‌یی را دور از مرمت نگه دارد.

ای خانه خاموش در «کویزگاتنی» دور
چه دیرزمان است که سخنی از تو در میان نیست
در کنار پنجره‌های متین تو
حتی سایه اشاره‌یی هم نیست
اینکه او، که چه جوان شوی کرد،
آنکه مرا زان، بزودی بجائی دیگر کوچ کرد
و بعد از چهارسال مرد
میدانم که ما، پیش از اینکه نهال حافظه من
بجواند ریشه بگیرد و با تو یگانه شود
تو را ترک گفتیم

شاید از این رو است که من، غالباً،
به‌تصویر تو خیره می‌شوم، و تلاش می‌کنم
که از میان آن، گنج مدفون، زندگی از دست‌رفته را
بیاد آورم
- آنچه‌را که از آن تو بود، و آنچه‌را که از آن من، احیا کنم.

برای آنها، بازنده‌ها را می‌زنم
و در بخاری آتشی می‌افروزم:
پدر و مادر جوان را می‌آورم تا بر من خم شوند
نادان، دوستداشستی، کامل:
از آنها ستوالهایی می‌کنم که هرگز نتوانسته بودم بپرسم
(مگر تا زمانی که بسیار دیر شده بود،)
«خیلی دور است تا بدانجا بروم؟»

خیلی دور است تا بدانجا بروم؟
یک قدم، بیشتر نه
رفتن دشوار است؟
از برفی که آب میشود پیرس
از برفی که می‌چرخد
چه چیز را میتوانم به آنجا ببرم؟
نه کلافی، نه مویی
بست‌سر چه می‌گذارم؟
از یاد شتابان پیرس
از ستاره میرا
همچنان خواهم رفت؟
برای همیشه و یک روز
آنجا از آن کیست؟
از سنگ پیرس تا بگویند

شیر سیرک

لبه‌های سنگین، قدمهای گرسبان، افتخار
شیران زیر چراغهای فسفری
وارد میشوند، بالامی‌روند، آنجا افسرده پرچاربا به می‌تینند
همچون رده‌یی از منشی‌های دیکتس



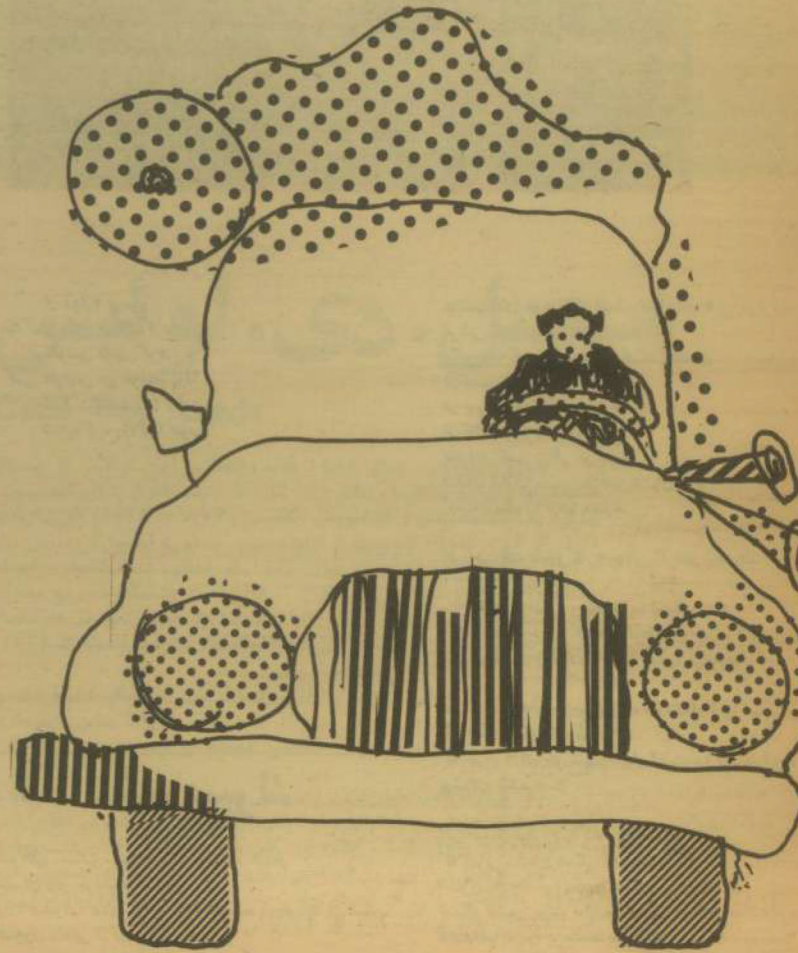
چشمپاشان چون قناله است. تنها ماهیچه‌یی می‌لرزد
غرضی کسل و نمایشی
اکنون به کوره‌هایی می‌نگرند که شادمان
در مسیر میراندشان
در جبهی خنده‌آمیز و نرم
از کاغذ عبور داده میشوند
به‌اراده کسی دیگر می‌چینند
صدای شلاق: سپس در قفس‌هاشان
کسته آماده را ازهم میدردند

این حیوانات عامه، که به‌جوانی گرفتار آمده‌اند
آیا هرگز میتوانند
ستارگان، فواصل، و تندرها را بتواب بینند؟
آیا در خواب برای کته‌ها، گودالهای خشک آب
فیلمهای تنهای و لنگرد، یا شکارچیان، می‌چینند؟

خاک ابره، و نه‌صحرای سوزان، جولانگاه آنها است
که با سایه‌های گورخران
که چرخ آزاده خورشید، اجبار آدمی، را بیاد می‌آورد
پوشانده شده است

این حیوان محروم را نگاه کن
که زمانی سلطان همگی آنها بود
اکنون به‌بنجه خود ندان می‌زند:
چندان خشمی بجای نمانده است - پاس هم نیست، نه -
تا دندانهایش را بر میله‌ها خرد کند

رقابت



کله‌گنده‌ای از شپس آمد و طبعاً، اهالی-
قصه از همه طرف برای شنیدن سخنانش جمع
شدند. په‌پونه اعلام کرد که مراسم در میدان اصلی
برگزار خواهد شد. او، چون از برپا کردن کرسی
بزرگی مزین به پرچم‌های سرخ راضی نبود، یکی
از این کامیونهای بزرگ را که روی سقفشان چهار
تا بلندگوی بوقی و داخلشان یک سیستم برقی
برای تقویت صدا دارند، دست و پا کرد.

در آن بعد از ظهر یکشنبه، میدان از جمعیت
می‌جوید؛ مردم تا صحن جلو کلیسا که دقیقاً لب
به‌لب میدان بود رسیده بودند.

دون کامیلو همه درهایش را بسته بود و برای
اینکه هیچکس را نبیند و حرف هیچکس را نشنود
و خودش به‌جوش نیاید، خودش را داخل خانه
محبوس کرده بود. داشت چرت می‌زد که صدایی که
گوی می‌ماند صدای خشم الهی بود او را از جا پراند:
«رفقا! انگار دیوارها کاغذی بود.

دون کامیلو رفت که خشمش را پای محراب
خاموش کند. و گفت:

– او‌نا حتماً یکی از این بوقهای لم‌نتی‌شونو
مخصوصاً برگردوندن طرف ما. این کار، درست
و حسابی تجاوز به‌مسکن شمرده میشه!

می‌سبح جواب داد:

– چیکار می‌شه کرد دون کامیلو؟ این پیشرفته!
ناطق بعد از مقدمه‌ای کلی ناگهان وارد
قسمت حساس و اصلی موضوع صحبت شده و چون
افراطی بود، مشکل از آن خارج می‌شد: «باید
قانونی ماند و ما می‌مانیم. لازم است که تفنگ
برداریم و همه دشمنان خلق را به‌دیوار بپودیم...»
دون کامیلو مثل اسب پایه زمین می‌گویی:

– عیسی، این چیزهارو می‌شنوین؟
– می‌شنوم دون کامیلو؟ خیلی خوب می‌شنوم.
– عیسی، چرا وسط این جماعت پست

یه‌ساعته فرود نمی‌آوری؟
– دون کامیلو، قانونی باشیم؛ اگه کسی رو

به‌ضرب تفنگ نفله کنی که پیش بضمونی داره
اشتباه می‌کنه پس به‌چه درد می‌خوره که منو به
صلیب کشیده باشن؟

دون کامیلو دستپا را از هم باز کرد:
– حق با شماست. برای ما هم دیگه چاره‌ای

نمونده جز اینکه انتظار بکشیم بیان مارو هم به
صلیب بکشن.
می‌سبح خندید.

– اگه به‌جای اینکه اول حرف بزنی بعد
فکر کنی، اول به‌اونچه که برای حرف‌زدن باید
بکنی فکر می‌کردی، خیلی پرت‌وپلاهارو نمی‌گفتی.
دون کامیلو سر زیر انداخت.

صدای بلندگو که یاد به‌همراه آورده بود،
کلیسا را پرکرد و شیشه‌های سرخ و زرد آبی
را لرزاند:

«اما در مورد آنها که خود را در سایه صلیب
مخفی می‌کنند و می‌کوشند باخطابه‌های مبهم خود
در صفوف کارگران نفاق بیاندازند... دون کامیلو
یک شمع‌دان بزرگ را به‌چنگ گرفت و یک‌راست
به‌طرف در رفت. عیسی فریاد برآورد:
– دون کامیلو، همونجا وایسا! تو از اینجا
بیرون نمیری تا وقتی که همه رفته باشن.

دون کامیلو جواب داد:
– بسیار خوب، اطاعت می‌کنم.

و شمع‌دان را گذاشت سر جایش. شروع
کرد بالا و پایین رفتن و بعد جلو محراب ایستاد و
گفت:

– اینجا، این توکه می‌تونم هرکاری خواستم
بکنم؟

– طبعاً، تو، توی خونه خودتی، می‌تونی هر
کاری خواستی بکنی به‌غیر از این که بری پشت
پنجره و به‌مردم تیراندازی کنی.

سه دقیقه بعد دون کامیلو با جست‌وخیزی مثل
بزغاله خودش را رساند به‌نوک برج ناقوس و
چشمی‌ترین صدای زنگ را که تا آن‌وقت درولایت
کسی نشنیده بود، درآورد.

ناطق مجبور شد حرفش را قطع کند.
ناطق خشکانه روبه شخصیت‌های سرخ که
روی نیمکتی پشت او نشسته بود فرید:
– باید جلوش گرفت.

په‌پونه با تکان‌دادن سر و به‌حالتی جدی،
تصدیق کرد:

– کاملاً درست! دو راه وجود داره: برج
ناقوس‌رو یا مین منفجر کنیم یا باتوپخونه سنگین
بببارانش کنیم.

ناطق از په‌پونه درخواست کرد که حرفهای
اینلپانه نزنند. کار معلقانه‌ای نبود که از در برج
بروند تو و از آن بالا بروند!

په‌پونه توضیح داد:
– ای! طایفه به‌طایفه از نردبون بالا می‌رن؛
می‌بینی رفیق، سمت‌چپ برج چه‌خبره؟ اون نردبونی
که ناقوس‌زن به‌تدریج از آن رفته باخودش کشیده

بالا؛ دریچه‌ها را با گرد آخری که بسته بشه، رابطه
ناقوس‌زن با دنیا قطع می‌شه.

اسمیلزو پیشنهاد کرد:
– می‌شه به‌طرف منقذهای برج تیراندازی
کرد.

په‌پونه تصدیق کرد:
– یله، ولی باید مطمئن باشیم که به‌ضرب
اول شکارش می‌کنیم، وگرنه اونم شروع می‌کنه
به‌تیراندازی و شریه پا می‌شه.

ناطق‌سپا ساکت شدند و ناطق خطابه‌اش را
از سر گرفت. کار خوب پیش می‌رفت تا لحظه‌ای که
په‌چیزی از دهنش در رفت که به مذاق دون کامیلو
خوش‌آیند نبود. وقس علیهذا، دون کامیلو با

ناطق‌سپایش چنان جوابگویی می‌کرد که ناطق دیگ
جرات نکرد از موضوع صحبتش که به‌مشتبی درجه
برحسب ادراک دون کامیلو می‌بینی و می‌سبح بود

خارج شود.
همان شب په‌پونه به‌دون کامیلو برخورد:

– مواظب باشین دون کامیلو، اگه توکارمون
اخلال بکنین براتون گرون تمام می‌شه!
دون کامیلو به‌آرامی جواب داد:

– من اخلال نمی‌کنم. شما با بلندگوها تون
بازی می‌کنین، من با ناقوس‌هام. این دموکراسیه
رفیق، اگه برعکس فقط یه‌نفر بتونه بازی کنه،
اونوقت می‌شه دیکتاتوری.

په‌پونه تحمل کرد. ولی می‌سبح یک‌روز قشنگ،
دون کامیلو دید که جلو کلیسا، در نیم‌متری صحن
چندین اسب چوبی، یک‌الله‌کلنگ، یک جاده‌برقی،
یک دیوار مرگ و تعداد قابل‌اعتنایی غرفه‌های
چوبی مستقر شده است.

مالکان پارک تفریحات اوراقی را نشان
دادند که به‌درستی از طرف شهردار روادید شده
بود. دون کامیلو جز قبول کاری نتوانست بکند.

همان شب جهنم شروع شد: صدای ارگ وحشی،
بلندگوها، تیراندازی، فریاد، آواز، زنگ، سوت،
صداهای خفه و غرش‌ها...

دون کامیلو رفت جلوی میسبح اعتراض‌کنند.
– این بی‌احترامی به‌خانه‌خداست!

میسبح پرسید:
– چی غیر اخلاقی و رسوائی هم هست؟
– نه، اسب چوبی هست و الله‌کلنگ کوچولو،
بازی‌های بچه‌ها دیگه!

– خوب، پس آزادی دموکراتیک چه چیز

دیگه‌ای می‌تونه باشه؟
دون کامیلو پرسید:

– پس این هیاهوی لعنتی چی؟

– سروصدا هم دموکراسیه به‌شرطی که
قانونی باشه: خارج از صحن جلو کلیسا، شهردار
حکم می‌زنه، پس‌رم.

خانه کشیش در سی‌متری کلیسا بود و در
طول یکی از ستبهای میدان قرار داشت. زیر یکی
از پنجره‌های خانه که روبه‌میدان‌باز می‌شد، ماشینی
نصب کرده بودند که کنج‌کامی دون کامیلو را

برانگیخت. ستون یک‌متری کوچکی بود که سرش،
یک‌جور قارچ پوستی گذاشته بودند. کمی عقب‌تر،
ستون دیگری بلندتر و نازک‌تر سربرافراشته بود که

رویش صفحه‌ای بود با شماره‌هایی از یک تا هزار؛
دستگاهی بود برای سنجش زور؛ ضربه‌ای با مشت
روی قارچ می‌زدند و صفحه، مقدار نیرو را نشان
می‌دهد. دون کامیلو در ماوراء حسادت‌هایش شروع

کرد به‌نگاه‌کردن: بازی اسباب تفریحش شده بود.
حدود ساعت یازده رکورد ۷۵۰ بود و متعلق بود
به‌یادیل، گاوچران «گرائی»‌ها که مشتبایی مثل

کیسه‌سیب‌زمینی داشت. اما اینجا بود که رفیق
په‌پونه، محصور به‌وسیله اعضای ستادش سر رسید.
جمعیت فوراً احاطه‌اش کرد و فریاد برداشت: بالا!

بالا! آن وقت، په‌پونه کتش را درآورد. آستین‌هایش
را بالا زد و درحال اندازه‌گیری فاصله‌ها جلو
ماشین قرار گرفت. سکوت برقرار شد و حتی دون

کامیلو حس کرد که قلبش به‌تپش درآمده. مشت
هوا را شکافت و برفق قارچ فرود آمد. صاحب
ماشین فریاد کرد:

– ۹۵۰! این شماره رو فقط یه‌دفعه دیدم،
در ۱۹۲۹، و یارو تو بندر «جناوه» یه‌کارگر
بازانداز بود!

جمعیت از اشتیاق لبریز شده بود. په‌پونه
کتش را پوشید و پنجره‌ای را که پشتش دون کامیلو
مخفی شده بود تگریست و با صدای بلند گفت:

– اگه کسی می‌خواد بدونه خیرش کنم که
به ۹۵۰ که رسید دیگه کار هرکسی نیست.

همه حضار طرف پنجره دون کامیلو را نگاه
کردند و خنده تمسخر زدند. دون کامیلو رفت به
تخت‌خواب! پاهایش می‌لرزید. فردا شب دوباره

پشت پنجره‌اش بود وساعت یازده، په‌پونه با اعضای
ستادش آمد. په‌پونه کتش را درآورد، آستین‌هایش
را زد بالا و مشتش را روی قارچ فرود آورد.

جمعیت فریاد کرد «۹۵۱!» و همه درحال
تماشای پنجره دون کامیلو خنده تمسخر کردند.
په‌پونه هم کرد و با صدای بلند گفت:

– اگه کسی می‌خواد بدونه خیرش کنم که
به ۹۵۱ که رسید دیگه کار هرکسی نیست!

دون کامیلو به‌حال تب‌آلود رفت به‌تخت‌خواب.
فردا رفت جلوی پای میسبح زانو زد و آه‌کشان
گفت:

– عیسی، این منو می‌کشه!
– قوی باش، مقاومت کن دون کامیلو!

شب، دون کامیلو، مثل آن‌که پای چوبه دار
برود، رفت طرف پنجره‌اش. دیگ خبر پیروزی‌های
په‌پونه پخش شده بود و اهل ولایت جملگی آنجا
جمع شده بودند. وقتی په‌پونه ظاهر شد زمزمه‌های
در حضار در گرفت: «اونپاشا!» په‌پونه سر بالا کرد

و با حال تمسخرآمیزی کتش را درآورد و مشتش
را زد. جمعیت سکوت کرده بود.
۹۵۲!

– دون کامیلو دید که یک میلیون چشم به
پنجره‌اش دوخته شده و آخرین شعاع مقلش را از
دست داد؛ از اتاق پرید بیرون.

– اگه کسی می‌خواد بدونه...
په‌پونه فرصت تمام‌کردن حرفش را پیدا
نکرد؛ دون کامیلو سینه‌اش را پر باد کرد، محکم روی
پاهایش ایستاد، کلاهش را انداخت زمین، علامت

صلیب کشید و مشتش، به‌طرزی عالی روی قارچ
فرود آمد. جمعیت فریاد کرد:

– ۱۰۰۰!

دون کامیلو گفت:

– اگه کسی می‌خواد بدونه، بدونه که به
هزار که رسید دیگه کار هرکسی نیست.

رنگ په‌پونه پریده بود. اعضای ستادش نیمه
مایوس و نیمه‌دلخور، زیر چشمی اورامی‌پاییدند.
کسانی هم بودند که راضی بودند. په‌پونه توچشم‌های
دون کامیلو نگاه کرد، دوباره کتش را درآورد و

جلو ماشین قرار گرفت و مشتش را بلند کرد.
دون کامیلو به‌زمزمه گفت:

– یا حضرت عیسی!
مشت په‌پونه هوا را شکافت. جمعیت فریاد
کرد: «۱۰۰۰!» و ستاد په‌پونه از شادی از جا
جست. صاحب دستگاه گفت:

– به‌هزار که رسید برای همه کار مشکلیه.
به‌تره همینجا متوقف بشه.

په‌پونه پیروزمندانه از سمت خود دور شد؛
و دون کامیلو هم به‌همان حال.
وقتی که دون کامیلو جلو محراب قرار گرفت

گفت:
– عیسی، از شما متشکرم. حسابی ترسیده
بودم.

– که نتونی به ۱۰۰۰ برسونی؟
– نه، ترسیده بودم که اون لجن‌باز نتونه به
۱۰۰۰ برسه. اگه نمی‌رسید وجدانم ناراحت
می‌شد.

میسبح تبسم‌کنان جواب داد:
– ممت تو این فکر بودم. واسه همین کمکش
کردم. از طرف دیگه په‌پونه هم از طرف خودش،
می‌ترسید که نبادا تو وقتی اومدی پایین نتونی به
۹۵۲ برسی.

دون کامیلو که گاهی اوقات دوست‌داشت‌حالت‌های
نمایشی به‌خودش بگیره زمزمه کرد:
– ممکنه.

**بایاتویاماها بادی‌نای نشاطو
زیبانی وارد شوید**

نماینده انحصاری
محصولات ارزنده یاماها
شرکت بازرگانی زره:
خیابان سعدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA
SINCE 1887



FINANCIAL TIMES

ماه‌عسل اقتصادی آمریکا، لهستان

پرزیدنت نیکسون و رهبر حزب کمونیست لهستان، ادوارد گِردِک، توافق کردند که برای کاهش قوای مسلح در اروپا و افزایش روابط تجاری و اقتصادی بین دو کشور بکوشند.

در قطعنامه مشترکی که در پایان سفر ۴۴ ساعته پرزیدنت نیکسون به لهستان بین سران دو کشور به امضاء رسید بر سر تشکیل یک کمیسیون مشترک بازرگانی بین لهستان و آمریکا موافقت شد.

موضوعهای مورد بحث در ملاقات دوساعتی ادوارد گِردِک و پرزیدنت نیکسون بیشتر مربوط به اعتبار مالی بوده است.

لهستان اظهار علاقه کرده است که از آمریکا کالاهای سرمایه‌ای، جواز برای تولید کالا و همچنین وسایل تکنولوژی جدید خریداری کند. علاوه بر این خواستار توسعه طرحهای اقتصادی مشترک نیز هست. لیکن افزایش مقدار تجارت به میزان اعتبارات درازمدتی که لهستان می‌تواند تحصیل کند و از جانب بانک و واردات - صادرات آمریکا ضمانت شود، بستگی دارد. طبق اطلاع‌موتی هرگز آمریکا حاضر به قبول چنین تعهداتی نشده است. اما ایالات متحده پذیرفته‌است که اقدامات بعدی را برای افزایش بازرگانی بین دو کشور، طبق متن نهایی قطعنامه مشترک و «به‌شکل سازنده» مورد ملاحظه قرار دهد.

موافقتنامه با لهستان شبیه به موافقتنامه‌ی است که در مسکو به امضاء رسید، گرچه لهستان نخستین کشوری است که در اروپای شرقی چنین موافقتنامه‌ی را با آمریکا امضاء می‌کند.

توافق بر سر ایجاد رابطه‌ی منظم برای مبادلات دانش‌های علمی و فنی برای لهستان اهمیت بسیاری دارد، زیرا این کشور در پی آنست که اقتصاد کند خود را مدرنیزه کند. در حال حاضر هر برنامه‌ی مبادله‌ی لازمست جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

دروم مسائل بین‌المللی توافق‌شده است که اعتقاد کنفرانس امنیت اروپایی و همچنین کاهش نیروهای مسلح و تسلیحات جنگی مطلوب به‌شمار آید. در این موافقتنامه به معاهده لهستان و آلمان غربی که چند هفته قبل به تصویب رسید، خواستار گشته شده و در مورد ویتنام عدم توافق بیان گشته است.

بود. وزیر تبلیغات آلمان می‌گفت در صورتیکه علاقه به آموختن در مردم موجود باشد میتوان به تأثیر تبلیغات بمقدار قابل‌ملاحظه‌ای امیدوار بود. دروغ‌های دشمن را یکمرتبه و یکجا نباید پاسخ گفت. بهتر است برای رعایت سادگی در تنظیم پیام، یک قسمت کوچک را انتخاب نمود و در سدد عکس‌العمل برآمد.

پی عبارات و شعارها را باید بکرات اما در موقعیت‌های مناسب بکار برد و تکرار کرد.

گوبلز از تبلیغات انگلیسی‌ها انتقاد میکرد و معتقد بود آنها بدون توجه به اصل فوق مرتباً شعارها و عبارات جالبی را که خلق کرده‌اند تغییر میدهند و با این‌کار از تأثیرات برنامه‌های تبلیغاتی خود میکاهند. در ضمن اصرار داشت پاره‌ای از لغات و عبارات مثل «رایش» و «فهرر» تنها در زمینه‌های مشخص و معینی بکار گرفته بشوند و هرچند لازم است بارها و بمقدار زیاد تکرار گردند همپدا ارزش و اعتبار آنها بقدری است که نمیتوان در هر مورد و موقعیت جزئی و کوچکی آن‌ها را بکار گرفت.

تد شعارها و عبارات باید بصورتی انتخاب گردند که دشمن نتواند ضد آنها را علیه تبلیغات آلمان بکار بگیرد.

گوبلز می‌گفت همانطور که شیطان از آب مقدس میگریزد، تبلیغاتچی خوب باید از استعمال شعارها و عباراتی که دشمن ربه‌اساتی و ادوار به‌ساختن مشابه آنها میسازد برحذر باشد. بطور مثال کلماتی چون «خرا بکاری» و «سوء قصد» را نباید بصورت شمارهای محبوب و مکرر بکار برد. دشمن پراحتی میتواند از همین لغات و عبارات که در گوش مردم جای‌گرفته است علیه‌سازندگان آنها بهره‌برداری تبلیغاتی نماید.

۱۵- آندسته از برنامه‌های تبلیغاتی که در داخل خاک آلمان به مرحله اجرا گذارده میشوند نباید بی‌جهت امیدهای واهی و توخالی به مردم بدهند. امیدهایی که بپایش آمده‌ها و حوادث از میان خواهد رفت.

پیش‌بینی موقعیت قوای آلمان در جبهه‌های جنگ و بالتجربه شکست متحدین اگر در برنامه‌های تبلیغاتی بکار گرفته میشد، فواید فراوانی داشت از جمله مردم و سربازان را خوشبین و امیدوار میساخت و روحیه بقیه در صفحه ۸۵

مشخص سازند ابراز داشته بود. بطور مثال در آغاز سال ۱۹۴۲ بدستور او یک برنامه تبلیغاتی به مرحله اجرا درآمد تا ناپسامانی‌های موجود در کشور انگلستان را از جهات اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی آشکار سازد. گوبلز در توصیف این موقعیت فوراً عبارت «بحران فلج‌کننده» را بقول معروف سکه زد. این عبارت به نحو بسیار وسیعی در برنامه‌های تبلیغاتی آلمان بکار گرفته شد.

گوبلز از برنامه‌های تبلیغاتی آلمان و دشمن بارها با عبارات کلیشه‌مانندی یاد کرده است. گوبلز میدانست که توصیف کنوی یک واقعه، می‌گناه جای تجربه دست‌اول آن را نخواهد گرفت. با اینهمه می‌گفت قدرت و ارزش لغات و عبارات را نباید نادیده گرفت. کلمات همیشه بین مردم و وقایع قرار میگیرند و عکس‌العمل آنها نسبت به کلمات، همیشه قابل انتقال به وقایع و حوادث خواهد بود. بخاطر دست‌یافتن بر یک چنین هدفی، گوبلز معتقد بود، عبارات و شمارها باید دارای مشخصات زیر باشند:

الف آنها باید عکس‌العمل‌های مطلوبی را که مخاطبین از گذشته دارا بوده‌اند پراکنیزند.

در صورتیکه لغات و عبارات چنین قدرتی را صاحب باشند تنها وظیفه گوبلز و یاران‌او مربوط‌ساختن آنها باوقایع و حوادث موردنظر خواهد بود. گاهی اوقات محتوی اخبار نیز این وظیفه را برعهده می‌گیرد. منتسی می‌گفت اگر اخبار دارای چنین خصوصیتی نیستند و بهمین دلیل باید شمارها و عبارات خاصی را در لایسای آنها بخورد مردم داد. هر خبر و اطلاعیه‌ای ممکن است بر اثر سوء تعبیر مخاطبین، ارزش خود را از دست بدهد. حتی سخنان هیتلر نیز با چنین خطوری روبرو است.

ب- عبارات و شعارها باید به سادگی آموخته شوند.

گوبلز زمانی در انتقاد از یکی از فیلم‌هایی که شخصاً ارزیابی میکرد گفت در این فیلم باید از نقاشی و تصاویر سیاه و سفید استفاده میشد تا مردم مطالب آن را باور کنند. او معتقد بود تمام وسائل ارتباط جمعی باید اصل سادگی و وضوح را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار بدهند تا از این راه بتوانند به‌اصماق فکر و اندیشه مردم دست بیابند. برای گوبلز پیام یک وسیله ارتباط جمعی مهمتر از پیامش شعور و معلومات تهیه‌کننده‌ان

۱۶- وقایع و افراد باید با عبارات یا شعارهای کاملاً مشخصی در برنامه‌های تبلیغاتی توصیف گردند.

گوبلز بارها توجه خود را به شمارهایی که بتوانند حوادث را

زودتر از تبلیغات دشمن برقرار گردد. گوبلز می‌گفت همیشه مردم خواهند کرد. بهمین دلیل سعی داشت انتشار اخبار را از طریق وزارتخانه خود تسریع نماید. بطور مثال سقوط «کبوه» بلافاصله از طرف دولت آلمان اعلام گردید زیرا گوبلز معتقد بود اعلام حادله از طرف دشمن عوارض ناراحت‌کننده‌تری در پیش خواهد داشت.

ب- میارزه تبلیغاتی باید در زمان و موقعیت مناسبی آغاز گردد.

گوبلز می‌گناه به‌یاران خود نمی‌گفت علت اینکه فلان تاریخ را برای شروع یک برنامه تبلیغاتی یا انتشار خبر تشخیص داده چیست و با در نظر گرفتن چه عواملی در این مورد تصمیم گرفته است. او فقط ممکن بود بگوید: مدت زیادی است که ساکت نشسته‌ایم، و یا معلوم شده‌است که اوضاع بیش از این بروق مراد ما نیست. گوبلز یکبار صریحاً اظهار داشت اجرای برنامه‌های ضد تبلیغاتی علیه ادعاهای دشمن نباید بیش از اندازه لازم به‌تأخیر بیافتد. نباید اجازه داد دروغ‌هایی که دشمن می‌گوید و به‌ضرر ما است ریشه بدهاند.

ب- موضوعات سوژه‌های تبلیغاتی را باید تا آنجا تکرار کرد که تأثیر خود را از دست ندهند.

گوبلز از یکطرف معتقد بود برنامه‌های تبلیغاتی باید در وهله اول آندتر تکرار گردند که مورد توجه و قبول مخاطبین اصلی واقع شوند. از آن پس نیز تکرار آنها برای تقویت آنچه مخاطب پذیرفته است ضروری است. بسیاری از تم‌های تبلیغاتی، هر روز و بطور مداوم تکرار میشد. بطور مثال تبلیغات ضد یهود هفت‌ها ادامه داشت و گوبلز در یادداشت‌ها نوشت در این مدت ۷۰ تا ۸۰ درصد از برنامه‌های رادیویی ما را این موضوع تشکیل میداد.

از طرف دیگر تکرار تبلیغات میتواند غیر لازم، بدون تأثیر، و حتی مضر باشد. گوبلز می‌گفت هنگامیکه آنچه منتشر شده مردم را به‌قبول یک فکر منتقد ساخته، تبلیغات غیر ضروری است. زمانیکه تبلیغات خسته کننده و یکنواخت شد، ممکن است مضر از کار دربیاید. بطور مثال خبر موفقیت‌های زبردستی‌های آلمانی از شدت تکرار جنبه کاملاً یکنواخت به خود گرفته بود. وقتی یک برنامه تبلیغاتی با سر و صدای فراوان شروع گردد هر چند از جهت روانی میتواند مؤثر به‌حساب بیاید اما این خطر را نیز در پیش خواهد داشت که خیلی زود اعتبار خود را از دست بدهد.

۱۲- زمان تبلیغات باید بطور دقیق مشخص باشد.

گوبلز همواره مسأله زمان برنامه‌های تبلیغاتی را مورد توجه دقیق شخصی قرار میداد. او چابکی و مهارت را از خصوصیات تبلیغاتی می‌دانست و معتقد بود طراح برنامه تبلیغاتی باید از اولین قدم، کلیه تأثیرات روانی نقشه خود را بدقت محاسبه کند. در این مورد او سه‌اصل را مهم میدانست.

الف - ارتباط با مخاطبین باید

ایده‌نولوژی حزب نازی به‌مسأله‌رهبری توجه فراوان میشد. بنابراین اعتقاد گوبلز به‌اصل دوازدهم عجیب و غیر منتظره نیست. گوبلز در تمام موارد امیدوار بود مردم آلمان تحت تأثیر قرار می‌دهند. البته او درحقیقت دشمن را فریب میداد و وظیفه‌ای را که وزارت تبلیغات آلمان نازی به او سپرده بود به‌ثمر میرسانید.

در موقعیت‌هایی دیگر، مقالاتی بدون اسم یا با اسمی مستعار، در روزنامه‌های داخلی و یا خارجی به‌چاپ میرسید. گوبلز و یاران او از این طریق مطالب مورد نظر را در اختیار دشمن قرار میدادند. گاهی دولت آلمان برای گمراه‌ساختن دشمن پس از انتشار این مقالات، ضمن تشکیل کنفرانس‌های مطبوعاتی آنها را تکذیب کرد.

گوبلز تصمیم گرفت با بهتر کردن وضع زندانهای زمان جنگ، بر تعداد پناهندگان دشمن بیافزاید. او امیدوار بود وقتی خبر آسایش زندانیان بخصوص افرادی که از جبهه‌ها فرار کرده بودند، به‌سربازان دشمن برسد آنها را وادار خواهد ساخت برای فرار از خطر کشته‌شدن و صدمه دیدن به‌قشون آلمان پناهنده شوند.

گوبلز بخاطر مبارزه با شایعات نامطلوبی که در داخل خاک آلمان، اذهان را بخود متوجه میساخت و باعث نگرانی میشد، از تبلیغات سیاه استفاده میکرد. وزیر تبلیغات آلمان اعتقاد داشت اگر بخواید این شایعه‌ها را با تبلیغات سفید غنثی کند، نه تنها امکان پیروزی کم است بلکه مردم وقتی ملاحظه میکنند دولت رسماً شایعه‌ای را تکذیب میکند بیش از پیش به‌واقفیت آن معتقد میشوند. او از یک نوع تبلیغات سیاه که عنوان تبلیغات زبانی و شقاهی به‌خود گرفته بود علیه این قبیل شایعات استفاده میکرد و بطور غیررسمی در میان مردم، شایعه‌ای را رواج میداد که عکس شایعه اول بود.

البته در موقعیت‌هایی که کلیه حقایق موجود، کفه ترازو را بقول معروف به‌نفع گوبلز و یاران او جهت میداد گوبلز از حمله مستقیم و جدی به‌شایعات موجود تردیدی به خود راه نمیداد.

۱۷- رهبران معتبر اجتماعی میتوانند در به‌ثمررسانیدن برنامه‌های تبلیغاتی بیش از اندازه مفید واقع گردند.

بطوریکه میدانیم، در فلسفه و

لیسیون فرستادند. روزنامه‌نگار در لیسیون وانمود کرد که تحت تأثیر الکل آنچه را درمورد این برنامه جنگی میدانند فاش میکند و در اختیار دشمن قرار میدهد. البته او درحقیقت دشمن را فریب میداد و وظیفه‌ای را که وزارت تبلیغات آلمان نازی به او سپرده بود به‌ثمر میرسانید.

گوبلز تصمیم گرفت با بهتر کردن وضع زندانهای زمان جنگ، بر تعداد پناهندگان دشمن بیافزاید. او امیدوار بود وقتی خبر آسایش زندانیان بخصوص افرادی که از جبهه‌ها فرار کرده بودند، به‌سربازان دشمن برسد آنها را وادار خواهد ساخت برای فرار از خطر کشته‌شدن و صدمه دیدن به‌قشون آلمان پناهنده شوند.

گوبلز بخاطر مبارزه با شایعات نامطلوبی که در داخل خاک آلمان، اذهان را بخود متوجه میساخت و باعث نگرانی میشد، از تبلیغات سیاه استفاده میکرد. وزیر تبلیغات آلمان اعتقاد داشت اگر بخواید این شایعه‌ها را با تبلیغات سفید غنثی کند، نه تنها امکان پیروزی کم است بلکه مردم وقتی ملاحظه میکنند دولت رسماً شایعه‌ای را تکذیب میکند بیش از پیش به‌واقفیت آن معتقد میشوند. او از یک نوع تبلیغات سیاه که عنوان تبلیغات زبانی و شقاهی به‌خود گرفته بود علیه این قبیل شایعات استفاده میکرد و بطور غیررسمی در میان مردم، شایعه‌ای را رواج میداد که عکس شایعه اول بود.

البته در موقعیت‌هایی که کلیه حقایق موجود، کفه ترازو را بقول معروف به‌نفع گوبلز و یاران او جهت میداد گوبلز از حمله مستقیم و جدی به‌شایعات موجود تردیدی به خود راه نمیداد.

۱۷- رهبران معتبر اجتماعی میتوانند در به‌ثمررسانیدن برنامه‌های تبلیغاتی بیش از اندازه مفید واقع گردند.

بطوریکه میدانیم، در فلسفه و

لیسیون فرستادند. روزنامه‌نگار در لیسیون وانمود کرد که تحت تأثیر الکل آنچه را درمورد این برنامه جنگی میدانند فاش میکند و در اختیار دشمن قرار میدهد. البته او درحقیقت دشمن را فریب میداد و وظیفه‌ای را که وزارت تبلیغات آلمان نازی به او سپرده بود به‌ثمر میرسانید.

اصول تبلیغاتی گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی

هرچند گوبلز به تبلیغات دشمن، با نظر تحقیر مینگریست و اعتبار ابتدائی برای آن قائل نبود، معینداً لویه مطالب روزنامه، برنامه‌های رادیویی و اظهارات مسئولین امر را دردتوجه و دقت قرار میداد تا بتواند ز بین آنها آنچه را مورد بهره‌برداری دشمن تبلیغاتی او قرار میگیرند انتخاب نماید.

گوبلز، در مقابل جنبه‌های مختلف تبلیغات دشمن حالت دفاعی به خود نینگریفت. او بیشتر علاقه داشت با بکار گرفتن روش‌های تساهلی، اثرات تبلیغات دشمن را تا حد امکان غنثی سازد. گوبلز معتقد بود، با این روش، آنچه دشمن در برنامه‌های تبلیغاتی خود مینویسد و میگوید به بهترین نحو میتواند مورد استفاده واقع گردد.

گوبلز در یادداشت‌ها مینویسد: «صبح امروز در روزنامه‌های آلمان، مجموعه‌ای از دروغ‌هایی که تاکنون چرچیل در زمینه‌های مختلف گفته و به‌اثبات رسیده به‌چاپ رسید. روزنامه‌ها این بخش را بدستور ما انتشار دادند. من معتقدم روزنامه‌های بی‌طرف، بیش از اندازه تحت تأثیر این بخش قرار خواهند گرفت و قبول خواهند کرد که چرچیل واقعا فرامنده بی‌کفایتی است. گوبلز از مطالب تبلیغاتی دشمن برای مبارزات معروف خود بنام «قدرت از راه ترس» نهایت استفاده را میکرد. آنچه روزنامه‌های دشمن در اسراف تجاوزات ارتش آلمان درج می‌کردند مورد توجه گوبلز بود و آنها را در برنامه‌های تبلیغاتی خود بطرف مختلف بکار میبرد.

۱۱- هنگامیکه تبلیغات سفید یا مثبت، عدم تأثیر و اعتبار خود را آشکار میکند باید تبلیغات سیاه یا منفی را بکار گرفت.

منظور از تبلیغات سیاه، مواد و مطالبی است که منابع تولید و انتشار آنها از نظر مخاطبین دور میمانند. هر گاه گوبلز احساس میکرد آشکارشدن ارتباط هویت او با یک خبر، به‌قیمت سوظن و دیرپاوری مخاطبین تمام میشود، رابطه موجود را منفی میکرد و اجازه نمیداد مردم متوجه بشوند، این خبر یا اطلاعیه مخصوص از طرف کدام مقام و کدام منبع انتشار یافته

را تضعیف میکرد. گوبلز این بدیعی را دریافته بود اما در حال میدانست که تکیه بر این پیش‌بینی‌های احتمالی در مواردی خواهد بود. در صورتیکه در دست از آب در نیاید و آلمان در یکی از جبهه‌ها شکست دهد، مردم دچار نگرانی و اضطراب نند. دشمن به پیروزی خود امیدوار بود. و از همه به‌یادگویی و نگرانی تبلیغاتی او اعتبار خود را از خواهد داد. گوبلز بقدری به این اهمیت میداد که وقتی ارتش در «سالرنو» شکست خورد و آلمان در تمام جبهه‌ها شکست خورد، گوبلز اظهار داشت که بدیعی پیروزی از طرف یکی از لاهای آلمانی و بدون اطلاع او گرفته است.

گاهی اوقات مردم عادی با توجه به پیروزی‌های بدست‌آمده و یا مور اینکه فلان واقعه سیاسی، است به شکست دشمن منجر گردد به پیروزی تمام و کمال ارتش را رواج میدادند. گوبلز نتوانست و آج یک چنین امید واهی ببرد. بلکه فوراً مردم را از پیروزی و غرق‌شدن در توهمات بیداشت. در مواردی نیز، گوبلز میشد دشمن سعی دارد ارتش را با بی‌جهت، متمدد به‌کسب نیت‌هایی نماید که امکان‌پذیر است. او فوراً مردم و ارتش را از واقعیت مطلع میکرد.

۱۶- برنامه‌های تبلیغاتی داخلی خالق اضطراب و تشویش در درجه اول و مناسبی باشند.

گوبلز معتقد بود در حالیکه تشویش زیاد میتواند باعث تشویش روحی مردم شود آنها را از تلاش باز دارد. در مقابل میزان و درجه آن نیز کم باشد تشویش روحی و توانایی مبارزه خود را خواهند داد. روی این حساب، معتقد بود میزان نگرانی و اضطراب در میان توده‌ها باید کنترل کرد و مصلح مواظب آن بود.

الف - تبلیغات باید، اضطراب و تشویش را تقویت کند. گوبلز میگفت مردم آلمان باید به باشند جنگی که بین آنها و دشمن در گرفته است باید تا مرحله‌ای ادامه یابد و فرد فرد آنها باید ای جان بکنند و فداکاری نمایند. شدیداً علیه تبلیغات دشمن که مردم را به صلح و دوستی تشویق میکرد بکنید. او معتقد بود دشمن با چنین نگرانی در جنگ جهانی اول مردم را گمراه ساخت و هم اکنون او را از این کار بازداشت. مردم باید دشمن خود را خوب بشناسند بدانند در صورتیکه جنگ را بیازند عواقب خطرناکی آنها را تهدید کند.

ب- تبلیغات باید اضطرابات شدیدی را که مردم نمیتوانند بر آنها غلبه کنند تخفیف بدهد.

حملات هوایی موجب نگرانی شدید آلمانیها میشد و گوبلز ویاران او قدرت کنترل حوادث ناشی از آنرا نداشتند. اما در موارد دیگری که بقول معروف دست آنها باز بود سعی میکردند با تغییراتی که در نوع و نحوه انتشار اخبار میدهند از نگرانی و تشویش مردم بکاهند. بطور مثال، هنگامیکه موفقیت نظامی ارتش آلمان در تونس متزلزل شده بود و امید چندانی به پیروزی نداشت، شکست ارتش آلمان بصورتی تعبیر و تفسیر میگردد که مردم خیال نکنند آنچه پیش آمده نتایج نبرد را به نفع متفقین تغییر خواهد داد و به شکست ارتش آلمان در تمام جبهه‌های جنگ منتهی خواهد شد.

۱۷- برنامه‌های تبلیغاتی که در داخل خاک کشور به مرحله انجام در میآید باید اثرات نومیدی را در مردم زائل سازد.

برای گوبلز بیش از اندازه مهم بود که از نومیدی مردم آلمان بپهری بگریزد که میتواند جلوگیری کند. او معتقد بود نباید اجازه داد امیدهای واهی و توخالی مردم را سرگرم و مغرور سازد. در مواردی که نمیتوانست با نومیدی و محرومیت روحی مردم در اصل مبارزه کند با بکارگرفتن اصل زیر در صدد کم‌کردن تأثیرات آن بر میآمد.

الف - نومیدی‌های حتمی و قریب‌الوقوع را باید از پیش حس زد و بفکر آنها بود.

به نظر گوبلز لازم بود پیش‌آمدهای ناگوار و تکان‌دهنده از قبل پیش‌بینی بشوند وقتی مردم در جریان آنچه ممکن است روی بدهند قرار میگیرند کمتر از زمانی که بطور ناگهانی و یکسریه با آن روبرو میگردند تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. بطور مثال زمانی که قرار بود بمب بمباران‌های شدیدی، از جیره خوراک روزانه مردم کاسته بشود، مطلب کم‌کم و تقریباً از مدتها پیش به اطلاع مردم میرسید.

گوبلز در ضمن همیشه مردم را در جریان حوادث جنگ قرار میداد تا از بروز شوک‌های ناگهانی که نتیجه برخورد غیرمنتظره با پیش‌آمدها خواهد بود حتی‌الامکان جلوگیری کند.

۱۸- تبلیغات باید به‌جا بجا شدن حالت تجاوز و تهاجم مردم کمک کند. این کار زمانی انجام خواهد شد که تبلیغات بتواند هدف‌های لازم را برای نفرت مردم مشخص کند.

از بررسی مطالب دفتر خاطرات گوبلز برمیآید که او همیشه در صدد بوده ناراحتی و نفرت مردم آلمان را متوجه افرادی خارج از گروه‌های موجود سازد. بلشویک‌ها و یهودی‌ها دو دسته کاملاً مشخص بودند که در اکثر برنامه‌های تبلیغاتی بصورت هدف‌های نفرت‌مورد توجه قرار میگرفتند.

هنگامیکه به گوبلز اطلاع دادند ترس از بلشویک در بین مردم اروپا کمتر شده، و یاپاره‌ای از روشنفکران آلمانی معتقد هستند بلشویک‌ها به اندازه‌ای که در برنامه‌های تبلیغاتی نازی ادعا میشود افراد بدی نیستند بیش از اندازه نگران و ناراحت شد. گوبلز سعی داشت با استفاده از دشمنی‌ها و کدورت‌های موجود بین ملل اروپا، برنامه‌های تبلیغاتی جالب و موثری را به‌مرحله اجرا در بیاورد. او ریشه‌های خصوصیت مذهبی، ملی، و سیاسی را کشف میکرد و سپس آنها را در برهم‌زدن روابط بکار میگرفت. او میگفت کار اصلی ماشین تبلیغاتی نازی، منحرف‌کردن نفرت‌های موجود بطرف کانال‌های مطلوب خواهد بود. در اکثر موارد، بمجرا دینک برنامه‌های گداشته میشد، مأمورین آلمانی اقدام به آزار و اذیت یهودیان در داخل خاک آلمان و کشورهای اشغال‌شده میکردند و در حقیقت از جهت گرفتن نفرت موجود حداکثر استفاده و بهره‌برداری را میکردند.

۱۹- تبلیغات بغوریت نمیتواند پر خواستها و تمایلات شدید تأثیر کند. در این موارد تبلیغات باید راه حل‌هایی برای انجام اقدامات لازم عرضه کند.

گوبلز در تمام اندیشه‌ها، برنامه‌ها، و هدف‌های تبلیغاتی خود همیشه بین رفتار، اعمال، و حرکاتی که از مردم مشاهده میشود واحساسات، حالات و عواطف آنها تفاوت کاملاً مشخصی قائل بود. بعد از حملات هوایی شدید متفقین، اغلب میگفت رفتار مردم بیش از اندازه خوب و امیدوار کننده است اما احساسات و عواطف آنها ضعیف به نظر میرسد. او همیشه امیدوار بود پس از حوادث و اتفاقات ناگوار عکس‌العمل مردم از مردود جنبه فوق، مثبت و امیدوارکننده باشد.

گوبلز احساسات، حالات، و عواطف را بیش از اندازه متغیر میدانست و معتقد بود فوراً تحت تأثیر تبلیغات و پیش‌آمدها قرار خواهند گرفت. البته با فراهم‌ساختن وسائل آسایش و تفریح و نشاط خاطر فوری میتوان این جنبه از عکس‌العمل مردم

پایان

جواب‌های جدید در نزد کاشفی

بامارگ ایل ب او

اصلاً درمیرود و نخ‌کش نمیشود

محصول جدید

روغن ایرانول

از فرمولی انحصاری که تنها تولید می‌کند.



ایرانول
روغن موتور
شرکت ملی نفت ایران

را بهبودی بخشید. گوبلز دستور داده بود رفتار و عکس‌العمل ظاهری مردم همیشه و بپهری قیمتی باید در حد مناسب و خوشایندی حفظ شود، زیرا در غیر اینصورت رژیم نازی قدرت و اعتبار خود را از دست خواهد داد. بنهین دلیل همیشه خواسته میشد علیرغم آنچه احساس میکردند، رفتار معقول و همکاری خود را حفظ کنند. هر قدر زمان جنگ طولانی‌تر میشد پرحملات هوایی متفقین افزوده میگردد، و آلمان‌طمع شکست را بیشتر می‌چشید، گوبلز بیشتر اصراز میورزید که به‌جنبه دوم عکس‌العمل مردم (احساسات عواطف و حالات) نباید توجه چندانی مبذول داشت.

گوبلز تشخیص داده بود درش موقعیت مختلف، اصول برنامه‌های تبلیغاتی او از عهده انجام کاری بر نخواهد آمد. او میدانست تمایلات جنسی و گرسنگی ابتدا تحت تأثیر تبلیغات نخواهند بود. نتیجه حملات هوایی، دشمنی، بدبختی، ناراحتی و مرگ است که با برنامه‌های تبلیغاتی نمیتوان به‌مبارزه با آنها برخاست. تبلیغات نمیتواند پسر میزان تولیدات صنعتی در زمان جنگ بیافزاید.

حرکات مذهبی بسیاری از مردم آلمان را بخصوص در زمان جنگ با بکار گرفتن برنامه‌های تبلیغاتی نمیتوان عوض کرد و تغییر داد. مقابله با مقاومت‌های سرسختانه آلمانی‌ها در خاک آلمان و مردم سایر کشورها تنها از طریق کلمات و عبارات امکان‌پذیر نیست و احتیاج به اقدامات نظامی دارد. و سرانجام، موقعیت‌های نامناسبی که بر اثر شکست ارتش آلمان پیش میآید، واقعیت‌های ملموسی هستند که برنامه‌های تبلیغاتی قدرت پنهان کردن آنها را ندارند.

در موارد فوق وهنگامیکه گوبلز مشاهده میکرد از تبلیغات و مانسور کاری بر نیاید، دست‌زدن به اقداماتی را که مناسب تشخیص داده بود تجویز میکرد.



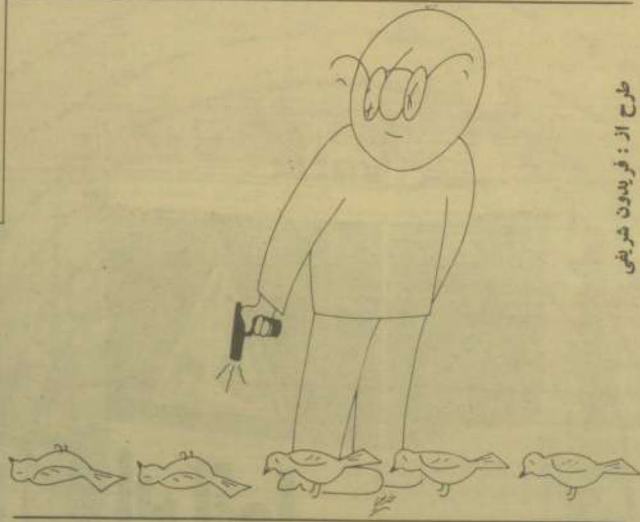
طرح از: فریدون شریفی

گفتگویی با کاووس مشیری و فریدون شریفی

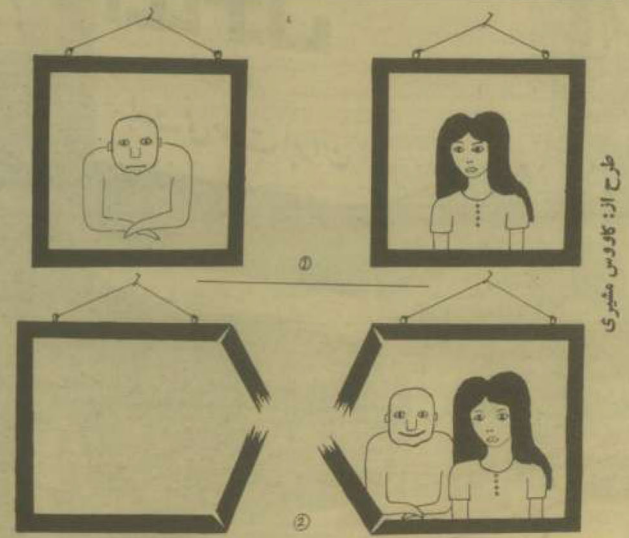
کاریکاتور رستی که به آدمهای قاب عکس تحرك می دهد.

و کاریکاتور رستی که واژه درخت را وارد قفس می کند تا زندان پرنده را باغ کند

از: ژاله رفیع زاده



طرح از: کاووس مشیری



راستی کاریکاتور رست چه قدرتی دارد. چند خط مارا به تکرر وا می دارد گاهی هم خنداند. اما چه خنده ای. خنده ای که از های درونی سرچشمه می گیرد. دردهایی که در تحملشان مشکل است که چ باخته کن نیست. کاریکاتور رست با طرح های شای فریاد می زند، یشینی می کند و ن می دهد. البته منظور کاریکاتور در حد ریش است که خوشخانه چندبست که شد شکوفایش دروختان هستیم، شکوفای های که نشانه های محصص، درم بخش و رتی دیگر هستند.

هر چند در نشریات مختلف گه گاهی شمسان به کارهای کاووس مشیری و بدون شریفی می افتاد اما نمایشگاه طرح این دو در تالار قدریز فرصت والارتی برای شناختن بهتر آنها. نمایشگاهی که آن ۴۶ طرح از شریفی و ۴۳ طرح از مشیری به نمایش گذاشته شده بود. و از جا که شاید شناختن هنرمند بتواند درک برسان را آسان تر کند به گفتگویی با این می نشینیم.

در اولین دیدار جوانی این دو جلب نظر کند. مشیری ۳۳ و شریفی ۳۱ سال دارد هر دو در دانشکده پزشکی تحصیل می کنند. مشیری می گوید: سه سال پیش مجله ریکاتور مسابقه ای بنام «دنیاز دید من» داشت. با دیدن طرح هایی که از شرکت کنندگان چاپ می شد فکر کردم حال که ایده های بهتری برای عرضه دارم چرا در مسابقه شرکت نکنم. در این مسابقه شرکت کردم و برنده شدم. اما چون نقاشی نمی دانستم کار را کنار گذاشتم تا یکسال بعد. با تعجب می پرسیم: «درست شنیدم که نتید دستي در نقاشی گذاشتید؟» به آرامی جواب می دهد: «درست است. دوره ای در نقاشی دیده بودم و نه در برستان نقاشی فوق العاده خوبی داشتم.» می گویم: «این نداشتن اشتیاقی برای بیان خود نیابورده؟»

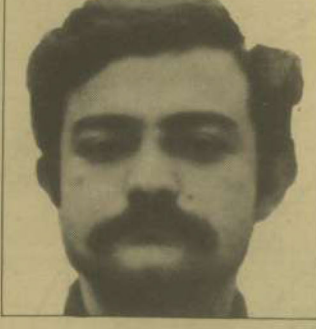
خیر دومین است. اما شریفی اولین نمایشگاهش است. تا این که بایک عده از هم دانشکده ایها از جمله شریفی آشنا شدم و گروهی برای کارهای مطبوعاتی و دولتی تشکیل دادیم. این آشنایی موجب شد که در آن محیط مفایر یا هنر، خودمان را زیاد تنها حس نکنیم. نشریه ای دانشجویی درست کردیم و بعد تصمیم گرفتیم این نمایشگاه را بگذاریم. شوقمان برای کار زیادتر شد و دریافته که گاهی هم این محیط می تواند اید بخش باشد.

این را می شود از آدمهایی که در طرح های شما به شکل معده شان درآمده اند و زیاد هم در کاریکاتورهایتان دیده می شوند دریافت.

یا انسانهای کالبدشکافی شده که در کارهای شریفی وجود دارند. شریفی سخن دوستن را قطع می کند: «این تأثیر برای من آگاهانه نبوده است من نمی دانم چرا کاسمیر انسانی را برداشتم و به قول شماها کالبدشکافی کردیم. ولی مسلماً حرفه ای روی کارم تأثیر داشته است چون انگیزه هایی که من برای کارم بدست آورده ام از محیط تحصیلی و زندگی می بوده است. از شریفی می پرسیم: «راستی شما کلر تان را از کجا شروع کرده اید؟»

از چاپ کاریکاتور در یک نشریه دانشجویی. بعد از آن به صورت مرتب بلکه گه گاه با نشریات مختلف همکاری کردم. منتهی ابتدای کار طراحی و نقاشی نمی دانستم برای همین خیلی مشکل می توانستم خواسته هایم را بیاورم. اما بعد از این که به کاریکاتور کشیدن علاقه مند شدم دوره ی کوتاهی از طراحی در یکی از آتلیه های خصوصی دیدم و تصمیم می گرفتم برای ادامه کار را مجدداً تکرار کنم چون فکر می کنم از دوره قبلی بهره کافی نگرفته ام.

عناصر تشکیل دهنده کارهای شما دوترا، تقریباً مشخص است. مثلاً انسانهای معده ای شکل یا گیاه و کبوتر در کارهای مشیری و آدمهای قطع شده در کارهای



خودتان می توانید توضیحاتی درباره سبیل های کارهایتان بدهید؟

شریفی می گوید: در کارهایم دو عنصر اصلی وجود دارد. عنصر خوب و عنصر بد و به قولی بزبان واهرین. سعی من در اینست که روابط این دو را بررسی کنم برای توجیه روایط هم از سبیل های خاصی مثل قلاب، تنگ، زنجیر، قفس و کبوتر استفاده کرده ام. البته اهرین گاهی. حالت خارجی دارد و گاهی هم در درون شخص است. یعنی شخص گاهی علیه خودش عصیان می کند گاهی هم کارها مفاهیم مجرد را می رسانند و مانند آن کاری که شخصی از قفس کوچکتری در می آید و به قفس بزرگتری می رود.

مشیری ادامه می دهد: من هیچگاه روی سبیل تکیه نکرده ام. یعنی خواسته ام که ایده ای را با سبیل سازی بیان کنم. انشایی را که در کنار من بوده اند و از چپتی جالب بنظر می رسیدند بکار گرفته ام مثل قاب عکس. هیچگاه نگفته ام که قاب عکس سبیل است. این شیئی بوده که روی من اثر زیاد گذاشته. شیئی بر تحرك كسل کننده و محدود در زمان و مکان. بعد فکر کردم که چه خوب بود اگر می شد به آدمهای این چهار چوبها که سالهای دراز است زندگی می کنند تحرك داد یا با آنها شوخی کرد. از این رو طرحی کشیدم که عکس مردی قاب عکس خودش را شکسته و خودش را به تصویر خانگی که نزدیکش بود رسانده است. در این کار هم سبیل بکار نگرفته ام. ممکن است کارهایم بعداً واژ دید تماشاگران رنگ سبیلک گرفته باشد. مثلاً برخی می گویند که درخت نشانه اجتماع و پرنده نشانه معصومیت بوده است (که هر دو در کارهای من زیاد دیده می شوند).

شریفی. خودتان می توانید توضیحاتی درباره سبیل های کارهایتان بدهید؟

شریفی می گوید: در کارهایم دو عنصر اصلی وجود دارد. عنصر خوب و عنصر بد و به قولی بزبان واهرین. سعی من در اینست که روابط این دو را بررسی کنم برای توجیه روایط هم از سبیل های خاصی مثل قلاب، تنگ، زنجیر، قفس و کبوتر استفاده کرده ام. البته اهرین گاهی. حالت خارجی دارد و گاهی هم در درون شخص است. یعنی شخص گاهی علیه خودش عصیان می کند گاهی هم کارها مفاهیم مجرد را می رسانند و مانند آن کاری که شخصی از قفس کوچکتری در می آید و به قفس بزرگتری می رود.

مشیری ادامه می دهد: من هیچگاه روی سبیل تکیه نکرده ام. یعنی خواسته ام که ایده ای را با سبیل سازی بیان کنم. انشایی را که در کنار من بوده اند و از چپتی جالب بنظر می رسیدند بکار گرفته ام مثل قاب عکس. هیچگاه نگفته ام که قاب عکس سبیل است. این شیئی بوده که روی من اثر زیاد گذاشته. شیئی بر تحرك كسل کننده و محدود در زمان و مکان. بعد فکر کردم که چه خوب بود اگر می شد به آدمهای این چهار چوبها که سالهای دراز است زندگی می کنند تحرك داد یا با آنها شوخی کرد. از این رو طرحی کشیدم که عکس مردی قاب عکس خودش را شکسته و خودش را به تصویر خانگی که نزدیکش بود رسانده است. در این کار هم سبیل بکار نگرفته ام. ممکن است کارهایم بعداً واژ دید تماشاگران رنگ سبیلک گرفته باشد. مثلاً برخی می گویند که درخت نشانه اجتماع و پرنده نشانه معصومیت بوده است (که هر دو در کارهای من زیاد دیده می شوند).

تصویر نمی کنم این حرف در باره تمام کارهای «پرنده ایان» صادق باشد.

درست است. در بعضی از کارها ممکنست که پرنده فقط پرنده نباشد. اما باز باید تأکید کنم که من پرنده را دوست دارم و درخت را و جسم همان طور که هست برای منطرح می شود. بعضی ها ممکن است از این کارها برداشت وسیع تر و اجتماعی تری بکنند. در طرحی پرنده ای شاخه شکسته درختی را برای این که نیستد یا پارچه ای حایل گردن خود کرده است و شاید برای این که شاخه نیستد سالها همانجا بایستد و خودش را وقف شاخه شکسته کند. حالت شاعرانه این ایثار کردن بود که مرا جلب میکرد.

خودمورد نقدهایی که روی کارهای شما شد و عده ای کارهایتان را به کار بعضی از کاریکاتوریست های خارجی شبیه دانسته اند چه می گوید؟

مشیری اضافه می کند: هر دو ما متناسبانه با کار کاریکلک توریست های خارجی آشنایی چندانی نداریم. و ایکاش می داشتیم. چون می توانست صرف نظر از تقلید، فضای وسیع تری برای کار بدستمان دهد.

هر کسی که کار می کند عده دیگری را هم غیر از خودش قبول دارد. شما از بین کار کاریکاتوریست ها به کدامشان علاقه دارید؟

مشیری: درست است، من قبل از این که شروع به کاریکاتور کشیدن کنم رابطه ای ناگسسته با شعر و موسیقی داشتم. یعنی نمی توانستم شعر نخوانم یا موسیقی گوش ندم. و اثر این دودر آن کارهایی از من که جنبه عاطفی دارند کاملاً مشهود است. مخصوصاً در شعر. من شعرهای احمد رضا احمدی را بسیار دوست دارم. چند کار دارم که شعرعامل در آن آلودشان بوده است. مثل کاری که ابتدا گلدان تنها و بی تحركی را نشان می دهد که قفسی پهلوش می گذارند که پرنده ای تنها در آن است. طی چار طرح نشان می دهم که گیاه کوچک گلدان دچار شوق برای نمر داشتن و بار آوری می شود و خود را با انحنائی به قفس می رساند و بعد از این که داخل قفس می شود، قفس پرنده را پراز برگ و حتی گل می کند. عامل وجود آورنده این کار شعر بلندی از احمد رضا احمدی بود که در یک خطی می گفت «واژه درخت که از کوچه آمد، پرنده نسته بود و می گریست.»

طرحی دیگر دارم که درختی را نشان می دهد که اجزاء سازنده اش پرنده است. این کارم را بسیار دوست دارم. احمدی یکی از شعرهایش را به اینچا ختم می کند که «و آنگاه خدا گیاه را آفرید و کم آفرید» و این روی من اثر کرد. افزونی پرنده ها و کم شدن گیاهها، و بعد من پرنده هایی را کشیدم که خود برای جبران این کمبود، شکل درخت را به وجود آورده بودند. شریفی: اما در مورد من، درست است آدم نمی تواند بر کنار از این تأثیرات بماند، اما من بیشتر سعی می کنم آن دسته از ایده هایم را که فکر می کنم بیشتر ارزش بیان شدن دارند بکنم. حالا من بیشتر روی آدم کار می کنم. فرضم بر اینست که انسان از بدو تولد تا هنگام مرگ مراحل را طی می کند و صورت های را در هر مرحله می گیرد. سعی من در نشان دادن این مراحل و صورت هایست. یعنی آدم را در نظر می گیرم و نقش هایی از او را نشان می دهم.

مشیری اضافه می کند: هر دو ما متناسبانه با کار کاریکلک توریست های خارجی آشنایی چندانی نداریم. و ایکاش می داشتیم. چون می توانست صرف نظر از تقلید، فضای وسیع تری برای کار بدستمان دهد.

آینده نمايشگاه های نقاشی آيا روزی تماشاگران نقاشی تنها خود نقاشان خواهند بود؟

عاطفه گفرین

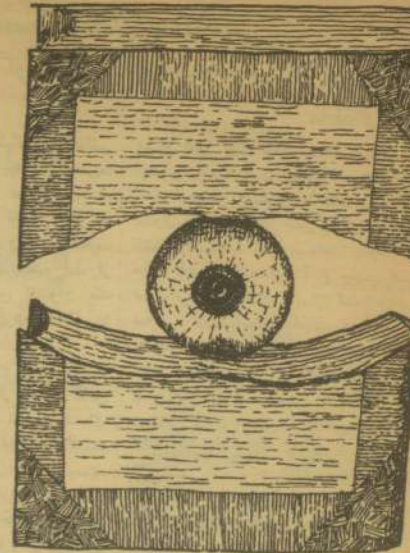
اصال ما شاهد نمایشگاه های نقاشی بسیاری، چه در گالری ها و چه در انجمن ها هستیم. با اشتیاق و شور و صرف هزینه، نمایشگاه هایی برپا می کنند، کارت، کاتالوگ و آفیش چاپ می کنند و پشت و پرتین کتابد فروش ها و دانشکده ها می چسباند، اما، از تماشاگر خبری نیست... این به عنوان يك اصل می تواند در زمینه گالری ها و نقاشی ما را به کند و کاو بیشتری وادارد.

تعدادی برای گالری های دیگر. نقاشی، عده ای انگشت شمار از دوستان نقاش و دوستان او هستند. در شب های دیگر و ساعات کار گالری نیز از علاقه مند واقعی به نقاشی یا هنرشناس خبری نیست. عده ای آشنا که از بیست متری دوم خیابان شاه می گذرند می گویند: «خوب سری هم به گالری سیحون یزیدیه» و یا وقتی از خیابان دانشگاه می گذرند سری هم به تالار قدریز می زند و چنین است فراهم آمدن تماشاگران تصادفی برای گالری های دیگر.

نویسندگان مطبوعات وقتی کارت دعوتی از طرف گالری ها دریافت می کنند، یا بر توجیهی خاص قلم می زنند و این قلم زدن در صورتی است که نویسنده یا خود نقاش یا با صاحب گالری دوست باشد، البته ممکن است هیچکدام از این دو صورت دوستی نقاشی نداشته باشند ولی نوشته ها همه در یک جهت خاص است: درباره رنگ ها، فضا و قالب...

در نمایشگاهی وقتی از آدم سوال می- کنید که: چرا نقاشی مدرن پس از بیست سال نتوانست هیچ پایگاهی در میان مردم پیدا کند؟ آدم هیچ جواب قانع کننده ای ندارد که بدهد، زیرا نقاشی مسیری قهقرانی پیونده و قابل دفاع نیست. بگذاریم از جرقه های نگاههای درابوه نمایشگاههای نقاشی چند ماه اخیر.

نوعی نر آسانی و آسان گیری در کار برپا کردن نمایشگاهها به چشم می خورد، رنگ و بوم اسیر شده است تا ذهن برودر را تصویر کند، اگر در تفسیر هنر نقاشی به محتوا، بداهت و زیبایی اشاره کنیم می- بینیم که آناری که فاقد این چند اصل باشد در نقاشی به مرحله هنر فرسیده و ناگزیر قابل ارائه در نمایشگاه نیست، نقاشی های بی محتوا، نقاشی هایی که بر مبنای مخلوط کردن رنگها پدید می آید، آنهم مخلوطی بر هدی، بی تردید نباید از چهارچوب کارگاه نقاشی فراتر رود، زیرا اگر نقاش هوواره خود را کمال یافته ببیند و در هر چیزی که خلق می کند، تردید روا ندارد، آناری ارائه خواهد داد که می بینیم، آناری که دلزدگی فراوانی در چند سال اخیر بین علاقه مندان به نقاشی پدید آورده است.



معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آتشی

دارالخلافة تهران

از: ناصر نجمی

چهره امروزی تهران، این غول پرشاخ و دم، بایتر بگویم این اختاپوت هیولا را اگر جهانگرد یا جامعه‌شناسی بخواهد تصویر کند، نه از برون معیاری خواهد داشت نه از درون.

از بیرون که: برقواره و بد اندام است. روزبروز هم اعضای زائد بریکرش می‌روید و توی شکافها و دره‌ها و دشت‌ها پیش می‌رود.

تهران امروز نه تنها دست تقاطول به‌دامنه‌ها و پشته‌ها و «پسته‌های دور و برآنداخته و عرصه را برجلوه و جمال سالم طبیعت و آدمهای طبیعت دوست تنگ کرده است، بلکه فضا و هوا را نیز دارد چپاول می‌کند. گرانی‌قیمت زمین رخصت نمی‌دهد که زمین‌خواران به‌گستره‌ها دست یابند و خانه - خانه واقعی، با حیاطی و باغچه‌ای دست کم بسازند، اینست که تکه تکه کوچکی زمین مرده را گرفته، آفتدر بر آن آجر و سنگ و گل و گلج روییم می‌چینند تا پیرش اعلی برسند. در تهران شاید تا چندین سال دیگر، آرزوی یک پنجره آسمان، از آرزوهای بزرگ باشد. از درونیم که خلاصه کنیم: هذیانها و هیروتها، کابوس‌زدگی‌ها و خوابگردیهای حیرت‌آور...

اما تهران همیشه چنین نبوده است. چندین سال - شاید مثلاً صد، صد واندی - سال پیش - چهره‌ای مشخص داشته، «شخصیتی» داشته با معیارها و موازین طبیعی. می‌توانست شمال و جنوبش را تعیین کنی یا از مغربش به مشرقش بروی. به‌جای چهارراههای سرگردانی، «گذرها» بودند، گذرهائی که از آنها صمیمیت عبور می‌کرد، گاه نیز خنوت و کینه و خون، جلوه‌هایی جالب و مخصوص بخود داشت. جارچی‌ها شب مردم را به‌خواب و آراش دعوت می‌کردند. داروغه‌ها آراش را پاسداری می‌کردند، و گاه نیز خود زخمش می‌زدند و برمی‌آشفتمندش. گناهکار به‌فلك بسته می‌شد. خیابانها محدود و انگشت - شمار و خاکی بود. از اینهمه بانک و اداره خیری نبود... باری، تهران دارالخلافة بود، با تمام جلوه‌ها و جنبه‌های یک مدنیت نارس. و کتاب دارالخلافة آقای ناصر نجمی تصویرپردازی زنده و حساسی از تهران آن روز کرده که برای ما - جوانها و نیمه‌جوانها - بسیار جالب و خواندنی

نیمایوشیج (نقد و بررسی) نوشته عبدالعلی دستغیب ناشر: انتشارات فرزین

گونه‌ای است که شرح احوال و توضیح آثار نیا را در پر دارد. برداشتی که دستغیب از شعر نیا دارد، کلی است. او به نقد و تحلیل آثار نیا و تشریح دقیق کار او نمی‌پردازد بلکه با پیشنی در سطح، به توجیه و ابیات برحق بودن او می‌نشیند. آنچه در این زمینه می‌گوید، و مسائلی - چه از نظر وزن و قالب و چه از جهت مباحث و اغلب به مناجره نیز می‌انجامیده همان مباحث و مواردی است که از چندین سال به اینطرف از طرف بیرون نیا براه می‌افتاده و اغلب به مناجره نیز می‌انجامیده است. اما، البته، سماجت و صمیمیتی که دستغیب بخرج داده و زبان ساده‌ای که برای نوشته‌هایش بکار گرفته طوری است که اجر او را نمی‌توان به گفتن جمله یا عبارتی، ضایع کرد و تلاش صادقانه‌اش را نادیده گرفت.

می‌گویند «شاهین» - دفتر شعر و نوشته خودش - و در نتیجه خودش را پیش‌کسوت جنبش جدید ادبی معرفی کند، سخت به جدل برخاسته و گذشته از اینکه نیا را تغییردهنده واقعی اسلوب تازه شعر خوانده، تاریخ و سابقه بعضی نشانه‌های تازه‌گی، فی‌المثل تصویرسازی، ساده‌گویی و وصف‌های زنده را - نه به «کیا» بلکه به ایرج‌میرزا، عشقی و لاهوتی نسبت داده، و درست هم اندیشیده است.

اما آنچه‌ای که دستغیب به لکنه‌گیری از کار نیا می‌پردازد و سخن از اغتشاش وزن در بعضی قطعات او از جمله «تی تیک تی تیک، در این کمران ساحل و...» و «زن هر جایی» می‌کند خود ناقص گفته‌های خوشی می‌شود. چرا که: اولاً در شعراولی هیچ‌گونه اغتشاش وزنی نیست، و اگر هست یکانش دستغیب با نقل تمام شعر آن اغتشاش را نشان می‌داد. ثانیاً ایشان حتماً میدانند که نیا به‌خاطر تبحر در شعر کهن فارسی، هرگز امکان خطای وزنی نداشته دیگر اینکه، اگر هم جایی سکه‌ای دیده شود از آن شکردهای خاصی است که نیا همیشه بکار می‌زده و نوعی هماهنگی میان کلام و محتوی کلام، یعنی حرکت عرضی، بوجود می‌آورده است.

دستغیب ضمن بحث مفصل درباره‌ی قالب‌ها، اوزان و اشکال شعر فارسی و به دست دادن شواهدی از سیر تکامل تجدید در شعر با مدعیانی چون تندر کیا - که

ناگهان

نمایشنامه در شش صحنه

نوشته عباس نعلبندیان

ناشر: کارگاه نمایش



عباس نعلبندیان

هنر يك ايسن از: پلخائف

ترجمه م. ه. ناشر: انتشارات معین

کتر هنرمندی، به اندازه ايسن در عصر خودش موضوع بحث و نقد و جدل واقع شده، چرا که آثار او، با محتوای اندیشگی و غنای فلسفی این اجازه را به محقق و منتقد می‌دهد.



نعلبندیان، از نخستین اثر مرا به خاطر «متوان» گذارش دلخور می‌کرد، یا می‌رماند، اما کارهایش را دوست دارم، با وجود غرابنیا - یا غرابت‌پردازنیا - نگاه نصیحتی، اما او در غلبان مردابگونه همین شرابست که گل می‌دهد، گلی درشت، زهرآگین باطری چپس که از زرقای تجردی مالمخویالی ریشه می‌گیرد. اگر از تصنع سخن گفتیم، از آن گوشه‌های کارش حس کردم که در ربط دادن مظهره و واقعیت، شعر و... غیر شعر گاه فاصله‌هایی تمی بجای می‌گذارد که سبب میشود «منطق هنری»ش سستی گیرد و «واقع»ه توجیه نشود. این نقص، که به گمان من نتیجه احساس بی‌نیازی به پرداخت کار یا تقصیر گرفتن آن، یا اهمیت ندادن به خواننده یا بیننده است، به نارسا کردن و مبهم کردن آدسهای نمایش او نیز منجر می‌شود.

نوشته نعلبندیان درامی است آمیخته به فانتزی؛ «صحنه» اندیشه او جایی است که آدمها در آن هریک به نوعی گرفتار ملعنتی دردناک و مضحك هستند. معلمی دردم - شهری زندگی می‌کند، او گرفتار «خود» است، بیگانه‌ای است که زمانی به حقیقتی دلپسنگی داشته، اما حالا دلپسنگی‌ها، بالحنی به سخریه شعار میشوند و از لاپلاهی طعن و سخرها دلنگی عمیق زیاده می‌کشد.

محکوم به زندگی در میان کسانی است که با او بیگانه‌اند، همچنانکه او با آنها بیگانه است. تنها فاطمه، دختری که با او سرسوری داشته، شاید همتشقی، عشقی که بر تمام سرنوشت او دامن نمی‌گسترند و نمی‌تواند شفا بخش باشد. صندوقی دارد از کتابهایش که اهالی ده خیال می‌کنند پول است و تصمیم به ربودن آن می‌گیرند. جاسوس این راز، راز پول توی صندوق هم فاطمه یعنی «عشوق» اوست، هم اوست که در موقع حمله به خانه او، در کشتن او نیز شریک میشود. در اینجا نمایش ناگهان آتسفری شیبه نرژدی فیصر شکسیر می‌یابد. معلم، فیصر و فاطمه؛ پروتوس! و نتیجه: هیچ! گفتاری از فریدون - معلم - که تا حدودی توجیه کننده خودش و محیط دوروبرش می‌باشد:

انسان، انسان ايسن از جوهر گریزهای خویش تغذیه می‌کند. گریز از همه چیز و شورش علیه همه چیز. انسان کلی ايسن فارغ از اشکال حکومتی، چه خوب چه بد، در جستجوی تسکین است. و همه اینها لایبالی گری فلسفی - اجتماعی ايسن را می‌رساند.

البته برداشت پلخائف نیز نمی‌تواند در توجیه و تشریح ايسن حجت باشد، چرا که او خود نیز در استنتاجی که برای محکومیت ايسن می‌کند، حجت موجبت دریافتی است فلسفی که در شب و فراز تجربه‌ها و آزمون‌ها، جز برای معده انسان مورد نظرش، چاره‌جویی و درمانی قطعی تمیوز نکرده است. وقتی پلخائف آندوییدت والیس ايسن را تحقیر نسبت به اکثریت می‌داند - از قول پراوالسکی البته، به همان جمله ايسن که نقل قول شده توجیه عمیق و انسانی نکرده است: «اولین گام بسوی آزادی و عظمت عبارت است از شخصیت داشتن». این تحقیر «مردم ساده» یا «خرده آدمها» نیست. حقیقت اینست که آدمها واقعا تا به آن رشد واقعی نرسند، و تا در کیفیت مطلوب از ادراک سرنوشت خویش قرار نگیرند و بصورت فردی بزرگ، دارای منشی عمومی و واحد نشوند چگونه می‌توانند به مطلوب خود دست یابند؟

آنگاه پلخائف می‌گوید بیش از آنکه واقع‌بینانه باشد، ایدالیستی است. حتی ایدالیستی‌تر از خواسته‌های ايسن. چون آدمهای ايسن، در حرحال، وجود دارند. تک تک مردم دنیا، روشنفکران عامی و سردرگم و شاعران - حتی شاعران جامعه دلخواه پلخائف - قهرمانان ايسن هستند، «شاعرانی که در اوج نظام دلخواه دست به‌خود کسی می‌زنند، چرا که ناگهان در می‌یابند که همه چیز در باغ سبز بوده است.»

«ه» قصه‌ی. هر صبحی سید و پاک نیست، خون در پای نخل‌ها، رنگ‌های سرخ در دانه‌های خرما و جوی‌های کوچک شیر، در بیابان. من واحد. مدیر و بازرسی عالی وزارت فرهنگ. بستر دخترتان به چندا لبخند دخترتان به چندا این، دختر خوبی است! باکره است! شرمگین و پرآزرم است! نه نگاه حرامی و نه دست حرامی، هیچ! لخل‌های صدفی دلنشین دارد. (سکوت). خلخال و گوشواره و چادر و روبنده، دو طفل! پدرتان را سر بریده‌اند، اما به کسی تکوید. من، از زمانی دور و گران، به اینجا آمدم! تا در کنار شما باشم. در این خرابه که ماه دارد، ستاره‌های دارد، نسیم دارد، سکوت دارد، شب دارد. در این شب که چنین پرغماست. هان! صدای گریه شب را می‌شنوید؟ ظلمت شمارا دوست می‌دارد. می‌داند؟ هیچ می‌داند! که شب از اندوه شما می‌گرید؟ حسین! حسین! حسین! [سکوت مطلق. صدای بسیار بلند شش ضربه زنجیر منظم و بافاصله از یک دسته زنجیرزن] تمام شب بر آن بودم که گره سیاه گیسوات را باز کنم، فاطمه! فاطمه! [صحنه تاریک می‌شود]

همه چیز در این پاره‌گفتار هست، ظلمت، صدای گریه و مخصوصاً ترجیع صدای منظم زنجیر - که در تمام صحنه‌ها تکرار می‌شود - القاء کننده همان خفقان وهم آلودی است که هادیت با نشان دادن و بازگویی شعرهای گزیده از پشت دیوار، و رطوبت و تاریکی آتاش، تجسم می‌بخشد. نشان دادن همان سلطه مریوز مذهب است و... در همین گفتارهای معلم است که جایجا عبارات ریمز - آمیز، کنایه‌آلود و به اصطلاح سمبلیک پیش می‌آید. باری، نوشته نعلبندیان سرشار از «سمبل‌های گرامی» است، سمبل - هائی از جهان بیرون ما و دنیای نمایی فرد فرد ماست، دنیائی که از اعتناق آن فریاد و پرخاش برمی‌آوریم و شهادت خودمان را بایکوبان آواز می‌خوانیم. وقایع «ناگهان» همه در متن شهادت می‌گذرد. در عاشورائی مدام...

انسان، انسان ايسن از جوهر گریزهای خویش تغذیه می‌کند. گریز از همه چیز و شورش علیه همه چیز. انسان کلی ايسن فارغ از اشکال حکومتی، چه خوب چه بد، در جستجوی تسکین است. و همه اینها لایبالی گری فلسفی - اجتماعی ايسن را می‌رساند. البته برداشت پلخائف نیز نمی‌تواند در توجیه و تشریح ايسن حجت باشد، چرا که او خود نیز در استنتاجی که برای محکومیت ايسن می‌کند، حجت موجبت دریافتی است فلسفی که در شب و فراز تجربه‌ها و آزمون‌ها، جز برای معده انسان مورد نظرش، چاره‌جویی و درمانی قطعی تمیوز نکرده است. وقتی پلخائف آندوییدت والیس ايسن را تحقیر نسبت به اکثریت می‌داند - از قول پراوالسکی البته، به همان جمله ايسن که نقل قول شده توجیه عمیق و انسانی نکرده است: «اولین گام بسوی آزادی و عظمت عبارت است از شخصیت داشتن». این تحقیر «مردم ساده» یا «خرده آدمها» نیست. حقیقت اینست که آدمها واقعا تا به آن رشد واقعی نرسند، و تا در کیفیت مطلوب از ادراک سرنوشت خویش قرار نگیرند و بصورت فردی بزرگ، دارای منشی عمومی و واحد نشوند چگونه می‌توانند به مطلوب خود دست یابند؟

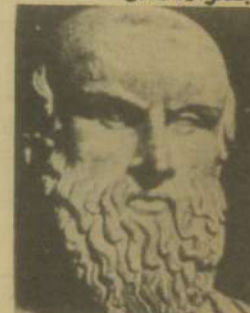


در جهان تئاتر

از: ایرج زهری

و نمایش تئاتر ملی یونان

چشواره لندن



باستانی، تکامل شعور و درک هنری مردم و پیشبرد تئاتر در روستاها تعیین گردید. از وظائف این سازمان ایجاد مراکز نمایش برای مطالعه و تحقیق در زمینه تئاتر باستانی یونان است. سازمان تئاتر ملی یونان را سال ۱۹۵۵ میلادی «گئورگ اول» شاه یونان تأسیس کرد که هفت سال پس از آن منحل شد. ۱۹۴۳ دوباره دولت آفریا پا داشت. هدف تئاتر در آن زمان نیز احیاء سنت‌های مرده بود البته با توجه به اینکه هنر هم باستانی و هم امروزی باشد. رهبر و سرپرست گروه تئاتر ملی هنرمند معروف یونانی و یکی از کارشناسان بزرگ تئاتر کلاسیک در کار توری و کار روی صحنه «تاکسی مونزه‌بیدی» است که اینک ۶۱ سال دارد.

در ۱۵ سال اخیر، مونزه‌بیدی در همه تئاترهای یونان شرکت داشته و اکثر نمایشنامه‌های باستانی را خود کارگردانی کرده است. بیژر آلفر باستانی، اوایسن، شا، چخوف و تولستوی را نیز در یونان روی صحنه آورده است.

نمایش گروه تئاتر ملی یونان در چشواره تئاتر لندن یازده روز روی صحنه بود. این نمایش، بطور کلی و بویژه بازی ماریا ارونو و کریستوس پولیتیس در نقش-هی کلسی-کم-ترا و اریست (همسر و پسر آگاممنون) تقدیر یونان را به تحسین واداشت. طراحی باله‌این نمایشنامه از ژو رو نیکولوی است که خود سرپرست یک گروه مشهور باله یونان است و آهنگساز گروه ستافانوس واسیلادیس است که او نیز به‌عنوان آهنگساز نمایشنامه ایرانی‌ها، اثر دیگر اشخیلوس شهرت دارد.



صحنه‌ای از نمایش ریچارد دوم

کشتار پاریس اثر کریستوفر مارلو

نمایشنامه کریستوفر مارلو بنام «کشتار پاریس» که در شماره ۵۶ تماشای خیر آفر آوردیم، در ویوبریان لیون به کارگردانی پاتریس شورو، روی صحنه آمده است. کریستوفر مارلو، کشتار سن‌بارتلمی را که در زمان حکومت شارل نهم وهنری سوم روی داده موضوع نمایشنامه خوبی قرار داده است. او چهار سال پس از قتل هنری سوم یعنی سال ۱۵۹۴ این اثر را نوشت. تنها قهرمان مثبت «کشتار پاریس» هنری دوناور است که در پایان نمایشنامه پنج دقیقه تمام سخن می‌راند. اما نقش اساسی با کاترین دومدیس است که عطش‌سیری-ناپذیر به قدرت دارد و هیمنطور دوک‌دوگیز و هنری سوم. مارلو که خود پروتستان است با این اثر وحشت و نفرت کشتار پروتستان-ها را نمایش می‌دهد. ریز کاتر در مجله اکسپرس می‌نویسد: «نخستین امتیاز کار-گردانی شورو اینست که وجود دارد و صحنه‌های طولانی و صحنه‌های گریبان تاریخ را با چندین و چندین شخصیت، زنده می‌کند.

منتقد مجله نول‌اسرواتور می‌نویسد: «... پاتریس شورو، از آن کسان است که «با شله‌اره» آنها را «خیال‌پردازان بزرگ



کشتار پاریس نمایشنامه از کریستوفر مارلو

ریچارد دوم اثر ویلیام شکسپیر در تئاتر آلدووک

دیوید ویلیامز در تئاتر ملی لندن، ریچارد دوم را کارگردانی کرده است. کارگردانی او به‌زعم فرائک کاکسی منتقد تئاتر انگلیسی چیزی است میان هنر نمایی یک



صحنه‌ای از نمایش ریچارد دوم

می‌نماید. در اجرای ریچارد دوم شورو کف صحنه را از شن سیاه پوشانده بود که دوروبر هنریشان پرواز می‌کرد. سرگ ریچارد به مرگ گاو وحشی در میدان گاوپازی به هنگام شب، مانند شده بود... این بار شورو زمین صحنه را پنجاه سانتیمتر از آب پوشانده تا به فرمان کاترین دومدیس در دوک‌ریز، بتوان پروتستان‌ها را در آن خفه کرد. هرگز هیچ سیمانی نمی‌تواند تصویری چنین وحشتناک: تصویر خون و خفگی و مرگ را مجسم کند. اما ناگهان شورو نور تیره برای رودخانه که به‌زعمی گنداب است می‌دهد و به این ترتیب واقعیت را به خیال دیگرگون می‌کند.»

شورو به‌تالیسم توجه ندارد. هنریشان او در لباس امروز بازی می‌کنند، اما نه‌لیاس مد، در قالب چهل پنجاه سال پیش، دکوراتور این اثر ریشاره‌دوزی وسط آب یک برج ساخته‌است که دوک‌ریز در آخرین رانده‌دووی خود به آنها می‌آید و آنها با تیر تشنگ کشته می‌شود. به عبارت دیگر کارگردان زمان‌ها را در هم می‌آمیزد.

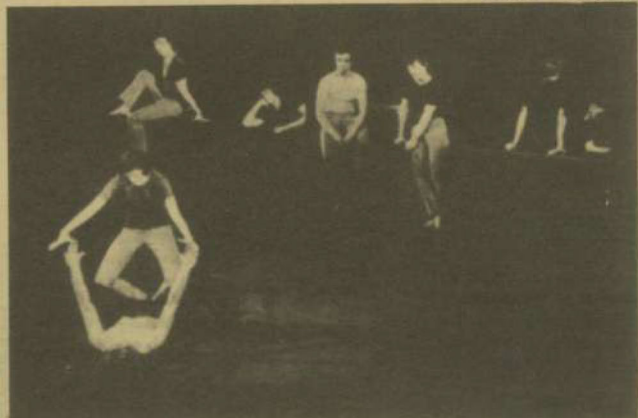
در این نمایش که سخت مورد توجه مردم قرار گرفته است، الیدا والی در نقش کاترین دومدیس و رژه پالاتنون در نقش دوک‌ریز درخشان‌اند. کریستوفر مارلو که در ۴۹ سالگی به قتل رسید (۱۵۹۴) نویسنده پایه معاصر شکسپیر بود. از او بیژر نمایشنامه کشتار پاریس، بیویتی هالته، تیمورلنگ بزرگ، حکایت سوک‌آور دکتر فاستوس، ادوارد دوم و «دیو» ملکه فرطانه، معروف است.



هنریک توماشوسکی

تئاتر میم وروسلاو به رهبری و سرپرستی هنریک توماشوسکی دوازدهمین برنامه خود را آماده کرده است. نمایشنامه با بهترین نویس میم نامه و کارگردانی از توماشوسکی است. او بر پایه نمایشنامه فرانتز وده نویسنده بزرگ آلمان

عزیمت فاست، کار توماشوسکی



امپراطریس سرزمین جدید. اثری آفریده است بنام خانه و زندگی امپراطریس فلیسا. این نمایشنامه‌ای است طنزگونه از زندگی خانواده‌های امروز. آهنگ این اثر را یک آهنگساز جوان لهستانی بنام ژیبکینو-کارله‌کی ساخته است. توماشوسکی هم پای مارسل مارسو، سامی-موشو، فیالکا، میم‌های بزرگ فرانسوی، اسرائیل و چکوسلواکی، شهرت جهانی دارد از ویژگی‌های او اینست که کار پانتومیم گروهی می‌کند. از آثار معروف او پانتومیم او که در زبان این هنر «میمو-درام» نامیده می‌شود، «ایرانیها» ترازوی اثر اشخیلوس و عزیمت فاست بر مبنای اثر گوته با موسیقی هکتور برلیوز است. قرار است توماشوسکی سال آینده با گروه خود برای اجرای یک یا چند برنامه میم‌درام به جشن هنر شیراز بیاید. ما در فرصت مناسب درباره او و هنرش خواهیم نوشت.



مجلس یادبود برای «ژرار فیلیپ» در فستیوال کان

ژرار فیلیپ در نقش لورنتساکو در نمایشنامه لورنتساکو اثر آلفرد دو دو موم

اسال در فستیوال کان، مجلس یادبودی برای بزرگداشت خاطره هنرمند بزرگ تئاتر و سینمای فرانسه که در ۳۷ سالگی به‌سال ۱۹۵۹ در نهایت شهرت و محبوبیت بدرد زندگی گرفت، برپا شد. ژرار فیلیپ که در ایران، با فیلم‌های سرخ و سیاه، رؤیاهای شیرین، فانفان لاتولیب معروف شد، فارغ‌التحصیل کنسرواتوار پاریس بود و کار خود را نخست در تئاتر و باله‌های نقش کالیگولا اثر البرکامو و به کارگردانی نویسنده آغاز کرد. ژرار فیلیپ سال ۱۹۵۱ پس از چند سال دوری از تئاتر دوباره با تمام نیرو به تئاتر روی آورد و همکاری خود را با ژان ویلار در تئاتر ت. ان. پ. آغاز کرد. سبترین نمایشنامه‌هایی که او بازی کرد، سید اثر کرسنی، شاهزاده هیورگ اثر کلاسیت، روی بلاس اثر ویکتور هوگو، هوس‌های مازین و لورنتساکو اثر آلفرد دو موم، پورگوراز اثر برت برشت بود. (نمی‌دانم «سیده» کرسنی را ترجمه کرده‌اند یا نه ولی تخی پیش آقا اولی بر پایه آن تحت عنوان میر و ابرو حدود سی سال پیش نمایشنامه‌ای به‌شعر سروده و شاهزاده هیورگ را ایراهیم خواجه‌نوری به‌فارسه برگردانده‌است. ژرار فیلیپ هنرپیشه محبوب جهان بود. ژاپنیا او را سامورائی بهار می‌خواندند و آلمانیا برایش سرودست می‌شکستند. ماریا کازاریس هنرپیشه معروف فرانسه درباره‌اش نوشت: «او فرشته‌ای بود که حریصانه و لوجوانه می‌کوشید انسان



نقد تاتار

و در ویک نیمکت و «یک بازی»

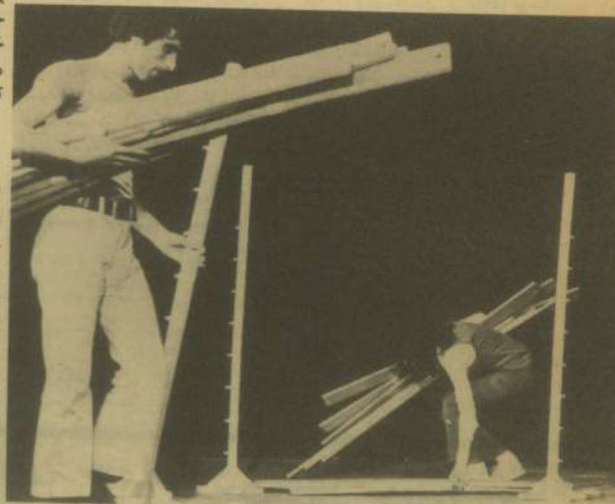
نده، طراح و کارگردان: داریوش مؤدیان

نگران: آهو خردمند، محمد مطیع و داریوش

مؤدیان

در خانه‌ی نمایش

از: رضا قاسمی



من برای تماشاگر هم یک انقباض تاتاری قائم. گاه که میبینم کسانی از تماشاگران، درست به هنگام بسته شدن درهای سالن، سر میزنند، عصبانی میشوند. چنین تماشاگری به هیچوجه برای دودروئی با تاتار آماده نیست. تماشاگر، حداقل میبایست یک ربع پیش از اجرا، در محل حضور یابد. و در این مدت رفته رفته خود را از بیرون، و آنچه که او را درگیر کرده است، فارغ سازد، و برای پذیرش یک واقعه‌ی جدید در زندگی خویش، آماده کند.

برای آنکه به چنین نظمی گردن نهاده باشم، یا احساب بعد مسافت، یکساعت پیش از اجرا براه افتادم. در نتیجه فرصت کافی داشتم تا به آنچه که آنتب اتفاق می افتاد فکر کنم.

این غریب بود که من وقتی به نام نمایشنامه‌ها فکر می‌کردم، پیشاپیش بی‌آنکه راجع به نمایش کمترین چیزی بدانم - حدس می‌زدم که کار مؤدیان از چه مقوله‌ای خواهد بود. به همین دلیل، در ذهنم، تلاش می‌کردم تا برای سؤال پاسخی بیابم: تاتار مدرن چیست؟

مؤدیان را از سالها پیش می‌شناسم. نخستین بار در نقش دلقک در نمایش «ادیب..... ادیب» کنار مشترک شهبانو خردمند و ایرج افروز، دیده بودم. درخشش او در این نقش، اشتیاق دیدن کارهای دیگری از این بازیگر را در من برانگیخت. «کلمب» را ندیدم. «راهب‌ها» تکران‌کننده بود، «نو در و یک نیمکت» و «یک بازی» نوبیدکننده. فکر می‌کنم داریوش مؤدیان آدم بی‌استعدادی نیست - البته در بازیگری - چیزی که هست دچار توقف شده است. در وجودش «گیری» هست که باید بر آن فاتح شود. شک نیست که استعداد بالقوه فراوان دارد. اما شک هست که در شرایط ناگوار

فرهنگی و یک محیط ناسالم هنری، هم‌کس بتواند جان سالم بدر ببرد.

مؤدیان بازیگر را پیش از این شناخته بودم. اما نخستین بار بود که می‌خواستم با مؤدیان کارگردان و نویسنده روبرو شوم. و این غریب بود که جلس من درست در آمده بود.

در «یک بازی» با اشاره‌ای به آدوهوا، زن و یک مرد، بر صحنه ظاهر می‌شوند. آن دو با خود الوارهایی را حمل می‌کنند که در ابتدا، ماهیت و کاربردشان بر تماشاگر آشکار نیست.

اما به نظر می‌رسد که نشانه‌ایست از آنچه که یکی به دیگری می‌تواند توفیق کند، تا در مجموع به وجود آورنده یک کل باشند. هر کدام از یک سوی صحنه داخل می‌شوند. از کنار هم گذر می‌کنند، همدیگر را می‌بینند، پراشان انامه می‌دهند، کمی بعد هردو می‌ایستند، هردو برمی‌گردند، هردو بهم نگاه می‌کنند، و سپس پراشان انامه می‌دهند. این نخستین آشنایی است. و اگر بشود گفت که عشق، استعداد درک جوهر و عصاره‌ی شخصیت معشوق در یک نگاه است، پس اولین عشق نیز هست. آنها برای محافظت عشقتان، الوارهایشان را روی هم می‌نهند تا از آن جان‌پناهی بسازند. عشق، ازدواج، تولد، فرزند، تکرار، پشت بهم کردن، سرخوردگی و سرانجام جدایی. این تمامی سیر نمایش است. اما -

۱- به نظر می‌رسد که آن برخورد نخستین، بازیگری نخستین برخورد مؤدیان و زلت است. - نقش زن و مرد را در این نمایش خود مؤدیان و زلت ایفا می‌کنند - و بقیه‌ی ماجرا هم بازیابی است از مراحل بعدی زندگی آنها: فروریختن رویاها، مواجهه با تلخی و واقعیت و سرانجام ناکامی در زندگی

کاری را که شروع کرده تمام کند و ناچار از گردونه زندگی این خانواده خارج میشود. آنگاه لحظه پایان فرا می‌رسد، (تام) پس از گفتگویی با مادرش به او می‌گوید که خانه را ترک خواهد کرد و عاشر جواب میدهد «برو به کره ماه» (تام) انتظار خود را عملی می‌کند ولی هرگز سایه (لورا) از زندگی او محو نمی‌شود هم‌چنان وجود او را احساس می‌کند. حتی لحظه‌ای در کار نقل داستان برای تماشاچیان درگیر چنان حال و وضعی است.

اولین کارگردان ایرانی که این نمایشنامه را برای نخستین بار بروی صحنه آورد حمید سمندریان بود که اجرای فوق‌العاده موفقی را همراه پرویز قتی‌زاده - شهلا - پری صابری و عباس مغفوریان ارائه داد. اخیراً شاهد اجرای خوب این نمایشنامه به کارگردانی هما روستا و بازیگری دانشجوین دانشکده هنرهای دراماتیک بودیم. بازیگران این نمایشنامه عبارتند از:

محمود جوهری (تام) - ماهر و بدیمی (آمالدا) - میوش افشاربناه (لورا) - ناصر آقایی (جیم). این اجرا با وجود معایبی که داشت، در حد خودش و با توجه به امکانات فوق‌العاده محدود، موفق و درخور ستایش بود.

دکوره، و موزیک در کمال سادگی و با مهارت خاصی تهیه شده بود که نقش مؤثری در اجرای نمایشنامه داشت. پس از اجرای این نمایشنامه، در فرصتی کوتاه با هما روستا کارگردان تازه از گرد راه رسیده به گفتگو نشستم:

- با آنکه بازی به معرفی‌ی ندری، بد نیست سابقه کارهنری خودت را خیلی مختصر برای دوستداران آینده‌تان بازگو کنی. ● فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای دراماتیک

زنشویی و اینکه به قول کالیگولا عشق هم راه نجات نیست. اما آنچه مؤدیان ارائه می‌دهد در همان حدی است که همه‌ی زنان و شوهران دنیا می‌دانند. شاید هم بعضی از زوج‌ها در این باره چیزهایی بدانند که اگر مؤدیان می‌دانست خاکستر می‌شد. پس از نظر فکری آقای مؤدیان کار تازه‌ای ارائه نکرده‌اند.

۳- از نظر زبان نمایشی «یک بازی» مطلقاً تاتار نیست. میزانشها، نور، موزیک همه و همه سینمایی است. شاید اگر مؤدیان از روی این طرح یک فیلم تجربی می‌ساخت مجال خوبی می‌توانست باشد برای آنکه «نزه» و «کات» و «مدیوم‌شات» و..... را بنامند. چرا که یک نمایش می‌تواند بدون دکور، لباس، نور و گریم وجود داشته باشد، اما بدون خلاقیت بازیگر، تاتار هیچ است. و «یک بازی» نمایشی است که همه چیز دارد جز آفرینش بازیگر.

آری حدس من درست بود. و «نو در و یک نیمکت» نمایشی است که به آسانی میتوان منتحنی خواند. منتحن از آنرو که می‌خواهد مدرن باشد اما نویسنده تصور درستی از مدرنیسم ندارد. برداشتی است نادرست از اینجا و آنجا که در کل نه خود است نه دیگری، بلکه حرامزاده است. دو مرد - به‌وایم از «در انتظار گدو» - و دو مرد و یک نیمکت و یک ماسک - و به‌وایم از «معلم من، پای من» - و یک توره‌کتاب، مصالح این نمایش‌اند. این دو یکساعت به تقریب، راجع می‌کنند، بی‌آنکه درسی‌این راجع منطقی نباشد. این دو می‌خواهند خودشان را به تماشاگر تحویل کنند در حالی که وجودشان پادروها و فاقد هویت انسانی است. علت وجودیشان مشخص نیست و همین دلیل نمایش فاقد حرکت است. از وقتی که «در انتظار گدو» در آمد، تاکنون آثار زیادی به تقلید یا تأخر از آن نوشته

شده است. اما غالب این آثار - خصوصاً در این مملکت - به ابتذال کشیده شده‌اند. توجه به این نکته ضروری است که «در انتظار گدو» یک اسطوره است. «دید» و «گوگو» هواره بوده‌اند و ازین پس هم خواهند بود. و راز موفقیت آنرا یک پست هسین است. ما هنر جدید را چه می‌دانیم؟ آیا هنر جدید، انسان جدید نیست؟ انسانی که جهان را و هرچه در اوست با نگاه جدیدی می‌بیند و با زبان جدیدی بیان می‌کند؟ انسان امروز همان انسان غارتسین است. حرها یکی است. ذات تغییر نکرده است. اما به‌فراخور زمان شعور پیش‌تر آمده است. و آیا هنرمند جدید کسی نیست که با شعوری فراتر می‌کوشد تا پنهان‌ترین حس‌های بشری را که هواره نامشخص بیان می‌شوند - یا نمی‌شوند - مشخص‌تر بیان کند؟

«نو در و یک نیمکت» را - مثل هر چیز این جهان - می‌شود توجیه کرد و معنای فلسفی به آن نسبت داد. اما من هیچگونه دریافتی از آن ندارم. این نه به آن معنی است که نمایش گنگ است. بل همین این نکته است که اگر چیزی داشت خود خویش‌نوا به نمایش می‌گذاشت. و آنگاه پرتوی از آن می‌توانست مرا به جهانی ناشناخته پرتاب کند. و اما مؤدیان کارگردان هم موفق نیست. نمایش او فاقد ریتم است و به همین دلیل یکساعت و خسته کننده. در تاتار ریتم عامل مهمی برای شناسایی کارگردان است. به‌نظر می‌رسد که ریتم یک مسئله تکنیکی است که به‌سادگی می‌شود حلش کرد. شک نیست که بسیاری از تاتار کاران این مملکت سالیانست که چنین می‌کنند. اما اهمیتی ندارد، چرا که ما هم سالیانست آنها را خوانده‌ایم. و حقیقت این است که ریتم پیش از هر چیز وابسته به شناخت و دریافت هنرمند از انسان و زندگی است. اینکه بدانیم کی و چگونه انسان خیره می-

شود، در می‌ماند، به شوق می‌آید، به یاد می‌آورد، فراموش می‌کند، وحشت می‌کند و..... هسه‌ی اینها در مجموع به هستی انسان حرکت می‌دهد، و برصحنه، به نمایش ریتم می‌دهد. آری نبودن ریتم از فقدان شعور هنری خبر می‌دهد و ضعف ریتم از دانش اندک. و در این میان آنچه نمایش را اندکی قابل تحمل می‌کند، حرکت و بعدی بود که ماسکها به‌وجود می‌آوردند، و گسره آن دیالوگ‌های به‌ظاهر فلسفی و به‌باطن شعاری گونه کافی بود تا سرنوشت خودمان را از سرنوشت نمایش جدا سازیم. من ترجیح می‌دهم که به‌همین کیفیت کنم و در پی توجیه نمایش نباشم. چرا که در مورد این نمایش - با آن تفاسیلی که گذشت - چه تفاوت می‌کند که بگویم مثلاً: دراول نشانه جای‌است که از آن آمده‌ایم و در دوم نشانه‌ی جالبی است که به آن می‌رویم و نیمکت هم در این میانه مجاللی است برای توقف در فاصله‌ی این آمدن و رفتن! و این دو - در بعدی دیگر - می‌آیند تا از کسی چیزی بخواهند یا شاید هم «به او اعتراض کنند» و آنگاه که در عزم خود استوار می‌شوند و در را باز می‌کنند مات و سبوت می‌مانند، چرا که در می‌یابند کسی که می‌خواهند به او اعتراض کنند یا از او طلب چیزی کنند کسی جز تماشاگر نیست که اگر به‌آنچه کوبش در پاسخ نداده است از آرزو نیست که خواب است بل از آرزوست که مرده است، که دیگر فاقد حی زنده است. این شاید تمامی فکری است که با زبانی بسیار بد در «نو در و یک نیمکت» ارائه می‌شود. و چنین فکری اگر در خلال یک نمایش یک ربع ارائه می‌شد می‌توانست کار با مزه‌ای باشد، همین. در اینجا میتوان گفت که کار مؤدیان در بازیگری موفق‌تر از نویسندگی و کارگردانی است. و یاد می‌کنم کار مطیع را که گاه ظرافتهای عجیبی به‌خرج می‌داد.

فستیوال «زاگرب»

فستیوال بین‌المللی فیلم «زاگرب» امسال از ۱۹ تا ۲۴ ژوئن (۲۹ خرداد تا ۴ تیر) در یوگوسلاوی برگزار خواهد شد. این فستیوال مخصوص فیلمهای نقاشی متحرک است و کانون پرورش‌فکری کودکان و نوجوانان نیز با ارسال شش فیلم در همان زمینه در این فستیوال شرکت میکند. این شش فیلم عبارتند از:

آنکه خیال بافت و آنکه عمل کرد ساخته مرتسی میز. ویژه‌بردار ساخته آراییک باغداساریان. سوه نقاشی‌ساخته فرشید متقالی. پسر، و ساز و پرنده - ساخته فرشید متقالی.

گرفتار ساخته آراییک باغداساریان. آقای هیول ساخته فرشید متقالی. در ضمن از فرشید متقالی برای شرکت در این فستیوال دعوت شده است.



صحنه‌ای از فیلم آنکه خیال بافت و آنکه عمل کرد



صحنه‌ای از فیلم پسر و ساز و پرنده

مناسب است، البته موقع کار با نظر مترجم مقداری در متن ترجمه دستکاری شده است. - بازیگر نقش آمالدا کار مشکل و موفقی را ارائه داد، زیرا در حدود ۴۰ سال از نقش جوانتر بود. چرا برای القاء بیشتر نقش از گریم استفاده نکردی؟ ● - نمی‌خواستم با آرایش فیزیکی به‌اجرای نقش کمک کنم، بلکه هدفم این بود که بازیگر زحمت بیشتری را متحمل شود و با بی‌بردن به‌حالات درونی نقش آنرا ارائه دهد.

● - بازیگر نقش تام با وجودیکه در ارائه نقش تقریباً موفق است معذالک در القاء روح شاعرانه نقش تا اندازه‌ای ناتوان می‌نماید، تصور می‌کنم علت این مسئله آن‌باشد که یک صحنه اساسی از نمایشنامه حذف شده است؟ منظورم صحنه‌ایست که تام در گوشه‌ای نشسته و در زیر نور کم‌رنگ به‌گفتن شعر مشغولست ولی مادرش با پناه‌گیری بی‌دینی آرامش و تداوم احساس او را برهم می‌زند و باعث میشود که مدادش را بشکند و از شعر گفتن منصرف شود. من این صحنه را در متن انگلیسی نمایشنامه دیده‌ام و گویا در ترجمه حذف شده است.

● - متأسفانه برای من فرصت مراجعه به متن انگلیسی اثر فراهم نبود و اطلاعاتی از این موضوع ندارم. - بطوریکه از متن نمایشنامه برمی‌آید خواست نویسنده این بوده فلج بودن پای (لورا) با تأکید بیان شود ولی در اجرای شما این موضوع کمتر به‌چشم می‌خورد. ● - درست‌است، ولی من بیشتر خواستم به‌روی عقده‌های درونی لورا تأکید کنم زیرا معتقدم اگر لورا اقلیح هم نبود باز آن عقده‌ها را داشت.

- امیدوارم در کارهای آینده‌تان با موفقیت بیشتری روبرو شوید بدون اینکه از تعریف‌ها غره شوید یا از انتقادها برنجید.

علیرضا جعفری

بخارست هستم با یک‌سال سابقه کار در همان شهر و یک سال هم در ایسکال ولیم است که به‌ایران برگشته‌ام. در استخدام وزارت فرهنگ و هنر هستم و با گروه‌های تئاتری اداره تاتر همکاری می‌کنم. باغ‌وحش شیشه‌ای اولین تجربه کارگردانی من است و مطمئن هستم خالی از عیب نیست.

- برداشت وطرز برخورد تو با این نمایشنامه چگونه بوده است؟

● - تم نمایشنامه فوق‌العاده حساس و ظریف است. مسئله خاصی که در نمایشنامه مطرح میشود دنیای ماشینی و از بین رفتن مردم زیر دست و پای آن است، مردمی که برای این دنیا ساخته نشده‌اند و تاب تحمل این همه مشکلات را ندارند. استعاره باغ‌وحش شیشه‌ای و شیشه‌ها بین روح شاعرانه و لطیف این نمایشنامه میدانم.

● - به‌نظر من ترجمه متن نمایشنامه از نظر تأثیری کامل نیست بجای اینکه گفتار شخصیتی نمایشنامه‌میین ایده نویسنده باشد بیشتر متأثر از سبک کار نویسنده است.

● - احساس کردم این ترجمه برای کار من تقریباً



از: بابک

معالجه دکتر کری

سی‌امین فیلم بلیک ادواردز

بلیک ادواردز را به عنوان کارگردانی محبوب سبک، با قوه تصویری قوی و کیفیت فیلمسازی خوب می‌شناسیم. او از رگردانان موفقی است که در عین حالیکه نمایش نظر منتقدان را به خود گرفته آنها را قابل توجه و بحث داشته‌اند از ف دیگرم هواره با اقبال بسیار مردم می‌شود و از این جهت نیز رضایت می‌یابد. یکی از پزشکان بیمارستان متیم به قتل می‌رود تا لحظاتی دلبره‌آور برای فیلم بیافریند.

پاجیمز کابرن و فیلمهای آشنائی کامل داریم. جنیفر اوئیل با فیلم «تابستان ۴۲» (که هم اکنون در تهران نشان می‌دهند) شهرت و محبوبیت بین‌المللی یافت. اولین فیلم جنیفر «یولوبو» با جان وین بود و پس از «تابستان ۴۲» فیلم «چه درستان خوبی» را با رایین کتن برای اوتورینتجرس بازی کرد.

وان اوهرلیسی (ماجراجوی رایینسون-کروزو)، پت‌هینکل (شواداسمیت، شکوه علفزار و سریالهای تلویزیونی) و الیزابت (سوی کارهای چون «تجربه در وحشت» سریالهای موفق تلویزیونی «پیتراگان» و آقای لاک» باز می‌گرداند.

این فیلم را ویلیام بلاسکو برای کمپانی متروگلدوین‌میر تهیه کرده است. ستاروی آن - که جیمز باند آنرا نوشته ادواردز.



تنها در آموزش میکل (ماکسیمیلیان سل) است که پولینا (الکاکارلا تومس) درد و عذاب خود را از یاد می‌برد.



پولینا ۱۸۸۰

دوهمین ساخته بر توچلی

از فیلسالی که از طرف فرانسه به فستیوال آسفال کان معرفی شد فیلم «پولینا ۱۸۸۰» ساخته زان تویی بر توچلی کارگردان جوان سینمای فرانسه بود. بر توچلی در سال ۱۹۴۲ در پاریس به دنیا آمد. پس از آموختن رشته علوم در کنسرواتوار پاریس پیانو و در یک مدرسه سینمائی مهندسی صدا آموخت. سپس در تلویزیون شروع به کار کرد و پیش از پرداختن به فیلمهای بلند، چهار فیلم کوتاه ساخت. اولین فیلم بلند او به نام «باروی-گلین» با تحسین بسیار روبرو شد.

«پولینا ۱۸۸۰» دومین فیلم او است و از هم‌اکنون می‌توان سبک معین و ذوق و سلیقه خاصی را، در کار او مشاهده کرد. او هم مانند ویسکونتی به محیط فیزیکی که کاراکترهایش در آن قرار گرفته‌اند علاقمند است، و به اختلاف طبقاتی توجه دارد. منتی به عنوان یک ناظر. «پولینا ۱۸۸۰» اساساً یک فیلم احساساتی است. این فیلم که بر مبنای تئوئی از پیر-زاندرو ساخته شده درباره پولینا پاندولفینی خانوادگی میلان به دنیا آمد.

حتی دوس ۱۳ سائگی زیبایی و طبیعت خودسرانه او فضائی چون یک موسیقی عجیب و سخت احساساتی در اطراف او به وجود آورده بود. پدر و برادرانش به دقت مواظب او بودند، چون طبیعت تند و احساسات لجام گسیخته‌اش قبلاً موجب دردسر و ناراحتی آنان شده بود.

هنگامی که در سال ۱۸۶۷ با وی آشنا می‌شویم، پولینا خوترگ‌ترین و دراز-پوش‌ترین دختر میلان شده است. به نظر می‌رسد که وقت خدائیدن و ناشکیبائی برای زندگی قلب او راه‌دوباره کرده‌است. او در گزینش راهی برای خود در تردید است - زیرا پنج سال پیش، هنگام خروج از یک مجلسی ناله به‌مردی برخورد که دیگر جز او کسی را نمی‌دید: کنت میکل کاتارینی لرونفند.

تابستان آن سال، پاندولفینی کنت و چند تن دیگر از دوستان نزدیکی را به ویلای خود در تورانو، کنار دریاچه کومو دعوت کرد. در ویلا میکل که از طرف فرانسه به فستیوال آسفال کان معرفی شده خدمتکاران مراقب از عفت و پاکی پولینا سخت‌گپائی می‌شود. او دوستی پریشیلا معلمه سرخانه را به دست می‌آورد و تا صبح را با دخترک که با یی احتیاطی تسلیم او می‌شود، می‌گذراند، و بین آن دو شور و هیجانی تند و تقریباً حیوانی به وجود می‌آید. از یک طرف یک مرد، با تجربه و عاشق - از طرف دیگر یک جسم و قلبی که هنوز به دوران بلوغ نرسیده در آتش‌تلفاز آرزو می‌سوزند.

زندگی می‌کند، و مردم قره به را با اخلاق عجیب خود که ترکیبی است از خودسری، وحشی‌گری و نظم و انضباط به تعجب و تحیر وامی‌دارد. گرچه او سعی دارد از خوشتن و خاطراتش بگریزد، هنوز هم فکر می‌کند او را رها نمی‌کند...

«سر و دسر» یا پنجو

برنده جایزه بهترین فیلم سال فستیوال کان

از فرصتهای ارزنده و غنی که جشنواره جهانی فیلم تهران به ما داد، دیدن فیلم فوق‌العاده مسکوت و فریاده ساخته میکلس یانچو کارگردان مجارستانی و آشنائی بصری با کار این مؤلف بزرگ سینما بود.

در جشنواره تهران جایزه‌ای به یانچو داده نشد - با آنکه فیلمش مورد تحسین و ستایش همگانی قرار گرفت - چون ساخته‌ای قدیمی بود اما آخرین ساخته وی به نام «مردم هنوز خواستهای دارند» - با عنوان فرانسوی «مردود سرخ» در فستیوال آسفال کان برنده جایزه بهترین فیلم سال شد.

نگاهی می‌اندازیم به این فیلم از دیدگاه مجله کنتینتال فیلم ریویو: فیلم تازه یانچو دنباله روی اساسی است از سبکی که او با فیلم «مقابله» آغاز کرد و با «فره خداه» (عیسی مسیح) ادامه داد. به جای یک داستان کشیده، او پیام خود را با ترکیبات قوسی بزرگ حرکات، صحنه مرکب از رقص و آواز و برخورد بین گروههای متقابل آشکار کرد، و رشته خاصی (احیاناً سوررئالیست) از سمبولها بوجود آورد. در این فیلم باز هم از همکاران معمول بهره گرفته است: گیولاهنادی فیلمنامه‌نویس، یانچوین کسده مدیر فیلمبرداری و گروه بازیگرانی که از فیلمهای پیشین با آنان آشنائی داریم. این بار طرز بیان سنتی-اوسحرکت پیوسته

دعوت کرد. در ویلا میکل که از طرف فرانسه به فستیوال آسفال کان معرفی شده خدمتکاران مراقب از عفت و پاکی پولینا سخت‌گپائی می‌شود. او دوستی پریشیلا معلمه سرخانه را به دست می‌آورد و تا صبح را با دخترک که با یی احتیاطی تسلیم او می‌شود، می‌گذراند، و بین آن دو شور و هیجانی تند و تقریباً حیوانی به وجود می‌آید. از یک طرف یک مرد، با تجربه و عاشق - از طرف دیگر یک جسم و قلبی که هنوز به دوران بلوغ نرسیده در آتش‌تلفاز آرزو می‌سوزند.

زندگی می‌کند، و مردم قره به را با اخلاق عجیب خود که ترکیبی است از خودسری، وحشی‌گری و نظم و انضباط به تعجب و تحیر وامی‌دارد. گرچه او سعی دارد از خوشتن و خاطراتش بگریزد، هنوز هم فکر می‌کند او را رها نمی‌کند...

تندی پولینا را الکا کارلا تومس ستاره یونانی که اکنون در پاریس اقامت دارد بازی می‌کند و نقش مقابل او کنت را ماکسیمیلیان شل دارد که با او و بازیهایش به خوبی آشنا هستیم. وی فیلم «فسر» را هم بر مبنای اثر کافکا خود کارگردانی کرده که هنوز توفیق دیدارنش دست نداده است.

تندی پولینا را الکا کارلا تومس ستاره یونانی که اکنون در پاریس اقامت دارد بازی می‌کند و نقش مقابل او کنت را ماکسیمیلیان شل دارد که با او و بازیهایش به خوبی آشنا هستیم. وی فیلم «فسر» را هم بر مبنای اثر کافکا خود کارگردانی کرده که هنوز توفیق دیدارنش دست نداده است.

خطر است. دهقانان که به خاطر حقوقشان مبارزه می‌کنند، از برادری با آنان سخن می‌گویند. صاحب زمین، کنت مایلان، با رفتاری دال بر حمایت از آنان متوسل به دستکشیهای ملی دو جانبه می‌شود، و یکی از کارگران با عباراتی از بیانیة انقلاب به او پاسخ می‌گوید. مرگ ناگهانی کنت به این سبب پایانی می‌بخشد. کشیش را، که می‌کوشد روح انقلاب را با دعا قرار می‌دهد، با شلاق می‌رانند و کلیسا را به آتش می‌کشند.

احساسات منتشی به جشن می‌گردد، تیر غرق در گلی که نشانه برادری است با مردمی که می‌خوانند و می‌رقصند دوره می‌شود. تهدیدید سلاح‌سخت‌تر می‌شود. آخرین فرصت را برای عقب‌نشینی می‌دهند. بعضی از این فرصت استفاده می‌کنند، ولی اکثریت پابرجای‌تر می‌شوند، و سرنوشت را هرچه هست - می‌پذیرند.

سربازان باسادگی و معصومانه به مردم می‌پیوندند، مثل اینکه آنان هم جشن گرفته‌اند. ناگهان تشکیل دایره‌ای می‌دهند، سلاحها آتش می‌شود و مبارزه کنندگان بر زمین می‌افتند. یکی از زنان - به عنوان فرشته انتقام - در خارج از دایره می‌ماند. او تپانچه‌ای در دست دارد - و همه سربازان مرده بر زمین می‌افتند. این صحنه آینده‌ای بی‌روز را القاء می‌کند، که از شکست بی‌گناهی جوانه می‌زند و با خون آنان شکوفا می‌شود.



لمان غربی فوتبال برتر اروپا

محمد رضا میلانی نیا

یکشنبه شب گذشته تیم ملی فوتبال آلمان غربی با نتیجه ۳ بر صفر تیم ملی شوروی را در مسابقه نهایی جام ملت‌های اروپا شکست داد و مقام قهرمانی اروپا را برای اولین بار با آلمان برد. همانطور که میدانید جام ملت‌های اروپا هر چهار سال یکبار انجام میشود و موعده برگزاری آن در سال‌های المپیک و به‌عبارت دیگر در میان دو جام جهانی است. این جام که مثل سایر جام‌های بزرگ فوتبال به‌ایستادگی فرانسوی‌ها ایجاد شده از آن جهت در حد فاصل دو جام جهانی بازی میشود که خلاصه این دو جام جهانی را بر کند و اجازه ندهد فترتی در این فاصله پدید آید. ترتیب انجام مسابقات جام ملت‌ها بدین شکل است که ابتدا کلیه تیم‌های شرکت‌کننده به ۸ گروه تقسیم میشوند و در بین خود در هر گروه به شکل دو دورهای رفت و برگشت بازی میکنند در پایان این بازیها تیم اول هر گروه برای شرکت در یک‌چهارم نهایی بالا می‌آید. در این مرحله این ۸ تیم قرعه‌کشی میشود و تیم‌ها دویزه دو در مقابل هم قرار میگیرند که باز بطریق رفت و برگشت بازی میکنند و با توجه به گل شماری ۴ تیم برنده برای برگزاری دوره نهایی انتخاب میشوند. این چهار تیم مسابقات نیمه نهایی و نهایی را باید در یکی از چهار کشور متنوع انجام دهند که باز حریف‌های نیمه نهایی دو بدو با قرعه انتخاب میشوند. اینبار هر دو حریف تنها یکبار مبارزه میکنند. برنده‌های این دو مسابقه مسابقه نهایی را برگزار میکنند و بازنده‌ها برای مقام سوم و چهارم در مقابل هم قرار میگیرند که این یکی البته بیشتر جنبه تشریفاتی دارد، زیرا روش انتخاب قهرمان در این جام آنچنان است که میتوان گفت به تحقیق قهرمان آن بهترین تیم شرکت‌کننده است. ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که تیم سوم قوی‌تر از تیم دوم نباشد زیرا این دو تیم هرگز باهم رو در رو قرار نمیگیرند. کما اینکه در مسابقات اسامال که تیم شوروی مقام دوم را بدست آورد و بلژیک به مقام سوم رسید تیم بلژیک قوی‌تر و بهتر از تیم شوروی بود ولی به حکم قرعه بدون آنکه با شوروی روبرو شود پس از باخت به آلمان به مقام سوم رسید. در حقیقت قرعه‌کشی اینطور خواسته بود که آلمان غربی و بلژیک که دو تیم قوی مسابقات نهایی بودند در نیمه نهایی مقابل هم قرار گیرند و این خود یک نوع مسابقه نهایی زودرس بود. شاید بسیاری از خوانندگان فوتبال بلژیک را بخوبی نشناسند و به کیفیت حقیقی فوتبال این کشور در حال حاضر واقف نباشند اینست که توضیح کوتاهی در این مورد بیجا نیست. بلژیک‌ها در فوتبال همیشه افراد مبارز و بخصوص از لحاظ شرایط بدنی پرقدرت و خوب بوده‌اند. در حالی که در زمینه روش بازی و تاکتیک در سطح درجه دوم قرار داشته‌اند و از لحاظ تکنیک بدلی تکیه زیاد روی شرایط بدنی پیشرفت زیادی نکرده‌اند. این خصوصیات نمایانگر چهره تیم‌های بلژیکی تا سال‌های ۱۹۶۳ و ۶۴ بود. به‌لطف این خصوصیات بلژیک در اغلب مسابقات دوستانه پیروز بود در حالیکه همیشه در مسابقات رسمی یعنی آنجا که سایر

فوتبال‌های معتبر اروپا از تمام امکانات تکنیکی و تاکتیکی خود به حداکثر ممکن سود می‌بردند. نتایج انتقاد آمیز بدست می‌آورد. ولی به‌مصادف مثل کار نیکو کردن از پر کردن است از ۱۹۶۳ به بعد بلژیک اندکی از نتایج نیکوی مسابقات دوستانه خود بهره گرفت و ابتدا در زمینه مسابقات باشگاهی اروپا و سپس در زمینه مسابقات تیم ملی چهره‌ای مطمئن نشان داد. آغاز درخشش‌های باشگاهی با تیم اندرلخت بود و سپس باشگاه استاندارد لیژ پرچم را بدست گرفت و تا کنون آنرا همچنان در دست دارد. اسامال هم فقط به‌لطف یک گلی که اتر میلان توانسته بود در خانه استاندارد بدست آورد با وجود نتیجه مجموع ۴ بر ۲ از شرکت در فینال جام باشگاه‌های اروپا محروم ماند. ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ که آغاز درخشش‌های تیم ملی بود برای انتخاب شدن در گروه‌های حذف بلژیک از صحنه مسابقات جهانی در مقدماتی جام جهانی ۱۹۶۶ کمی دیر بود و حذف بلژیک از صحنه مسابقات جهانی در انگلیس مانع از معرفی این فوتبال بزرگ به جهان شد و مسابقات مقدماتی جام جهانی مکزیکو این فرصت را بخوبی پیش آورد. بلژیک با آنکه در گروه خود با حریفان سرسختی مثل پرتغال صاحب مقام سوم جام جهانی و اسکاتلند، فوتبال پرتوآشمال بریتانیا، درگیر بود ولی با شایستگی تمام کلیه مسابقات خود را در بلژیک قش کرد و سپس در مسابقات بازگشت آنچنان چهره محکم و مطمئن نشان داد که در نیمه راه مسابقات از انتخاب خود برای دوره نهایی جام مطمئن شده بود و بالاخره مسابقات خود را با بدست آوردن ۱۰ امتیاز از ۱۴ امتیاز ممکن خاتمه داد و اولین تیم اروپایی بود که برای مسابقات مکزیک انتخاب شد. متأسفانه برای بلژیکی‌ها بدلیل دگریری شدید بازیکنان با مسابقات باشگاهی که در فصل ۶۹ - ۷۰ بدلیل سرمای سخت اروپا عقب‌افتاده بود سازمان تیم ملی بلژیک نتوانست تعداد مناسبی برای دوره نهایی جام بیند. بخصوص بلژیکی‌ها خیلی دیرتر از سایرین به مکزیکو رفتند و قبل از عادت کردن به شرایط آب و هوا و ارتفاع زیاد مکزیکو وارد مسابقات شدند و باز بدلیل آنکه هتل مورد نظر آنها را در اختیار تیم ایتالیا گذاشته بودند ازجا و مکان و غذای مناسب هم برخوردار نبودند. بدین جهت در بازی‌های ابتدایی خود در مقابل شوروی و سالوادور نتیجه خوبی نگرفتند و بالاخره بدترین بدشانسی آنها آن شد که برای صعود به دوره یک چهارم مجبور بودند در استادوم آرتک مکزیک را شکست دهند. در آن بازی هم که بسیاری از شما از طریق تلویزیون آنرا دیدید باوجود تلاش زیادی که کردند حتی توانستند خود را از قید برتری مکزیک‌ها بدلیل تماشاگر و زمین برهاند ولی بالاخره گرفتار لطف داور به مکزیک‌ها شدند و با یک پنالتی تصوری که داور به نفع مکزیک‌ها گرفت جام جهانی ۱۹۷۰ را بدرد گفتند. از ۱۹۷۰ به بعد بلژیکی‌ها باز هم به پیشرفت خود ادامه دادند و بخصوص در زمینه تاکتیک بسیار پیشرفت کرده‌اند بطوریکه اکنون بصورت

تیمی در آمده‌اند که میتوانند روش بازی خود را در مقابل هر حریفی بسته به احتیاج تغییر دهند و آنطور که لازم است بازی کنند. یعنی در بازی رفت در مقابل یک تیم مهاجم دفاع بایستند و باینجه صفر بر صفر از زمین بیرون آیند و در بازگشت سراپا حمله باشند و پیروزی نهایی را بدست آورند. این کاری بود که به بهترین وجه در مقابل ایتالیا در یک‌چهارم نهایی جام‌ملت‌های اسامال انجام دادند. تیم ملی بلژیک ترقی بازی خود را به‌مقدار زیادی مدیون دایوولف گوتوالس مری خود میبانشد که این خود استحکام تیم ملی بلژیک را مدیون کار عالی و اساسی رنه‌هاوس مری فرانسوی تیم باشگاه استاندارد لیژ میبانشد چه تیم ملی بلژیک با یکبار گرفتن ۶ و گاه بیشتر از بازیکنان استاندارد عملاً با روش استاندارد لیژ بازی میکند و برخورد مشابه استاندارد لیژ با اترمیلان در جام باشگاه‌های اروپا و بلژیک ایتالیا در جام ملت‌های اروپا بفاصله یک ماه نشان داد که تا چه حد قیافه بازی تیم ملی بلژیک شبیه استاندارد است. بهر جهت برخورد آلمان غربی و بلژیک در نیمه نهایی در حقیقت بازی نهایی جام را جلوتر انداخته بود. چه اگر قرار بود تیمی در حال حاضر جلوی تیم آلمان غربی قد علم کند تنها بلژیک بود و نتیجه ۴ بر یک که بلژیکی‌ها در مقابل آلمان بدست آوردند نشان میدهد که تا چه حد سزاوار مقام دومی این بازیها بودند.

آلمان غربی به تحقیق در حال حاضر صاحب بهترین تیم اروپا و حتی جهان در فوتبال است. این کیفیت به‌لطف روشن بینی و درایت هلموت شونن برای آلمان به دست آمده و آنها که معتقدند با داشتن چنین بازیکنانی هر مری دیگری هم قادر بود به این نتایج برسد سخت در اشتباه هستند. مثلاً بسیاری هستند بخصوص در آلمان که هنوز معتقدند زپ‌هربرگر مری جهان رسید و تا ۱۹۶۳ مری این تیم بود بزرگترین مری تاریخ فوتبال آلمان است ولی باید توجه داشت که هربرگر با بازیکنانی مانند زیلمنوشوژلیکسکی، هالر-شلیگر که چیزی از بازیکنان امروزی مثل مولر، شوژولیک، مالیر و اوجانایا بکن-پلور کم نداشتند، در جام جهانی ۱۹۶۳ شیلی حتی به مسابقات نیمه نهایی هم نرسید در حالیکه شونن پس از تحویل گرفتن تیم از هربرگر بلافاصله در جام ۶۶ نامسابقه نهایی پیش رفت و انگلیس را در ویلسی به‌وجت انداخت و سپس در ۱۹۷۰ چهره‌ای فوق‌العاده نشان داد و به تحقیق اگر در مکزیک با بدشانسی دو بازی مکرر در وقت اضافی و ضرب دیدن دست بکن پلور مواجه نمیشد بار دیگر در مسابقه نهایی حضور مییافت. و حالا اسامال هم قهرمان ملت‌های اروپا شده است، آتمپ با چهره‌ای مقتدر، و شکست دادن برهون و جرای بزرگانی مثل انگلستان، بلژیک و شوروی در فاصله دو ماه. هلموت شونن موفقیت خود را مدیون دو خاصیت عالی خود است اول هوش سرشار او در درک موقعیت تیم روی زمین و

هفته شنا در تلویزیون

از روز چهارشنبه مسابقات شش ارشهای جهان در تهران آغاز شده و بسیاری از سواد این مسابقات تا آنجا که جدول پیش برنامه‌های تلویزیون اجازه بدهد مستقیماً از تلویزیون برای شبکه سراسری پخش میشود. این مسابقات در سطح بسیار بالائی جریان دارد و طی آن رکوردهائی بجای خواهد ماند که تا کنون استخرهای گرفت و به او نقش یک مهاجم را سپرد نترز بازی بدی ارائه کرد و در پایان گفت که شونن مری در تیم ملی به‌قدر میدهد و نرزش پس از این پس دیگر در تیم ملی بازی نخواهد کرد. شاید هر مری دیگری او را یکی کنار میگذاشت ولی شونن بخوبی متوجه بود که او راوست هالیک بزرگ آلمان اندک اندک در حال زوال است و حالیکه نترز می‌رود تا یکی از بزرگترین رهبران خط حمله در جهان بشود، این بود که اندک اندک خود را به او نزدیک کرد و حالا می‌بینیم که درغیاب او راوست شونن و نترز در تقاضای کاملی هستند و نترز به شکلی استثنائی تمام روح‌حمله‌های تیم آلمان غربی را تشکیل میدهد و در واقع این اوست که سرنوش کسار تیم روی هر تویی را تعیین میکند. شاید شونن خود نیز از راه حق شناسی و تعارف چون شاگرد زپ‌هربرگر بوده است او را بزرگترین مری آلمان بدانند ولی حقیقت اینست که این خود اوست که با کار بی‌ایران شاید سختی بهترین مری فعلی جهان باشد.

برای جواب به‌علاقه‌مندی که مرتباً راجع به پخش مسابقه نهایی جام ملت‌های اروپا از تلویزیون سؤال کرده‌اند بدین توضیح خیلی مختصری بدیم که چون انجام این مسابقه هم‌زمان با مسابقات جام جهانی کوچک در برزیل بود. و مردم آمریکایی جنوبی به آن جام بیشتر توجه دارند این مسابقه از طریق ماهواره پخش نشد و چنانچه ایران تقاضای پخش اختصاصی آنرا می‌کرد متخارج هنگفتی داشت که با توجه به متخارج بسیار فوتبال از ابتدای سال جاری برای پخش مسابقات جوانان آسیا جام ملت‌های آسیا، مسابقه با کره، مسابقه نهایی جام باشگاه‌های اروپا و مسابقات ایران در برزیل که در آینده پخش میشود و باز با توجه به اینکه مسابقات المپیک در پیش است و پختی در حدود ۵ ساعت برنامه زنده در هر روز و ۳ الی چهار ساعت نوارهای کشتی و فوتبال در هر روز متخارجی دارد که تمام بودجه ورزشی تلویزیون را مصرف خواهد کرد، پخش اختصاصی این مسابقه برای ایران امکان نداشت.

در جهان مطبوعات بقیه از صفحه ۸

نیوده است و در راه همزیستی این دو اجتماع همیشه مسائلی وجود داشته است. مثلاً در سال ۱۹۶۶ در پخش سومبیل (Tombel) کامرون غربی بر سر خورد هائی میان اقوام «بامیلکه» (Bamilekés) و «باکوسیس» (Bakosis) رخداد. با کوسیس‌ها که از اهالی بومی منطقه‌اند «بامیلکه‌ها» را متمم به داشتن مقاصد تجاوزکارانه می‌کردند. گرچه این برخورد تنها تظاهرات شدیدی است که مشاهده شده است اما بهر حال نمایشگر مشکلاتی است در راه اجرای سیاست ادغام این دو اجتماع در کادر دولت فدرال.

یک روش‌شنکر آفریقائی چندی پیش سیستم «سطحی» دوگانگی‌زبان را در کامرون مورد تسخیر قرار داد. «آهیدجو» نیز گوئی در قایید سخنان وی در تاریخ ششم ماه مارس گذشته وضعیت موجود را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «هیچ‌نوع کوششی در هیچک از دو دولت فدرال کامرون و در مورد هیچک از امور مربوط به زندگانی عموم ویا آموزش ابتدائی در جهت تعمیم سیستم دوگانگی زبان و چندگانگی فرهنگ در این کشور صورت نگرفته است». در واقع بیگانگی که از کامرون بازید کند وجود در اجتماع یکلی متمایز از یکدیگر را در شرق یا غرب این کشور بخوبی احساس خواهد کرد. گرچه کامرون غربی اندازم‌های یار، مایل و پوند را رها کرده و سیستم متری را پذیرا شده است و اکنون با واحد پول فرانک معامله میکند و درجه سانتیگراد را بعنوان معیار اندازه‌گیری اتخاذ کرده و یا در سمت راست جاده رانندگی میکند، اما سه ساله در اختلاط واقعی شرق و غرب است که هنوز بدون حل باقی است. گرچه برای هر یک از اهالی ادئا (Edca) که فرانسوی‌زبان است این امکان وجود دارد که مثلاً در منطقه انگلیسی‌زبان بامندا (Bamenda) به سمت استانداری برسد و یا بالعکس، اما این واقعیت که تاکنون هرگز چنین اتفاقی بیافته ثابت میکند که جریان اختلاط بین این دو اجتماع به‌کندی پیش میرود و افکار عمومی را به سختی میتوان تغییر داد.

روفرم در استخوانبندی سیستم فدرال ابتدا با حذف سه مجلس و دو حکومت انجام خواهد شد و میتوان از هم‌اکنون انحلال تعداد زیادی از واحدهای اداری کامرون را پیش‌بینی کرد. بعضی از این واحدها گسترش بیش از حد دارند و واحدهای اداری دیگر بر اساس وابستگی‌های قوم و قبیله‌ای قرار گرفته‌اند.

در ضمن بعضی از بخشها از لحاظ اداری وابسته بیک منطقه و از لحاظ قضائی و حقوقی بیرو منطقه دیگر است. مسلماً برای انجام تمام این اصلاحات وقت زیادی لازم خواهد بود اما هم‌اکنون سرتاسر کشور بی‌سیرانه در انتظار آغاز اصلاحات پس می‌روند. از هنگام اعلام رفت‌اندوم، چمگی وزیران و مأموران عالی‌رتبه اداری می‌دانند که موقعیت آنان موقتی است بویژه که بدنبال حذف حکومت‌های فدرال تعداد زیادی از دستگاه‌های اداری زائده نیز منحل خواهد شد. اکنون مردم در انتظار تشکیل هیئت وزیران جدید هستند و درباره این موضوع پیش‌بینی‌ها و تفسیرهای گوناگون میکنند. از هم‌اکنون قابل پیش‌بینی است که حکومت

جدید از نظر تمایلات سیاسی یکپارچه خواهد بود زیرا «اتحاد ملی کامرون» تنها حزبی است که در حال حاضر در صحنه سیاسی کامرون فعالیت دارد. بیشک چند تن از نزدیکان شخص «آهیدجو» در هیئت دولت جدید حضور خواهند یافت و همچنین میتوان شرکت عدای تکنوکرات را نیز در این هیئت دولت انتظار داشت. پیش‌بینی دقیق سیاسی در کامرون دشوار است و نمی‌توان از هم‌اکنون نام عدای را بر زبان آورد اما آنچه مسلم است وزیران جوان در گروه جدید دولت حائز اکثریت خواهند بود. سیاست گرایش به کادرهای جوان از چند سال پیش در کامرون آغاز شده است و اکنون که این کشور در مرحله جهش تازه‌ایست ادامه این سیاست پیش از پیش قابل توجه است.

یادداشت

دولت کامرون در غرب آفریقا و در کنج خلیج گینه قرار دارد. وسعت آن ۴۷۴۰۰۰ کیلومتر مربع است و نزدیک ۶ میلیون نفر جمعیت دارد. پایتخت آن یالونده (Yaoundé) و شهر مهم آن دولا (Dovala) است. کامرون دارای دو زبان رسمی است فرانسه و انگلیسی.

محصولات عمده کشاورزی عبارتست از کاکائو، قهوه، موز و ارزن. صنعت این کشور محدود است به صنایع غذایی و تولید آلومینیوم. این سرزمین را اروپائیان در قرن پانزدهم کشف کردند از سال ۱۸۸۴ مستعمره آلمان بود و در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۶ توسط قوای متفقین اشغال شد و بجز قسمت کوچکی از غرب این سرزمین که به انگلستان واگذار شد بقیه کامرون بدست فرانسویان افتاد. کامرون فرانسه در سال ۱۹۶۰ به استقلال دست یافت. در سال ۱۹۶۱ شمال کامرون بریتانیا به‌فدراسیون نیجریا ملحق شد و سپس جنوب آن در همان سال با جمهوری کامرون، «جمهوری فدرال کامرون» را تشکیل داد.

LE FIGARO

یوگسلاوی: اقداماتی

برای جلوگیری از تورم

هم‌زمان با کوشش یوگسلاوی در ایجاد یک سیستم سوسیالیستی اقتصاد بازار، اقتصاد این کشور با سرعت زیادی بسط می‌یابد. سرعتی که تکران کننده است زیرا بر سطح قیمت‌ها و قراض پرداخت‌های این کشور تأثیرات سوئی گذاشته است. کارشناسان سازمان همکاری توسعه اقتصادی در بررسی سالیانه اقتصاد یوگسلاوی اعلام داشتند که نباید انتظار داشت که آزمایش منحصر بفر این کشور بدون بر-خورد با اشکالی انجام شود. کارشناسان این سازمان عقیده دارند که یوگسلاوی باید ابزارهای سیاسی و اقتصادی کاملتری بکار گیرد و به ویژه سیاست بودجه‌ای این کشور نقش اساسی‌تر که لازمه اقتصاد مدرن بازار است ایفا کند.

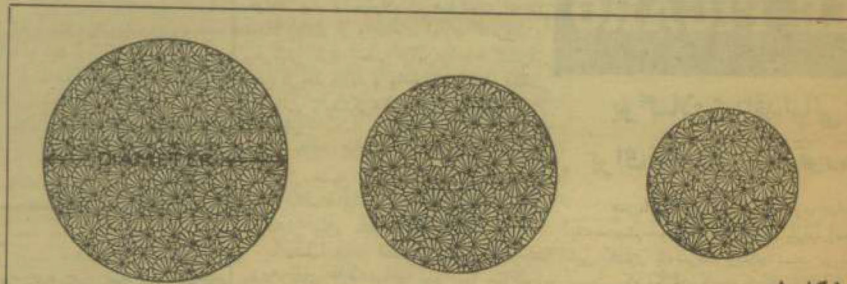


زاده رفیع زاده

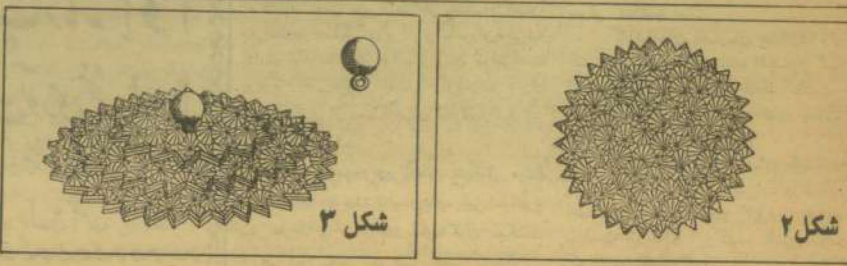
تماشای نوجوانان

جاسوزنی بسازیم

خمیر را در پشقاب یاسینی پهن می‌کنیم. قطر خمیر نباید زیاد باشد. خمیر را می‌گذاریم تا خشک شود. (در حدود دو ساعت). خمیر وقتی که سفت می‌شود تقریباً مثل چوب‌پنبه است. حالا سه دایره از ورقه می‌چینیم. اگر ورقه اول قطرش پانزده سانتی‌متر باشد، ورقه دوم ۱۰ سانتی‌متر و ورقه سوم پنج سانتی‌متر باید باشد (شکل ۱) بعد باتیغ کنار دایره‌ها را کنگره‌کنگره می‌کنیم (شکل ۲) سپس سه دایره را روی هم می‌چسبانیم بطوریکه مرکز دایره‌ها روی هم قرار گیرد (شکل ۳). برای این که جاسوزنی ما قشنگ‌تر شود می‌توانیم یک پیچ گرد یا هر چه بنظرمان قشنگ‌تر بیاید در وسط دایره کوچک بچسبانیم. از این جاسوزنی برای روی میز تحریر می‌توان استفاده کرد.



شکل ۱



شکل ۲

برای شعر این هفته قسمتی از شعرهای سهراب سپهری را انتخاب کرده‌ایم روشنی، من، گل، آب

ابری نیست
بادی نیست
می‌نشینم لب حوض
گردش ماهیها، روشنی، من، گل، آب
پاکی خوشه زیست
مادرم ریحان می‌چیند
نان و ریحان و پنیر، آسمانی بی‌ابر،
رستگاری نزدیک: لای گلپای حیات
نور در کاسه مس، چه نوازش‌ها می‌ریزد
نردبان از سر دیوار بلند، صبح را روی زمین
می‌آرد.
بشت لیغندی پنهان هر چیز
روزی دارد دیوار زمان، که از آن، چهره من
پیدا است.
چیزهایی هست، که نمی‌دانم...

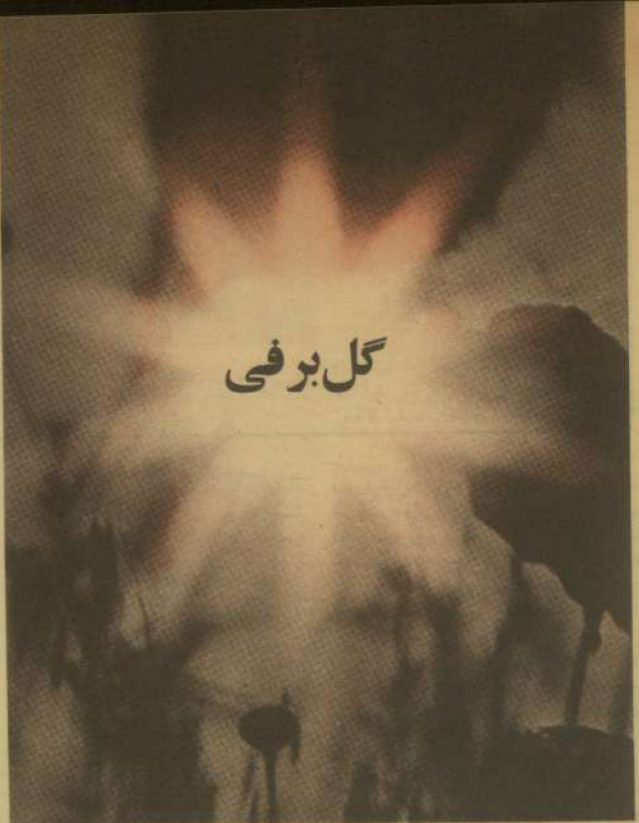
یادداشتهای یک هنر آموز تئاتر

۴-

در دو جلسه قبل گفتیم که تئاتر محصول تمام‌بازی‌ها نیست که بشود در طی قرون و اعصار گذشته از خود ابداع کرده است و هر کدام از این بازی‌ها خود تقلیدی از زندگی‌های مختلف بوده است و گفتیم که تئاتر هنری است مرکب از چند هنر مختلف که آنها را می‌توان بدو دسته تقسیم کرد. اول ادبیات - که خالق متن نمایشنامه است و هنر نمایش حالات بدنی و عواطف انسانی - که رقص هم از این گونه است - قرار دارد. دسته دوم هنرهای کامل‌کننده جای می‌گیرند مانند نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، تهیه لباس، گریم، دکور و موزیک.
افزافه می‌کنیم که کار هنرپیشه در روی صحنه از سه عامل مشخص و مهم برخوردار است: اول بیان، دوم حالات مختلف صورت و بدن، سوم حرکت. اینجا را خوب بخاطر بسپارید زیرا سعی می‌کنیم در هر جلسه درباره یکی از این سه مورد و البته ابتدا درباره آن دهنر اصلی و اساسی به تفصیل بحث کنیم. اما شرطی دیگر داریم: بایستی خودتان هم تا هفته بعد به این موضوعات مختلف فکر کنید، باشد که بچه‌ها قول دادند که فکر کنند، جلسه آروزهم تمام شد. در راه فکر می‌کردم که موضوعی را برایشان نگفتم که شاید مهم‌تر از همه آنها باشد. چیزی به مغزم نمی‌رسید، عاقبت آت‌را پیدا کردم و پیش خودم قرار گذاشتم که هفته بعد در اجزای جلسه عنوان کنم.

سومین جلسه:
از نتیجه‌گیری که پیش خود در جلسه دوم داشتم. این جلسه را با این سؤال از بچه‌ها شروع کردم. فکر می‌کنید چه چیز - بهتر بگویم چه عاملی برای ما در کسب هنرعامل اصلی محسوب می‌شود؟
کسی به سؤال جوابی نداد. نماندم چرا بعضی اوقات بچه‌ها نمی‌خواهند در بحث شرکت کنند، در صورتیکه نظر من بایستی عادت داشته باشیم که راجع به موضوعات مختلف فکر کنیم و با یکدیگر بحث و مجادله داشته باشیم، چه از این راه است که می‌توان به معلومات نظری خود بیافزاییم. بهر جهت سؤال بی‌جواب مانده بود. باز هم خودم شروع کردم. و سعی کردم موضوع را ساده‌تر کنم:

«میدانید که هنرهای نمایشی... توضیح دادم که هنرهای نمایشی نامی است که ما برای هنرهای انتخاب کرده‌ایم که بایستی در حضور تماشاگرانی برگزار شود - یعنی این گونه هنر با گروهی تماشاگر روبرو می‌شوند نه با یک فرد: تئاتر، اپرا، باله، سینما... از این گونه هنرها هستند دوباره حرف اصلی‌ام را ادامه دادم «بله هنرهای نمایشی جلوه و جذب عجیبی دارد و از جهت هوس‌انگیز است. وقتی به تئاتر می‌رویم یا فیلمی را می‌بینیم، تحت تأثیر فضای فیلم، یا جذب صحنه - لباسهای جالب - حرکات هنرمندانه، و بالاخره تحسین مردم از بازیگران - یا بازیگری از میان - بیشتر از همه ناگهان در خود آرزو می‌کنیم که: چه خوب بود اگر جای آن هنرپیشه بودم»



گل برفی

برف را بشمارد، و شروع می‌کرد به شمردن يك، دوه، سه... و هنوز به صد نرسیده سرش گیج می‌رفت و مجبور می‌شد چشمانش را ببندد. يك روز وقتی که برف از بسازیدن خسته شد، بچه‌ها دور هم جمع شدند تا يك گل برفی بسازند. در آن زمانها بچه‌ها آدم برفی نمی‌ساختند، گل برفی می‌ساختند. ساختند. بچه‌ها گل برفی رامی‌ساختند. گل برفی هشت گلبرگ داشت. شکل ستاره بود. نور آفتاب که به آن می‌خورد هر کدام از گلبرگ‌ها برنگی می‌شدند. اولی بزرگت سرخ، دومی بزرگت زرد، سومی سارنجی و چهارمی بنفش. گلبرگ پنجم رنگش نیلی بود و ششمی بزرگت سبز و هفتمی بزرگت آبی و هشتمی دست بزرگت محبت. گل برفی با حرکت خورشید در آسمان رنگ گلبرگ‌هایش را با هم عوض می‌کرد.
گل برفی آنقدر قشنگ بود که هر کس از پهلویش رد می‌شد دوستش داشت. آدم‌ها آنقدر به آن علاقه پیدا کرده بودند که خبر نداشتند هر وقت از پهلوی آن گل رد می‌شوند يك قطره از عشق و محبتشان از تنشانشان جدا می‌شود و مثل تیر شهاب که شبها در آسمان پرواز می‌کند، پرواز می‌کند و در یکی از گلبرگ‌های گل برفی فرو می‌رود.

چندین سال پیش، يك روز که مثل بیشتر روزهای زمستان زمین را برف پوشانیده بود و آدم نمی‌توانست از خانه بیرون برود و در کوچه‌های پنهانی

دارد. وقتی که ماده تخم‌گذاری کرد نر تخمها را در کیسه‌ای که زیر شکم دارد می‌ریزد و چهل و پنج روز از تخمها نگاهداری می‌کند. وقتی که تخمها سر زدند یعنی بیرون آمدن از تخم شدند اسپایی نر تخمها را بیرون می‌ریزد و جالب اینجاست که خیلی هم بزحمت می‌تواند بچه‌هایش را از کیسه خارج کند.

بنابراین می‌شود به این حیوانات لقب بهترین پدرهای عالم حیوانات را داد. يك پدر مهربانتر هم در ماهی‌ها وجود دارد به اسم ماهی «سیچلید» که برای تخمهای ماده‌اش لانه‌ای می‌سازد و وقتی که ماده تخم‌گذاری کرد تخم‌ها را با دهان می‌گیرد و به لانه می‌آورد و خیلی با وسواس از تخمها پذیرائی می‌کند، جالب اینجاست که ماهی سیچلید دوست ندارد که بچه‌هایش از هم دور شوند. اما بعضی از بچه‌ها هنگام خواب از لانه دور می‌روند و پدر و مادرشان می‌کنند و آنها را به لانه اسب ابی هم همین صفت را باز می‌گرداند.

چندین سال پیش، يك روز که مثل بیشتر روزهای زمستان زمین را برف پوشانیده بود و آدم نمی‌توانست از خانه بیرون برود و در کوچه‌های پنهانی

در دنیای حیوانات

دارد. وقتی که ماده تخم‌گذاری کرد نر تخمها را در کیسه‌ای که زیر شکم دارد می‌ریزد و چهل و پنج روز از تخمها نگاهداری می‌کند. وقتی که تخمها سر زدند یعنی بیرون آمدن از تخم شدند اسپایی نر تخمها را بیرون می‌ریزد و جالب اینجاست که خیلی هم بزحمت می‌تواند بچه‌هایش را از کیسه خارج کند.

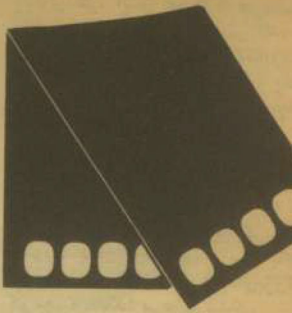
بنابراین می‌شود به این حیوانات لقب بهترین پدرهای عالم حیوانات را داد. يك پدر مهربانتر هم در ماهی‌ها وجود دارد به اسم ماهی «سیچلید» که برای تخمهای ماده‌اش لانه‌ای می‌سازد و وقتی که ماده تخم‌گذاری کرد تخم‌ها را با دهان می‌گیرد و به لانه می‌آورد و خیلی با وسواس از تخمها پذیرائی می‌کند، جالب اینجاست که ماهی سیچلید دوست ندارد که بچه‌هایش از هم دور شوند. اما بعضی از بچه‌ها هنگام خواب از لانه دور می‌روند و پدر و مادرشان می‌کنند و آنها را به لانه اسب ابی هم همین صفت را باز می‌گرداند.

هفته پیش درباره نمایشگاه نقاشی دانش‌آموزان دبستان فرهاد صحبت کردیم و قول دادیم که چند نقاشی از این نمایشگاه را برایتان چاپ کنیم. این بار نقاشی دیگری برای شما چاپ می‌کنیم که سرور وکیل زاده کشیده است. سرور سیزده سال دارد.
شما هم می‌توانید نقاشی‌های رنگیتان را برای ما بفرستید تا چاپ کنیم.

پهلوی گل. این آدم فقط می‌دانست بدی چیست. به گل حسودیش شد. از بس حسودیش شده بود يك لگد زد به گل برفی. گل طاقت نداشت. بخش زمین شد. رنگ‌هایش قاطی شد. بچه‌ها گل را دیدند که دارد می‌میرد اشک در چشمانشان چرخید تا ریخت روی رنگ‌های گل برفی.
محبت و عشق‌های آدم‌ها که در گل برفی به امانت بود قهر کردند. بصورت بخار درآمدند و به بالای ابرها رفتند. از آن وقت آدم‌های بزرگ کم محبت شدند: بی‌عشق شدند. اما بچه‌ها که اشکشان قاطی گلبرگ‌های گل برفی شده بود خم شدند تا قبل از بخار شدن گل برفی آخرین ذره‌هایش را بیوسند. ریزه‌های گلبرگ را که با اشکشان تر شده بود بیوسیدند. ریزه‌های پلور گل وارد تنشان شد و به قلبشان رفت و در قلب‌های کوچکشان يك گل قشنگ گل‌های کوچکشان پیدا کرد. عین همان گل برفی گلبرگ قشنگ. بعد از آن روز، بچه‌ها دیگر گل برفی نساختند. آدم برفی ساختند تا اگر یکی به آن لگد بزند به تصویر خودش زده باشد.

بچه‌ها من این داستان را دریکی از کتاب‌های قدیمی خوانده‌ام اما می‌دانم که راست است. من خیلی دنبال یکی از این گل‌ها می‌گردم. کدام يك از شما بچه‌ها حاضرید گل‌تان را برای مدتی به من قرض بدهید؟





نقد فیلم‌های هفته

تابستان ۴۲

* فیلم‌های «رپرت مالیکان» را اکنون در ردیف‌های گوناگون دیده‌ایم. ز درام انتقادی، عشقی، تا وسترن این بار در فیلم «تابستان ۴۲» مالیکان فقط به‌غم غربت و حسرت گذشته پرداخته و در این حد نیز وانسته است تأثیر لازم را اخذ کند، که بخصوص باید اشاره کنیم به فیلمبرداری «رپرت سرتیس» درکسب این موفقیت.

مالیکان، تا بحال، بدون آنکه فیلمساز «خیلی خوبی» باشد، فیلم‌های خوبی ساخته است. فیلم‌هایی مثل «کشتن مرغ مقلد» و یا «عشق با بیگانه‌یی کامل» فیلم‌هایی قابل قبولی بوده‌اند.

اما مالیکان در فاصله‌ی میان روایتگری و خلاقیت، همچنان معلق مانده است. عدم عبور او از این حد،

موجب شده است که به‌عنوان یک فیلمساز برجسته مقامی نداشته‌باشد. گفتیم که تکیه‌ی اصلی فیلم «تابستان ۴۲» بر یک غم غربت و حسرت گذشته است. باید اضافه کنیم که این فیلم، یک فیلم «پسرانه» هم است. دقیقاً به‌صورت خاطره‌ای از گذشته، و غم دوری از این خاطره دور: دوران نوجوانی، بلوغ، بر-خوردن، و آنچه از این برخوردها بر جای می‌ماند.

روایتگر داستان که یک پسر پانزده ساله است، به نقل تعطیلات تابستان ۴۲ و اوقاتی که در یک جزیره گذرانده‌اند، می‌پردازد. در بیان این قصه، فیلمساز از دو چیز کمک می‌گیرد، یکی اطرافیان و دوستان پسر، و بالاخره زن جوان - و دیگر فضا و محیط داستان.

گفتیم که در بازسازی فضا و محیط قصه، فیلمبرداری بسیار مؤثر بوده است: فیلمبرداری رنگی ناصافی که گویی همواره در هاله‌ای از غبار پیچیده شده است.

گذشته به‌یاد می‌آید، اما روشنی؛ روشنی‌زمان‌حال نیست. موفق‌ترین مورد در این فیلم، همین فیلمبرداری است، که حالت گذشته‌ی دور و مبهمی را دارد که در عین حال نمی‌توان آنرا فراموش کرد. بعلاوه، حالت غبارآلود و مبهم

حاکم بر فضای فیلم، بخصوص در ایچاد این غم غربت بسیار مؤثر بوده است: غربت از چیزی که دیگر به‌دست‌نخواهد آمد. آخرین جمله‌ی فیلم که از زبان قهرمان قصه می‌شنویم، چنین مفهومی دارد: آنچه که مرکز فراموش نشده و مرکز فراموش نخواهد شد.

مورد دیگر در بیان قصه همانطور که گفتیم با شخصیت‌سازی‌ها صورت گرفته است، بخصوص با شخصیت‌سازی‌های دو دوست قهرمان داستان.

یکی هنوز از عالم کودکی خود عبور نکرده و دیگری زیاده‌تر از معمول در عالم نوجوانی پیش رفته است. پسر جوان - قهرمان قصه - در میان این دو قرار دارد، و علیرغم شرکت در تمام تمسیدات و نقشه‌های پسر بزرگتر، حاضر و راضی به انجام آنها نیست.

فیلمساز، آنچه در این مرحله، با شخصیت‌سازی‌ها اخذ می‌کند، فضا و محیط داغ دنیای این تازه‌بالغ‌هاست. و همین ترتیب که صحنه‌های مربوط به خرید از داروخانه، و یا گشت و گذار ساحلی، در متن داستان، حالت زاید ندارند.

اما دیگران در این مجموعه، اصلاً مورد تأکید و هدف نمایش نیستند. چنانچه از سادگی قهرمان داستان، بجز صدایش، نشان دیگری

از یژن خرستند

وجود ندارد. حتی اشیاء در این فیلم، شرکت مؤثرتری دارند، آنچنانکه لباس‌های زیر زنانه برای نوجوانان، سنگین و سوسه‌آمیز است. شخصیت زن جوان نیز در همین حد در مقابل پسر جوان، ساخته می‌شود.

برخوردها و صحبت‌ها، از اغراق و تمسخر بهره‌مند شده‌اند، که این موضوع با ماجرای پایان فیلم مطابقت ندارد.

ولی صحنه‌ی آخر، که تمام ماجرا، سنگینی آنرا تحمل می‌کند و به پیش می‌کشانند، دارای جذبه و زیبایی کافی است، آنچنانکه قادر است غم غربتی این چنین طولانی را بیافریند. اما در تمام اینها: داستان فیلم - شخصیت‌سازی - و صحنه‌پردازی، کارگردان از حد متوسط در گذشته است و فیلم او همچنان به‌عنوان یک اثر متوسط باقی می‌ماند، در حالیکه موضوع فیلم یعنی خاطره و غم، در خور ارجحی بیش از اینهاست.

وقتی دوربین، با همان رنگه‌های کدر و غبارآلود، بروی منظره بسته می‌شود، غم، همچنان سنگین و بی‌فرجام برجای می‌ماند، غم دوری از گذشته‌ها، که غم دوری از این فیلم نیست، و مشکل کارگردان از همین لحظه است که آغاز می‌شود!



باداش تجاوز

* «برت کندی» در فیلم «باداش تجاوز» سعی در اتخاذ لحن شوخی و طنز دارد، اما این حالت در تمام صحنه‌های فیلم به‌طور یکسان حفظ نمی‌شود.

نگاه می‌کنم به آغاز فیلم، صحنه‌ی سرقت از بانک که علیرغم خوریزی و وحشی‌گری، پرداخت کارگردان از طنز و شوخی خبر می‌دهد. و فیلم دیگر این فیلمساز، «دینگاس مگی خبیث» را به یاد می‌آوریم، که در چنین زمینه‌ی موفق‌تر از این فیلم بود.

اما صحنه‌ی بعدی روال فیلم را به کلی تغییر می‌دهد. صحنه‌ی تجاوز، و بخصوص صحنه‌های یادآوری و بازگشت مداوم به این صحنه در طول فیلم، یادآور یک قصه جنی است.

حرف فیلم نیز، از همین صحنه است که آغاز می‌شود، یعنی در واقع به‌علت صحنه تجاوز، و به این ترتیب، از این لحظه، قهرمان داستان مشخص می‌گردد.

اما قصه فیلم، ظاهراً آخرین راه کشف شده در این زمینه است. تا بحال، همواره مردی در این‌گونه داستان‌ها وجود داشت، که در پی چنان حادثه‌ی بی‌انتهایی بود که در پی چنان حادثه‌ی بی‌انتهایی، انتقام‌جویی برخیزد. اما این بار، زن مستبدیده، خود دامن هت و سلاح به‌کمر می‌بندد، تا متجاوزان را به‌کفر و باه‌قول مترجم محترم؛

به «باداش» - برساند! و می‌بینیم که تمام قصه همین است؛ زنی که تصمیم به انتقام می‌گیرد. باطبع، کارگردان و تهیه‌کننده در مورد چنین زنی، که می‌باید زنانه‌ی اصلی فیلم باشد، با گذاشتن او در وجود «راکل» - و لحن قصه‌ی به‌ظاهر منطقی گرفته‌اند، اما ظاهراً چند سالی دیر شده است.



گذشته از این امر، با ارائه «سکس پوشیده» به سبک آمریکایی، فرصت‌دیگری را از دست داده‌اند، و یا می‌توان گفت فرصتی را از دست تماشاگران گرفته‌اند، زنی با خصوصیات «راکل‌ولش» در حالیکه قرار است تا مدتی با یک نیمه پتومیس باشد، می‌توانست امکان به‌وجود آوردن زیبایی‌های بدیع بسیار داشته باشد، اما همین فرصت‌ها را از دست رفته می‌بینیم!

اما داستان موجود نشان می‌دهد که به‌پیش از یک زن، به‌عنوان قهرمان داستان احتیاج دارد.

با این ترتیب پای دوشخصیت جدید به

عرض چند لحظه، مجدداً به توضیح موقعیت و قضایای سیاسی می‌پردازد، آنچنانکه در یک محاوره‌ی چای‌خانه‌یی گفتیم کلیشه‌ها را در خدمت می‌گیرد، و از این کار منظورش اخذ تأثیر بیشتر است؛ کشتارها و قتل عام، و یا تصاویر زن و بچه‌های فراری و تسلیم‌شده، گذشته از تأثیرهای نمایشی که همچنان سیاه‌دور مفهوم اصلی فیلم است، و آنچه کارگردان قویاً قصد بیان آن را دارد.

در این حد، امکان دارد به‌شمار هم رسیده باشد، اما شمار را فقط به دلیل آنکه مورد مشابه در ویتنام و یا هر نقطه‌ی دیگر داشته باشد، رد نمی‌کنند.

به این ترتیب و با وجود تأکید بسیار، حرف فیلم، در واقع قالبی بسیار ساده و توضیح‌دهنده پیدا می‌کند، تا آن حد که قهرمان داستان، در

میان می‌آید، و یا در واقع یک شخصیت و یک شبه شخصیت:

دو ششول‌بند جایزه‌بگیر، که یکی باید معلم و راهنمای زن باشد، و دیگری در حالیکه همچنان در برده‌ی ایهام باقی‌خواهد ماند، پس از چند نای زودگذر، در یک لحظه‌ی حساس وارد صحنه شود، و زن را نجات دهد. نیز با این تأکید که زندگی آینده‌ی این زن ششول‌بند نیز با مردان ششول‌بند عجین خواهد بود.

اما جایزه‌بگیری که در فیلم خواهیم دید، دارای تمام صفات خوب و بسندیده است - که ظاهراً این سنت هنوز نشکسته است که یک جایزه‌بگیر، لزوماً آدم خوب و قابل اعتمادی است.

علت وجود مرد جایزه‌بگیر، بتدریج در طول صحنه‌هایی که باید به‌زن، تیراندازی بی‌مورد توجه می‌شود؛ و نیز به‌صورت یک حامی قطعی برای زن، که خواهیم دید، همچنان باید یک مرد حمایت‌کننده داشته باشد، با تعویض جای دو مرد ششول‌بند.

مرد جایزه‌بگیر، قبل از رسیدن به پایان کار، باید در یک صحنه‌ی قطعاً زاید در مبارزه و تیراندازی با دزدان مکزیک‌سی شرکت داشته باشد، و همچنین در وجود مرد اسلحه‌ساز، و از این قبیل....

اما پایان کار، ظاهراً خیلی بی‌منطق است، در حالیکه مرد ششول‌بند از وجود او حرف دیگر در کافه مطلع است، فقط به‌سراغ سومی می‌رود، که کارگردان نتیجه‌ی این صحنه را با شگردی که به کار می‌برد، برای لحظات اولیه می‌پوشاند.

این شگرد، همچنان، نمایش لحظات کشیدن هفت‌تیر، پرتاب کارد، شلیک گلوله، و اصابت کارد با بدن تیرانداز، به‌صورت

تعهد بدانیم، باید بگوییم که تعهد خود را آگاهانه انجام می‌دهد، و در این حد سعی دارد حرفش را به‌تمامی بزند - همچنانکه در فیلم «نبرد الجزایر» - و گفتن تمامی حرف، یا بیانی سینمایی - که خاص خود اوست - و موفقیتی برای او حاصل می‌کند، که حتی در گرفتن کار از هنرپیشه‌یی مثل «مارلون براندو» نیز در نمی‌ماند.

در حد سینمایی، قصه‌یی، می‌بینیم که قهرمان داستان او، همچنان یک ضد قهرمان - مرسوم سینمای جدید است، که از یک دعوی کافه‌یی نیز در شخصیت‌سازی او استفاده می‌شود. و در این حد بیشتر اشخاص داستان دارای سند موجودیت می‌شوند. داستان فیلم به‌صورت یک آغاز و یک انجام و با لحظه‌های حادثه‌ی میانی، در حد یک کار سینمایی خوب ارائه شده است.

حرکات آهسته است که در حد لحظه‌های خود، گیرایی دارد، اما پس از آن تمام می‌شود.

این کار را فیلمساز در صحنه‌های دیگر تیراندازی نیز به‌کار برده است، که در نتیجه و بتدریج از تأثیر اولیه می‌افتد.

فیلمساز، در عین حال، سعی دارد تمام کارهای سنتی یک قهرمان فیلم وسترن را در مورد زن تیرانداز بیاده‌کند. مثل سه مورد مبارزه با سه برادر: در یک فروشگاه در یک هتل، پس از جستجوی او به‌شیوه سنتی - و در یک زندان مخروبه‌ی یادگیر در خارج از شهر - والینه «دول» سنتی. و با تمام کوششی که کارگردان به خرج می‌دهد، فیلم او از گرمی حادثه برخوردار نمی‌شود.

قهرمان زن او، در هیچ لحظه‌ی خصوصیت یک قهرمان را پیدا نمی‌کند، و قهرمان مرد او نیز، حتی اگر کشته نمی‌شد، باز نمی‌توانست فیلم را با این چنین داستانی نجات دهد.

داستان فیلم، جدا از صحنه‌های زاید و شخصیت‌های زاید، که بسیار دارد، دچار نقص بسیار به‌عنوان یک داستان فیلم است.

فیلم - احتمالاً به‌علت وجودی خانم راکل ولش - از شخصیت سازی بی‌بهره است، و کارگردان و صحنه‌پردازی «برت کندی» حتی به‌پای فیلم‌های قبل او که می‌دانیم ضعیف و فاقد امتیاز بودند - نیز نمی‌رسد.

با این ترتیب فیلم، بجز موضوعی برای اتلاف وقت، حالت دیگری پیدا نمی‌کند، و در نتیجه - علیرغم وجود راکل ولش - به صفر می‌رسد.

فیلم عملاً دو قسمتی است، قسمت اول تا خروج قهرمان داستان از جزیره، و قسمت دوم از بازگشت او. که اینهمه تداوم لازم نمایشی را داراست، آنچنانکه تمام حادثه‌ها و شخصیت‌های به‌توقیقت افتاده، به این ترتیب به‌کمال و به نتیجه برسند.

در بازسازی فضا و محیط، پونته‌کوروو موفق است - همچنانکه در کارهای قبلی - و گفتیم که از عوامل موجود و محیط استفاده‌ی کامل کرده است.

پونته‌کوروو با فیلم «شعله‌های آتش» - و آثار قبلی‌اش - در سینمای سیاسی موفق است، و در این حد قادر به ارائه‌ی سینمایی است که برای تماشاگر نیز - اگر نه جذاب و قابل قبول - قابل تمق - می‌باشد.

رویهم‌رفته فیلمی است که در ردیف خود به‌موفقیت رسیده است.

در فصلنامه بهار امسال مجله «سایت‌اندسند» توگوئی بود از فیلیپ استریک و پنه‌لو په‌وستون استانیلی کوبریک، که گرچه این گفت‌وگو بر روی پرده کشور ما نیامده، ولی حرف‌های عمیق و دشمنانه این مرد بزرگ سینما در این گفت‌وگو واقع نقطه نظرهای اوست درباره هنر و سینما و املا که در آنها وجود دارد.

کوبریک را نوامبر سال گذشته در خانه‌اش دیدیم بورهام‌وود ملاقات کردیم. دهلیزی بیجا بیچ استودیوها، دفاتر و اتاق‌هایی که به ظاهر دو منظور به کار می‌رود و در آنها زندگی انودگی و فیلم سازی آنچنان درهم آمیخته که نمی‌توان دید دیگری غیر ممکن به نظر می‌رسد. کوبریک خلاف آنچه شهرت دارد که از شکنجه بازپرسی می‌زار و گریزان است در گفت‌وگو بسیار دقیق و مایل است در هر موردی، تکنیکی یا تئوری، در راه دلبستگی خود به سینما سخن گوید.

هنگامی که چند هفته بعد از مصاحبه فیلم «پرتقال کوکی» (آخرین ساخته کوبریک) در لندن به روی پرده آمد، کوبریک خود را در خط اول جبهه جنگ شخصی دیگر یافت. منتقدان، که مخصوص برای فیلم «سگهای پوشالی» (ساخته‌سام پکین‌پا) غرق در اسلحه شده بودند «پرتقال کوکی» کشور انگلستان از آن، غیر مستقیم مورد حمله قرار دادند. جنجالی فوق‌العاده پریاشد (هرچه باشد نوول آن برای اولین بار ده سال پیش چاپ شده است). بیشتر به آن سبب که ظاهر درباره «پرتقال کوکی» نمی‌باشد. ولی این معنا را هم می‌داد که در بعضی از پاسخهای او به پرسشهای اصلی، باید تجدیدنظر شود تا نتیجه گیری لازم برای بحثی که فیلم موجب شده است بشود. بنابراین آنچه در زیر می‌آید، در واقع باز نوشته‌ای است از کوبریک از مصاحبه‌ای با کوبریک - به خاطر حقیقت و درستی، همانطور که همواره در مورد کوبریک صادق بوده است.

گفت و گو از: فیلیپ استریک و پنه‌لو په‌وستون (سردبیر مجله سایت‌اندسند)



استانیلی کوبریک

درباره هنر و سینما

ترجمه بابک

برای اقتباس از «پرتقال کوکی» تا چند با آنتونی برنس در تماس بودید؟

استانیلی کوبریک: من در واقع هیچ فرصت آنرا نداشتم که درباره نوول یا برنس صحبت کنم. او یک شب ضمن عبور از لندن به من تلفن کرد و تلفنی گفت و گوی کوتاهی داشتیم که بیشتر آنهم به خوشی و مزاح گذشت. از طرف دیگر من توجهی به این موضوع نداشتم، زیرا در کتاب برجسته‌ای چون «پرتقال کوکی» باید خیلی تئیل را که ممکن است در متن سئوالاتی را که نتوانست پاسخ داستان پیش آید پیدا کرد. به نظر من ماقبله است بگوئیم آنچه را که برنس می‌بایست درباره داستان بگوید در کتاب ذکر شده است.

سهم خود شما در داستان چقدر است؟ به نظر می‌رسد که سبک و ساختمان اصلی را خیلی بیشتر از سایر فیلمسازان حفظ کرده‌اید و دیالوگها اغلب درست همانی است که در نوول آورده شده.

این یکی از مهمترین فکرها بود که ضمن تمرین پیش آمد. در واقع این صحنه پیش از هر صحنه دیگری تمرین شد و چنین می‌نمود که

به جایی نمی‌رسد. ما سه روز تمام کوشش کردیم برای آنچه قرار است اتفاق بیفتد راهی بیابیم، ولی بدلیلی درست از آب در نمی‌آمد. ناگهان فکر «آواز در پاران» به من آمد - هیچ نمیدانم از کجا و چه چیزی باعث این فکر شد.

اصلی ترین قسمتی که شما ظاهر را به داستان اصلی اضافه کرده‌اید صحنه معرفی الکس است به زندان. چرا این قسمت به نظر شما مهم آمد؟

آن صحنه ممکن است طولانی-ترین صحنه باشد ولی فکر نمی‌کنم مهم‌ترین صحنه باشد. لازم بود آن قسمت اضافه شود چون فصل زندان، در مقایسه با داستان، فشرده است و باید چیزی در آن داشت تا به این فکر که الکس واقعا زندانی شده شدت کافی بدهد. عمل عادی معرفی زندانی به زندان، که در حقیقت با کمال دقت در فیلم ارائه شده، به نظر می‌رسد که شدت لازم را فراهم آورده است.

در کتاب، الکس در زندان مرتکب



استانیلی کوبریک صحنه را برای شستوی مغزی الکس (ملکم مک داوول) آماده میکند

الکس خود را به زندان معرفی میکند

خشونتتی که در فصل شستوی مغزی با الکس می‌شود در واقع از کارهایی که خود او می‌کند هولناک تر است.

کاملا لازم بود که به وحشی-گری و بی‌رحمی الکس شدت داده شود، چون در غیر اینصورت به نظر من ممکن بود نسبت به آنچه دولت درباره او می‌کند اشتباه اخلاقی پیش بیاید. اگر شرارت و تبهکاری او کمتر از این نشان داده می‌شد ممکن بود گفته شود: «اوه، بله، البته، باید این شکنجه روانی به او داده شود؛ خیلی کار وحشتناکی است؛ هرچه باشد او آنقدرها هم بد نبود.» از طرف دیگر، وقتی که نشان داده شد چنین اعمال بیرحمانه‌ای از او سر می‌زند، و با وجود این رفتار بسیار سخت و شیطانی دولت در تبدیل او به چیزی کمتر از انسان برای آنکه از او موجود خوبی بسازد درک شود، آنوقت است که به نظر من منظور اخلاقی اصلی کتاب روشن شده است. برای بشر لازم است که بتواند خوب یا بد بودن خود را



انتخاب کند، اگر چه بدی را برگزیند. اگر این انتخاب از او گرفته شود به چیزی کمتر از انسان تبدیل شده - به یک پرتقال کوکی.

ولی شما تماشاگر را به نوعی تداعی با الکس دعوت نمی‌کنید؟

به نظر من، علاوه بر خصوصیات شخصی که ذکر کردم، تداعی روانی ناخودآگاهی هم با الکس وجود دارد. اگر داستان را، نه در سطح اجتماعی و اخلاقی، بلکه در سطح تحلیلات روانی در نظر بگیریم، می‌توان الکس را موجودی «نه‌دانی» دانست. او درون همه ما هست در بیشتر موارد، به نظر می‌رسد که این آشنائی موجب نوعی همدردی از طرف تماشاگران می‌شود، ولی بعضی را سخت عصبانی و ناراحت می‌کند. آنان قادر نیستند که این نظر را درباره خودشان بپذیرند و بنابراین نسبت به فیلم خشنگین می‌شوند.

مقایسه ریچارد سوم حالت دفاعی محکمی در برابر این اتهامات که فیلم مشوق خشونت، بدکاری

و از این قبیل است به وجود می‌آورد. ولی با در نظر گرفتن اینکه ریچارد شخصیت تاریخی دور و در امانی است آیا این امر می‌تواند با همه آنها روپرو شود؟

هیچ دلیل قاطعی وجود ندارد که خشونت در فیلم یا تلویزیون موجب خشونت اجتماعی شود. تمرکز دادن توجه یک نفر به این جنبه خشونت نادیده گرفتن علل اصلی است که من آنها را به این ترتیب فهرست می‌کنم:

- ۱- گناه اصلی: نظریه مذهبی
- ۲- استثمار اقتصادی غیر عادلانه: نظریه مارکسیست.
- ۳- عجز احساسی و روانی: نظریه روانی.
- ۴- عوامل ژنتیک بر اساس نظریه کروموزوم: نظریه زیست‌شناسی.
- ۵- پشتر - میمون آدم‌کش: نظریه تکوین.

کوشش برای بستن هر نوع مسئولیتی به هنر به عنوان علت زندگی به نظر من بررسی غلط آن است. هنر عبارت است از تغییر شکل دادن زندگی، ولی خالق زندگی یا علت زندگی نیست. علاوه نسبت دادن خصوصیات القائی به یک فیلم منافی با نظریه مورد قبول علمی است که، حتی بعد از هیپنوتیزم عمیق، در حالت ناشی از اثرات بعدی هیپنوتیزم، نمی‌توان مردم را وادار به کارهایی کرد که برخلاف طبیعت آنان است.

در فیلمها هیچ نوع خشونتتی وجود دارد که شما احتمالا از نظر اجتماعی خطرناک بدانید؟

● خوب، من نمی‌پذیرم که چنین ارتباطی وجود داشته باشد، اما حالا فرض می‌کنیم که چنین ارتباطی هست. اگر اینطور باشد، باید بگویم آن نوع خشونتتی که ممکن است موجب انگیزه ناگپانی به رقابت و هم‌چشمی شود یک نوع خشونت تفریحی و سرگرم‌کننده است: از آن نوع خشونت‌هایی که ما در فیلمهای جیمز باند یا کارتونهای تام و جری می‌بینیم. خشونت غیرواقعی، خشونت ترومیز و بیهوشی، خشونتتی که به عنوان یک شوخی ارائه شده. این تنها نوع خشونتتی است که می‌تواند به طور قابل تصویری موجب گردد که هرکس آرزوی تقلید آنرا بکند، ولی من کاملا متقدمم که حتی اینهم تأثیری ندارد. و ممکن است درباره این موضوع هم بحث و استدلال کرد که هر نوع خشونتتی در فیلمها در حقیقت، منظور اجتماعی مفیدی را انجام خواهد داد، با گذاردن وسیله‌ای در اختیار مردم که نیابتاً خود را از احساسات محصور و تجاوزکارشان - که در روایا یا حالت نیمه رؤیایی هنگام دیدن فیلم، بهتر از هر فرم واقعیت یا تصعید بیان شده است - رهائی بخشد.

مقارن با این زمان قیمت پرلج و حیوانات، نرت و هم چنین برق و خانه‌های دولتی را نیز کاهش داد. در ۴۵ ماهه قول داد که بتنهالی ۴۹۶ میلیون تومان خرج گسترش طرحهای ایالت‌غریبه بکند. هفته گذشته اعلام داشت که مساعده پولی به زارین مالک تا حدود ۴۰ میلیون تومان، بالا خواهد رفت.

صدقی برای مقابله با مهم‌ترین رقیب نخست‌وزیری خود، سیدمرعی، وزیر سابق کشاورزی و دبیر اول کنولی اتحادیه سوسیالیست عرب، اکنون نگاه ستاوندانه خود را به این خرده‌کنائوزان می‌اندازد.

مخالفان صدقی که از اول بنای مخالفت را گذاشتند، اکنون اتهامات خود را چند برابر کرده و در بی فرصت هستند. اقتصاددانان بزرگ ترس خود را از یک تورم شدید اظهار داشته‌اند. بعضی از قول‌های صدقی به اختصاصاتی مربوط می‌شود که قبلا در بودجه منظور شده است. بقیه مثل دانشگاههای جدید در طرح آینده نزدیک نیستند. حتی مخارج دولتی هم به سرعت افزایش پیدا می‌کند.



The Economist

کارنامه پنج‌ماهه زمامداری عزیز صدقی تکنو کرات اصلاح طلب

پنج ماه پیش که عزیز صدقی نخست‌وزیر مصر شد، همدار داد که دولت وی خود را برای سرنگونی و ریاست اقتصادی آماده کرده است. او همانطوریکه خیلی‌ها قبل از این گفته بودند، متذکر گردید، که ملت برای جنگ با اسرائیل باید آماده شود. او هزینه‌های اضافی دولت را قطع کرد، واردات تجملی را ممنوع کرده و مبارزه برضد بازار سیاه، چه در مورد واردات و چه در مورد پول راه، که برای مدت طولانی رواج داشته، آغاز کرد. بروی دفاع غیرنظامی تأکید به عمل آمد. همه اینها بسیار عالی است.

وضع کاری بهبود پیدا کرده و به کارگران صنعتی پادش داده شد، با این وضع برآورد شده است که برای خزانه مملکت سالانه ۶۴۰ میلیون تومان مخارج دارد.

نخست‌وزیر که از عدم محبوبیت خود نگران و از دست مخالفان پارلمانی و حزبی خودش بسته آمده بود، شروع به تنبیت موقعیت خود در ایالات کرد. به هر کجا که میرفت قول پرداخت پول برای جاده، پل، مدرسه، بیمارستان، خانه و آب و حتی دانشگاه می‌داد. می‌گفت شما تقاضاهای خود را نام ببرید، تا من مخارج آن را بپردازم.

در اوائل ماه گذشته، صدقی قول داد که مواد غذایی را با واردات بیشتر گوشت، ماهی، جوجه بپزده و کنسرو و پنیر افزایش دهد.

مقارن با این زمان قیمت پرلج و حیوانات، نرت و هم چنین برق و خانه‌های دولتی را نیز کاهش داد. در ۴۵ ماهه قول داد که بتنهالی ۴۹۶ میلیون تومان خرج گسترش طرحهای ایالت‌غریبه بکند. هفته گذشته اعلام داشت که مساعده پولی به زارین مالک تا حدود ۴۰ میلیون تومان، بالا خواهد رفت.

صدقی برای مقابله با مهم‌ترین رقیب نخست‌وزیری خود، سیدمرعی، وزیر سابق کشاورزی و دبیر اول کنولی اتحادیه سوسیالیست عرب، اکنون نگاه ستاوندانه خود را به این خرده‌کنائوزان می‌اندازد.

مخالفان صدقی که از اول بنای مخالفت را گذاشتند، اکنون اتهامات خود را چند برابر کرده و در بی فرصت هستند. اقتصاددانان بزرگ ترس خود را از یک تورم شدید اظهار داشته‌اند. بعضی از قول‌های صدقی به اختصاصاتی مربوط می‌شود که قبلا در بودجه منظور شده است. بقیه مثل دانشگاههای جدید در طرح آینده نزدیک نیستند. حتی مخارج دولتی هم به سرعت افزایش پیدا می‌کند.

کافه دیواری

دسوتو



در زیباترین
و جالبترین طرحها

DeSoto
WALLPAPER



(خیابان کوروش کبیر)

۷۵۵۰۰۰
۷۵۵۱۱۱

تلفن

سایه روشن

نماینده انحصاری
در ایران